

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي قد حرّك أفلاك الذوات بحركة جذب
صمدانيته وقد موجّج ابحر الكينونات بما هبّت
وفاحت عليها من ارياح عزّ فردانيته وقد طرّز الواح
الوجود بالنقطة التي اندرجت واندمجت فيها
الحروفات والكلمات و اقمصها الطراز الاوليّة بما
سبقت الممكنات في الوجود وقابلت الفيوضات
والتجليات قبل كلّ شئ عن الحضرة الاحديّة والبسها

القَمِيص الآخِرِيَّة بما كانت مَكْمَل الكَلِمات اللّاهوتِيَّة
و منتهى كلمة التوحيد في الجبروت الاثباتِيَّة وجعلها
مبدء الكَلِمات التامّات بما ظهرت وبرزت عنها الحقائق
والاعيان في الملكوت البدئِيَّة وقَدَرها مرجع كلّ
شئ بما رجعت اليها الحروفات العالية ودارت الدائرة
حول نفسها وظهرت الاوَلِيَّة والآخِرِيَّة في القميص
الواحدِيَّة واتحدت الظاهريَّة والباطنيَّة في النقطة
الاحديَّة وانكشف جمال هذه الآية الفرقانيَّة في
المرآة الكينونيَّة هو الاوّل والآخرو الظاهر
والباطن وانا لله وانا اليه راجعون
واصلّى واسلّم على اوّل جوهر قام به كلّ الشئون
الجوهريَّة في ملكوت الاسماء والصفات وعلى اوّل نور
استنارت به زجاجة القلوب عند تجلّي الذات واول نفس
هاج من مهبّ عناية الله واحيي به هياكل التوحيد
و حقائق التجريد من لطائف المجرّدات وآله الذين
بهم اشتعلت سراج المعرفة في قلوب العاشقين وكانوا

فى سماء العلم شموساً لائحات و فى حقهم نزلت الآيات
 المحكمات و الكلمات التامات من لدى الله خالق
 الارضين و السموات
 و بعد برناظر اين كلمات و واقف اين اشارات
 معلوم و مشهود بوده نظر بخواهش و طلب سالك مسالك
 هدايت و بنده حلقه بگوش شاه ولايت و طالب اسرار
 غيبه الهيّه و واقف اشارات خفيه ربانيه محبّ خاندان
 و اهل بيت حضرت مصطفى و دوست درويشان و منظور
 نظر ايشان متوسّل بعروة الله الوثقى و السبب الاقوى
 على شوكت پاشا ولد مرحوم آغا حسين پاشا وفقه الله
 لما يشاء اين درويش اراده نموده كه شرح مختصرى
 و تفسير موجز و مفيدى بحديث قدسى مشهور كه
 "كنت كنزاً مخفياً فأحببت ان أعرف فخلقت الخلق
 لأعرف" مرقوم دارد اگر چه در صدف هر كلمه
 از اين نعمه الهيّه و رنه ربانيه لئالى علم مكنون ما لانهايه
 مستور گشته و در اوعيه هر حرفى از آن بحور معانى

غیر متناهیة مخزون گردیده و لکن رشحی از آن بحر
 موج و قطره از آن یمّ نظر بخواهش دوستان مترشح
 میگردد و امیدواریم که در شرح این کلمات قدسیّه
 و اشارات لاهوتیّه تأییدات خفیّه حضرت ربّ العزّة
 شامل گردد و اعانت و رحمت مکنونه او ظاهر شود
 و آنّه لهو الملك المستعان. و در کنائز مستوره و خزائن
 مخفیّه این کلمات لاهوتیّه اسرار خلیقه و علّت خلق
 موجودات و بعث ممکنات مخزون و مکنون گشته
 بدان ای طائر گلشن توحید و ای عندلیب بستان
 تجرید که در معرفت این حدیث "كنت كنزاً مخفياً
 فاحببت ان أعرف فخلقت الخلق لا عرف" بمعرفت
 چهار مقام احتیاج است و این حدیث در لسان خواصّ
 و عوام جمیعاً مذکور است و در کلّ صحائف و کتب
 مسطور. و اما معرفت چهار مقام اول کنز مخفی است
 و ثانی مقامات و مراتب محبّت و ثالث مقام
 خلقت و امثال آن و رابع مقام معرفت

بدانکه در عرف صوفیه مذکور است که غیب هویت
در مرتبه احدیت جمیع اسماء از ساحت قدسش دور و بی اسم
و صفت مشهور است زیرا اسماء حقّ مرایاء صفاتست
و صفات حقّ در مرتبه احدیه عین ذات حقّند بدون
شائبه تفاوت و امتیاز بقسمی که سلطان عرصه علم و حکمت
و پادشاه کشور ولایت حضرت علی ابن ابی طالب علیه
التحیة و الثناء میفرماید "کمال التوحید نفی الصفات
عنه" بلی اسماء و صفات ذاتیه ثبوتیه از ذات حقّ
در هیچ رتبه سلب نگردد و لکن در آن مقام اسماء
و صفات از یکدیگر منفصل نه و هم از آن ذات بی جهت
ممتاز نیستند و حقائق شئون الهیه بعضی از بعضی و از آن
ذات غیر متعین ممتاز و تفصیل نگردیده نه علماً و نه عیناً
مثلاً ما بین اسم علیم از بصیر و سمیع و اسماء دیگر و این
صفات ذاتیه از ذات و حقائق و اعیانی که قابل و منفعلند
از این اسماء و صفات فرقی آشکار نگشته بلکه اعیان
و حقائق و ماهیات اشیاء در این رتبه عزّ احدیه شئوناتی

هستند مر ذات را بدون شائبه غیریت از کمال وحدت
 و فنا و ذات احدیت را در این رتبه اکبر که میفرماید
 "کان الله ولم یکن معه من شیء" بکنز المخفی و غیب
 الهویة و صرف الاحدیة و ذات بحت و لا تعین
 صرف و غیب الغیوب و غیب الاول و مجهول المطلق
 و مجهول النعت و منقطع الوجدانی و سائر اسماء دیگر
 تعبیر نموده اند. دیگر ذکر مقصود و ملاحظه

که نموده اند در هر کدام از این تعبیرات سبب تطویل
 کلام گردد. باری مثالی از برای این مقام ذکر نمائیم
 تا مشهود و معلوم گردد حقیقت این رتبه و مقام اگر چه
 از برای آن ذات احدیت بهیچوجه مثل نتوان زد زیرا
 از عقول و ادراک برتر و از تشبیه و تمثیل اعظمتر است
 در تصور ذات او را گنج کو تا در آید در تصور مثل او
 چنانچه میفرماید "لیس کمثله شیء" و دلایل بسیار
 و برهان بیشمار بر این مطلب هست ولکن از برای
 آنکه شاید نفحه از روائح قدس احدیت و نسیمی

از رضوان حکمت و معرفت بر مشام سالکین سبل
 هدایت و طالبین اسرار حقیقت بوزد و اطیبار عقول
 و ادراک از آشیان حیرت و سرگردانی بر پرد لهذا
 خمر حیوان اسرار حقائق و معارف را در جام منیر تشبیه
 و کأس رقیق تمثیل بر تشنگان بادیه حیرت بنوشانند مثلاً
 در نقطه ملاحظه فرمائید و بحروفات و کلمات که چگونه
 در هویت و حقیقت نقطه در کمال محو و فنا مطوی
 و مکنونند بقسمی که بهیچوجه آثار وجود از حروف
 و کلمات مشهود نیست و از یکدیگر هم امتیازی در میان نه
 بلکه محو صرف و فانی بحتند و وجودی جز ذات نقطه
 موجود نه بهم چنین اسماء و صفات الهیه و شئونات
 ذاتیه در مرتبه احدیه فانی صرف و محو بحتند بقسمی که نه
 رائج و وجود عینی استشمام نموده اند و نه علمی و این
 نقطه اصلیه کنز مخفی این حروفات و کلمات است و در او
 مندرج و مندمج بوده و از او ظاهر گشته چنانچه بدر
 منیر افلاک علم و معرفت و نقطه و مرکز دائره ولایت

اسد الله الغالب (عليّ بن ابي طالب) عليه التحية والثناء
 ميفرمايد "كلّ ما فى التوراة و الانجيل و الزبور موجود
 فى القرآن و كلّ ما فى القرآن فى الفاتحة و كلّ ما فى الفاتحة
 فى البسمة و كلّ ما فى البسمة فى الباء و كلّ ما فى الباء فى
 النقطة و انا النقطة" و هم چنين در احد ملاحظه فرمائيد
 كه جميع اعداد از او ظاهر و خود داخل عدد نيست
 چه كه مبدء جميع اعداد احد است و اولّ تعيين و ظهور
 احد واحد است و از واحد جميع اعداد موجود شود
 حال اين اعداد در احد بكمال بساطت و وحدت منطوى
 بودند و كنز مخفى كلّ اعداد بود و از او ظاهر شدند
 پس ملاحظه فرمائيد كه با وجود آنكه از نقطه جميع
 حروفات و كلمات ظاهر و از احد كلّ اعداد مشهور
 نه نقطه اوليه از مقامات علو خود تنزل نموده و نه احد
 از مراتب تقديس باز مانده. باري اين مقام كنز
 مخفى است كه در لسان طايران گلزار توحيد و عندليبان
 گلشن تجريد مشهور و مذكور است و چون در غيب

هوّیه حرکت حبّیه و میل ذاتی کمال جلاء و استجلاء
 اقتضاء نموده و کمال جلاء در نزد بعضی از عارفین ظهور
 حقّ است سبحانه بنفس خود بصور اعیان و استجلاء
 مشاهده جمال مطلق است تجلیات جمال خویشتن را
 در مرایاء حقائق و اعیان لهذا شئون ذاتیه
 بواسطه فیض اقدس از مرتبه ذات در مرتبه حضرت
 علم ظاهر گشته و این اول ظهور حقّ است از کثر مخفی
 در حضرت علم و از این ظهور اعیان ثابته بوجود علمی
 موجود شدند و هر کدام علی ما هو علیه در مرآت علم
 الهی از هم ممتاز گشتند و این مرتبه ثانویه مترتب است
 بر مرتبه اولیه که غیب احدیتست و این مرتبه را بغیب
 ثانی و واحدیت و مرتبه اعیان ثابته تعبیر نموده‌اند
 و اعیان ثابته صور علمیه الهیه هستند که راحه وجود
 استشمام ننموده‌اند و لکن بوجود علمی موجود شدند
 و از هم ممتاز گشته‌اند و این مرتبه ثانویه نیز بکثر مخفی
 تعبیر گردد زیرا که اعیان و حقائق که معلومات حقّند

در مرآت علم نیز بکمال خفا و بساطت و وحدت در ذات
مندمج و مندرجند چه اگر بنحو تکثر بودند خارج از دو
قسم نبود یا از اجزائی بودند مر ذات را یا نه در صورت
اجزاء ترکیب لازم آید در ذات حق و ترکیب مستلزم
احتیاج است زیرا در وجود محتاج باجزاست و احتیاج
شان ممکن است و حق سبحانه غنی بالذات است
و در صورت غیر اجزاء قدیم است یا حادث اگر قدیم است
تعدد قدماء لازم آید و اگر حادث است این نیز
باطل است زیرا علم از صفات قدیم است و علم
بی معلوم ممکن نبود پس این معلومات لم یزل در مرآت
علم الهی موجود بوده و گذشته از این لازم آید که ذات
محلّ حوادث گردد و این نیز باطل است و لکن
بعضی از عارفین رموز غیبیه و واقفین اسرار خفیه الهیه
که چشم از حدودات تشبیه و تمثیل عوالم کثرت
بر دوختند و حجابات نورانیّه را بنار موقده ربّانیّه
بسوختند و ببصر حدید و نظر دقیق در مقامات توحید

ملاحظه نمودند جمیع اعیان و ماهیات و حقائق و قابلیات را
از ساحت قدس حضرت علم که عین ذات حق است
بعید دانند ان شاء الله در بیان مراتب و اقسام خلقت
مجملاً در همین رساله ذکر خواهد شد باری این
مرتب و مقام کنز مخفی است که مذکور شد و چون
آن غیب هوّیه بذاته لذاته تجلی فرمود و بنفسه لنفسه
ظهور نمود شاهد محبت که در سراق ذات احدیت
پرده نشین گشته جمال ظهور گشود و رخ بنمود.
بدان ای مخمور باده عشق و محبت الهی و سرمست
جام منیر جذب و خلّت ربّانی که مقام عشق و محبت فوق
عالم احصا و بیان طائر است و طائران عقول و افکار
از ادراکش قاصرو واقفان اسرار خفیه و عارفان رموز
احدیّه بیک جهة از حقیقت این لطیفه ربّانیّه و دقیقه
صمدانیّه دم نزدند و لب نگشودند زیرا عشق و محبتی
که در ذات حق قبل از ظهور شئون ذاتیه از مرتبه
احدیت در مرتبه اعیان علم افراخته و غیب هویت

بجمال خود در نفس خود نرد محبت باخته که مبدء جمیع
 عشقها و شوقها و سرمایه همه محبتها و شورها شد آن عشق
 و محبت عین ذات حق بوده خارج و زاید بر ذات نبوده
 و ذات حق لم یزل غیر معروف و غیر موصوف بوده
 و ادراك هیچ مدرکی بمعرفت حقیقت و کنه او پی
 نبرده و اگر طیور عقول و افکار دهرهای بی حد
 و شمار در هوای معرفت آن ذات احدیت پرواز نمایند
 شبری طیّ نمایند.

بکنه ذاتش خرد برد پی اگر رسد خس بقعر دریا
 و عشق و محبتی که از تجلیات و فیوضات این محبت غیبیه
 الهیه در دل و جان عاشقان جمال ذوالجلال آتش افروخته
 و جمیع سبحات و حجات را بتابش و رخششی سوخته
 بقسمی که از حقائق این مخموران باده الست و این
 مدهوشان می پرست جز ذکر دوست باقی نگذاشته
 و علم قدرت و عزّت "اذا جاء الحقّ زهق الباطل"
 بر اتلال وجود این اظلال فانی افراشته تا نفسی از این

جام روح بخش الهی ننوشد لذتش نداند و تا قلبی باین
 نار موقده ربّانی نیفرورد تصوّرش نتواند "من لم
 يذق لم يدر" البتّه طیور عقول و افکاری که از اسفل
 درکات ملك پرواز ننموده چگونه در جوّ سماء ملکوت
 و فضای جان فزای لاهوت طیران نمایند مگر آنکه
 بدائع رحمت الهی و لوازم مکرمات سبحانی او را احاطه
 نماید و بجناح عزّ توحید در ریاض قدس تجرید پرواز
 نماید تا بر این کوثر عذب فرات وارد گردد و از این
 چشمه حیات بنوشد و ازین فواکه جنت قدسیّه
 مرزوق شود و لکن بعضی از متغمّسین ابحر معانی
 و راکبین فلك حکمت لدنّی ربّانی شوقاً للطالبین و جذباً
 للسالكین رشحی از طمطام معانی و طفحی از غمام معرفت
 سبحانی در مراتب و مقامات محبّت بیان نموده اند
 و دُرّ علم و حکمت را بالماس تبیان سفته اند و مراتب
 محبّت را بر چهار مرتبه معین نموده اند و این عبد در این
 رساله پنج رتبه ذکر نموده اگرچه در نزد این ذره فانی

بنظری مراتب محبت بی حد و شمار است و بنظری در قمیص وحدت آشکار است زیرا اختلاف مقامات محبت از اختلاف مراتب و مقاماتست چه که در هر عالمی از عوالم و مرتبه از مراتب مغناطیس احدیه مشهود است که جذب حقائق کلّ شیء و کشش رقائک کینونات در قبضه اقتدار اوست و آن مغناطیس احدیه مقام محبت و خلّت است اگر عوالم و مراتب را انتها و شماری ممکن بود مراتب محبت هم بمقامات معدوده و مراتب محدوده معین گردد و از همین جهت که اختلاف مقامات محبت از اختلاف مراتب است نه ذات و حقیقت لهذا اگر بنظر دقیق نظر نمائی و بصر را از ملاحظه اعداد و کثرت بیوشانی و بمنظر اکبر وحدت نظر نمایی و از مفازه مهلك تحدید بشاطی بحر توحید وارد گردی دیگر قلم امکان را قدرت نه که در این مقام روحانی رقم کشد و لسان عالم فانی را جرئت و جسارت نه که از این مرتبه ربّانی دم زند

باری بعضی از واقفین اسرار توحید در بیان حقیقت
 محبت بدین نغمه الهی و بدین رنه صمدانی ترنی نموده‌اند
 که محبت میل حقیقی است بجمال خود جمعاً و تفصیلاً
 و آن محبت روحانی و میل رحمانی یا از مقام جمع بجمع بود
 و آن شهود جمال هویت است جمال و کمال خود را بذات خود
 بدون توسط مجالی و مرایاء کائنات و این تجلی و ظهور
 ذات است در نفس ذات چنانچه حقائق عاشقین در کتم
 عدم مستور لکن ذات احدیت علم عشق و محبت
 افراخته و اعیان مجتذبین در سراقق هویت مخفی لکن
 معشوق حقیقت با جمال و کمال خویش نرد محبت باخته
 و یا از جمع بتفصیل است چنانچه آن ذات یگانه در مظاهر
 بی حد و کرانه مشاهده انوار جمال خود نماید و آن غیب
 احدیه در مرایای مصقوله و مجالی قدسیه ملاحظه عکس
 طلعت بی مثال خود فرماید و یا از تفصیل بتفصیل چنانچه
 اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرایاء
 حقائق ممکنات مشاهده نمایند و اشراقات انوار صبح

الهی را در مجالی موجودات ملاحظه کنند و این مقامی است که میفرماید "سنریهم آیاتنا فی الآفاق" که مقام علم الیقین است.

و بدانکه بر عاشقان جمال بی مثال و مجذوبان حضرت ذوالجلال در بعضی از اوقات بحسب المجالی و المرایا تجلی گردد چنانچه حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام لمعان و بوارق تجلیات غیب احدیت را در شجره لا شرقیة و لا غربیة مشاهده نمود و ندای روح بخش ذات هوّیه را از آن نار موقده ربّانیّه استماع فرمود و از این ندای جانفزای الهی و تجلیات انوار فجر ربّانی در قلب مبارکش سراج محبت و مصباح خلّت و مودّت بر افروخت و حجابات غیریت و کثرت را بین المظهر و المظهر بسوخت چنانچه سلطان سریر عزّت و ملیک عرصه ولایت حضرت امام حسن علیه التّحیة و الثّناء در این مقام میفرماید

"و عندی جوهر علم لو ابوح به لقیل لی هذا یعبد الوثنا" _

و غمام فائض ابن فارض گفته

"وكلّ مليح حسنه من جمالها معار له بل حسن كلّ مليحة"

بعضی از عارفین اینمقام را بعشق مجازی تعبیر نموده‌اند

لکن نه چنان است بلکه عشق مجازی شبح و صورت

این مقام است زیرا اینمقام از سازج تجرید و لطائف

توحید است و در عرف عاشقین و عارفین بتوحید

شهودی تعبیر شده چنانچه حکایت کنند که عارفی

بدیده صافی در عوالم ملک و ملکوت نظر میکرد

و از گورستانی گذر مینمود سائلی پرسید که چه میکنی

گفت غیر آنچه مردم میکنند زیرا مردم خدا را

جویند و نیابند و من غیر خدا را جویم و نیابم و یا آن میل

و محبت از مقام تفصیل بجمع است و آن مشاهده و محبت

عاشقین و مجتدین است جمال آن ذات احدیت و معشوق

حقیقت را لکن منزّه از غبار تیره و سائل و وسائط

و مبرّا از کدورت مجالی و مرایا و سالکین در اینمقام

از کثرات وجود بواحد حقیقی ناظر گردند و چنان

در تجلیات جمال قدیم و در اشراقات آفتاب طلعت محبوب
 جمیل محو و مستغرق گردند که از کائنات بی خبر شوند
 و از ممکنات سفر کنند تا در فضای جانفزای لقاء جمال
 ذات احدیت مقرر گزینند از قطره فانی ببحر باقی راجع
 گردند و سراج تحدید خاموش نمایند و مشعل توحید
 بر افروزند و چشم از مشاهده اشراقات و تجلیات شمس
 حقیقت در خاک پاک نمایند و در خورشید افلاک نگرند
 و نظرها از ملاحظه بدر عالمتاب در جسم آب منقطع
 نمایند و قمر منیر را در سماء رفیع بانوار بی حد و حساب
 مشاهده فرمایند و این مقامی است که میفرماید "انّی
 وجّهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفاً
 و ما أنا من المشرکین" این رتبه چهارم از محبت بود
 اما رتبه پنجم از محبت آن میل روحانی و محبت وجدانی
 عاشقان جمال احدیت است بجمال خود در نفس خود
 و این مقام و مرتبه از محبت از جمع بجمع حکایت نماید
 زیرا این مقام از عنصر لاهوتی خلق شده و از لطیفه ربّانی

موجود گشته حقائق ملکوتی و ماهیات جبروتی را
 از این رائه رضوان احدیت و نفحه گلشن هویت
 نصیبی نه و نفوس مقیده و ارواح محدوده را از این
 مائده قدسیه بهره نه. و در این مقام تجلیات غنای بحت
 و استغناء بات از سلطان احدیه در حقائق سلاطین ممالک
 توحید تجلی گردد و غنای حقیقی و دولت دائمی "یوم یعنی
 الله کلاً من سعته" در این مرتبه اعزّ اعلی رخ گشاید
 و سالک در این مقام از بادیه محو و سرگردانی بر شاطی
 بحر بیکران و قلمز بی پایان "وفی انفسکم افلا تبصرون"
 و در گلستان حقیقت و بوستان هدایت "اقرأ کتابک
 کفی بنفسک الیوم علیک حسیباً" داخل شود و لمعات
 تجلیات جمال احدیت را از فجر جمال خود طالع بیند
 و روائح رضوان حقیقت را از ریاض توحید و گلشن
 تجرید که در قلب مبروکش سرسبز و خرّم گشته ساطع
 یابد از فقدان صرف بر دولت بی زوال پی برد و از فقر
 کلی و مسکنت واقعی بر غنای حقیقی و ثروت دائمی

ابدی رسد جمیع اسماء را از مشرق اسمش ظاهر بیند
 و جمیع صفات را از مطلع ذاتش باهریابد جمال خود را
 در جمال حق فانی نگرد و جمال حق را در جمال خود باقی
 یابد چنانچه شمس فلک توحید و بدر سماء تفرید حضرت
 خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم در عروج معارج احدیه
 از مزار ندای جانفزای معشوق حقیقت و غیب هویت
 تغنی "قف یا محمد انت الحبيب وانت المحبوب" استماع نمود
 و در گلزار ملك و ملكوت و گلستان حقیقت و لاهوت
 بدین نغمه الهی تغنی فرمود که "لی مع الله حالات هو انا
 و انا هو الا هو هو و انا انا" و در این مقام ستاره هستی
 و وجود مقید در مغرب نیستی و فنا متواری گردد و آفتاب
 هستی مطلق از فجر احدیت بی نقاب سر بر آرد و طلوع
 فرماید و اتحاد ساقی و شراب و شراب آشکار گردد
 فنعم ما قال

روح دل کو مست جام قدسی است
 خود می و خود ساغر و خود ساقی است

باری این مقام اعظم اکبر در مرتبه اولیّه مختصّ است
 بشموس حقیقت که از فجر الهی طلوع نمودند و طلوعشان را
 طلوع و غروبى نه و در مغرب ربّانى غروب نمودند
 و غروبشان را افولى و نزولى نه بلکه لم یزل از صبح
 الهی انوار جمالشان بر هیاکل توحید لائح و رخشنده است
 و لا یزال در وسط الزوال خورشید طلعتشان بر حقائق
 تجرید روح بخشنده و لکن تجلیات این مقام از این
 شمس لائحات در مرایاء حقائق سالکین و طالبین
 تجلی فرموده چنانچه اگر مرآت قلوب از کدورات
 عوالم کثرت و حدود ممتاز گردد تجلیات این مقام در او
 منطبق آید و اگر زجاجه نفوس و مشکوة صدور
 بقوت نفوس قدسیّه صافی و رقیق شود سراج فیوضات
 الهیّه در او مشتعل گردد. باری ای سالک سبیل
 هدایت نظر را دقیق نما و بصر را رقیق فرما تا در این
 پنج رتبه از مراتب محبّت که ذکر شد جمیع مقامات
 محبّت را که در کلّ عوالم جمع و تفصیل و جمع جمع و تفصیل

تفصیل مندمج و مندرج است ادراك فرمائی و همچنین بعضی از واقفین اشارات قدسیه بر آنند که محبت حق بعباد ظهور تجلیات الوهیت و ابقاء صفات لاهوتیت است در هیاکل و مجالی ناسوتیه و محبت عبد بحق انعدام هستی و افناء صفات ناسوتی است در بقاء لاهوتیه و ظهورات الوهیه چنانچه گفته اند که "محبة الله للعبد ابقاء اللاهوتية في فناء الناسوتية و محبة العبد لله افناء الناسوتية في بقاء اللاهوتية" و بهمین دورتبه اختصار نموده اند و نسبت محبت بحضرت رب العزة حقیقت دانند و لکن نسبتش را بعبد مجازی دانند زیرا محبت حق اصل است و سبقت داشته بر محبت عباد چنانچه در آیه مبارکه میفرماید "فسوف يأتي الله بقوم يحبهم و يحبونه" باری این طیر فانی اگر تا قیام الساعة در گلستان عشق بر شاخسار شوق بدایع نعمات روحانی تغنی نماید مراتب و مقامات آن اتمام نپذیرد و باخر نرسد لهذا بدین چند کلمه اختصار نمودیم و اما مقام خلقت

بدانکه مخلوقات بر چند قسمند قسمی خلق ارحام است
 که در ارحام خلق شوند و قسمی خلق الساعه است
 که بنفسه متکون گردند چون حیوانات که در اثمار
 تولید یابند و قسمی در بیضه موجود شوند و این اقسام
 خلقت اجسام است ولکن خلق باطنیه الهیه و بعث
 خفیه ربانیه خلقی دیگر و بعثی دیگر است و آن خلق
 ارواح قدسیه است در هیاکل موحدین و در افنده
 عارفین و خلق اعیان و حقائق است در ملکوت سموات
 و ارضین اگر چه بعضی از عارفین اعیان و قابلیات
 و حقائق و ماهیات را مجعول و مخلوق ندانند بچند دلیل
 اول آنکه گفته اند که شأن مخلوقات و مجعولات
 حدوث است و حادث آن است که نبوده بعد بوجود آید
 و این حقائق و اعیان لم یزل در مرآت علم حضرت
 ربّ العزّه موجود و ثابت بوده چه که علم بی معلوم
 ممکن نشود و علم از صفات ذاتیه است که عین ذاتست
 و قدیم است پس اگر گوئیم که این حقائق و قابلیات

حادث است استغفر الله معتقد بجهل در ذات واجب
 الوجود شده ایم چه وجود علم منوط بوجود
 معلومات است و اگر معلومات حادث بود لازم آید
 که از ذات حق قبل از خلق معلومات سلب علم گردد
 و این کفری است صراح و ثانی آنکه بدلائل
 عقلیه و نقلیه ثابت و مبرهن است که جبر باطل و در آفرینش
 حق باید جور و اجبار نمود و عدالت کلیه الهیه را
 ثابت کرد چه اگر گوئیم حق سبحانه کینونتی را
 بر سعادت و کینونتی را بر شقاوت خلق نمود آکراه
 و اجبار در خلقت لازم آید و حال آنکه جعل و خلق
 ممکنات نسبت بان سلطان وجود یکسان است چنانچه
 میفرماید "ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت" و همچنین
 "و ما خلقکم و ما بعثکم الا کنفس واحده" و چون
 ثابت است که حضرت رب العزة موجودات و ممکنات را
 بطریق اجبار و آکراه خلق ننموده پس باید بآنچه مقتضای
 قابلیت ایشان است خلق فرماید تا خللی در عدل کلی

الهی و مقام اعطاء کلّ ذی حقّ حقّه راه نیابد در اینصورت
جائز ننموده و نیست که قابلیت موجود است و ماهیّات
ممکنات معدوم بوده و بعد موجود شدند و آنچه مقتضای
ذاتی ایشان است از سعادت و شقاوت طلب نمایند زیرا
در اینصورت این ماهیّات و قابلیتات شیء نبوده بلکه
عدم صرف بوده چگونه وجود را قابلند و عدم را قابلیت
وجود نبود چه که اتّصاف شیء بنقیض خود ممکن نبود
پس باین دلایل عقلیه این حقائق که گاهی تعبیر از آن
بماهیّات و قابلیتات و اعیان نمایند لم یزل بوجود علمی
موجود و در مرآت ذات حقّ بنحو بساطت و وحدت
مندمج و مندرج بوده نه بنحو تکثر چه وجود کثرت
در ذات واجب الوجود نقص است بدلائلی که از پیش
گذشت و لکن بعضی از واقفین اشارات خفیه
و متعارجین معارج احدیه بر آنند که حقائق و قابلیتات
مخلوق و مجعولند و اعیان و ماهیّات حادث و معلول
و رائج از روائح قدس لا اولیه استشمام ننموده‌اند و نسیمی

از ریاض عزّ قدم استنشاق نکرده‌اند و در رضوان
توحید بر اغصان تجرید و افنان تفرید بدین نغمه لاهوتی
ورنه ملکوتی در کشف اشکالات و رفع محذوراتی
که از پیش گذشت در تعلق علم بمعلومات تغنی نموده‌اند
و بچند دلائل متقنه و براهین محکمه در اینکه علم الهی
مستلزم و تابع معلومات نیست تمسک و تشبث جسته
دلیل اول آنکه استدلال نموده‌اند بر اینکه صفات
و اسماء ذاتیه ثبوتیه از علیم و بصیر و سمیع و سائر صفات
ذاتیه در عالم احدیه عین ذات حق است بدون شائبه
غیریّت و امتیاز بین الصفات و الذات بقسمی
که در مرتبه ذات علمی غیر از ذات نه و ذاتی دون علم نه
بلکه در آن مرتبه علم عین ذات و ذات عین سمع و سمع
عین بصر و بصر عین حیات و حیات عین ذات است
چنانچه در کتب شیخ اکبر از فتوحات و فصوص
اشاره باین مطلب بلند اعلی بسیار است و این اطلاقات
متعدده متکثره بر آن ذات احدیت از سمیع و بصیر

و علیم تعبیرات کمالیه و عنوانات شیء واحد است و الا
در آن مرتبه اکبر اعظم صفاتی غیر ذات موجود نه
چنانچه پادشاه عرصه ولایت و عنقاء مشرق علم و حکمت
حضرت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه میفرماید
"کمال التوحید نفی الصفات عنه" چه اگر در بین
صفات و آن ذات احدیت فرقی آشکار و امتیازی نمودار
بود خارج از دو جهت نبود یا جزء ذات بودند یا خارج
از ذات در صورت اجزاء ترکیب لازم آید و آن نیز
بدلائل عقلیه و نقلیه باطل است و در صورت غیر اجزاء
تعدد قدماء لازم آید و آن نیز بدلائل عقلیه و نقلیه
باطل است پس ثابت و مبرهن گشت که جمیع
صفات ثبوتیه عین ذات احدیت است بدون امتیاز
و اختلاف واحدی بکنه ذات او پی نبرده و حقیقت آن
جوهر الجواهر را درک ننموده لم یزل در علو تقدیس
و سمو تسبیح خود منزّه از ادراک موجودات و مقدّس
از احاطه عقول ممکنات بوده چنانچه شمس سماء تفرید

و شمع شبستان توحید خلاصه المرسلین خاتم النبیین صلی
الله علیه و سلم در مقام معرفت آن ذات احدیت بنغمه
"ما عرفناك حق معرفتك" در فضای ملك و ملكوت
تغنی نموده اند و بر نه "رب زدنی فیک تحیراً" بر اغصان
شجره وجود تری فرموده اند زیرا علم بهر شی احاطه
بآن شی است تا نفسی بر شی احاطه ننماید حقیقت آن را
ادراك نکند چنانچه میفرماید "ولا یحیطون بشی من
علمه" و همچنین میفرماید "بل کذبوا بما لم یحیطوا
بعلمه" و این بسی واضح و آشکار است که هیچ
موجودی نتواند که احاطه بر آن ذات احدیت بنماید
پس چون ثابت گشت که معرفت ذات حق ممتنع
و محال است و معرفت علمی که عین ذات حق است
نیز ممتنع و محال است چه که بین ذات و صفات بهیچ
وجه من الوجوه فرقی موجود نه در اینصورت آن
علمی که عین ذات است هیچ نفسی بکنه او پی نبرده
و ادراك و تعقل ننموده تا مطلع گردد و ملاحظه نماید

که علم حقّ باشیاء چگونه است مستدعی معلوماتست
یا نه و تابع حقائق و قابلیّات اشیاء است یا نه بلی در حیّز
امکان علم بی معلوم ممکن نگردد ولکن در ذات هیچ
نفسی ادراک نموده و در امتناع معرفت شئون و صفاتیکه
عین ذات حقّ است بلبل بستان تمجید و عندلیب
گلستان تجرید اسد الله الغالب (علیّ بن ابی طالب)
کرّم الله وجهه باکمل بیان و افصح تبیان بیان نموده‌اند
و حقیقت این مطلب بلند اعلی را بچند کلمات لطیفه
مکشوف و عیان فرموده‌اند اینست بیان آنحضرت
که میفرماید "من سئل عن التوحید فهو جاهل و من
اجاب عنه فهو مشرک و من عرف التوحید فهو ملحد
و من لم يعرف التوحید فهو کافر" یعنی اگر نفسی
از توحیدیکه عین ذات احدیّت و غیب هویت است
سؤال نماید دلیل بر جهل آن سائل است زیرا سؤال
از شیئی که ادراک آن ممتنع و محال است مدلّ بر جهل
و نادانی است و هر نفسی هم که این سؤال را جواب

گوید از برای آن واحد احد شريك و مانندی جسته
 زیرا آنچه بعقل و ادراك خود تعقل و تصوّر نموده آن
 صور خیالیّه و تصوّرات عقلیه خود او است و آن غیب
 الغیوب معروف هیچ نفسی و معلوم هیچ عالمی نگردد
 پس آنچه ادراك و تصوّر نموده آن را شريك حضرت
 حقّ سبحانه انگاشته و هر نفسی که ادّعی معرفت
 توحیدی که عین ذات حقّ است نماید ملحد است
 زیرا آنچه بعقل و ادراك خود شناخته و درك نموده آن
 غیر ذات حقّ است پس در معرفت الحاد نموده است
 و هر نفسیکه عارف بتوحید آن ذات یگانه نظر باثار
 و افعال نکرد کافر است چنانچه اگر در ذرات ملك
 و ملکوت نظر نمائی جمیع را آیات مدّله بر توحید آن
 سلطان احدیّه ملاحظه کنی فامّا دلیل ثانی بر اینکه
 علم حقّ سبحانه و تعالی تابع معلومات نه آنکه گفته‌اند
 بدلائلی که از پیش گذشت ثابت و مبرهن شد که علم
 عین ذات حقّ است بدون شائبه تخالف و تغایر یعنی

ذات بتمامه علیم است و ذات بتمامه سمیع است
و همچنین سائر صفات ذاتیه اگر چه بعضی از علماء گفتند
که نه عین ذات است و نه خارج از ذات زیرا اگر
گوئیم عین ذات است بدون امتیاز نفی علم لازم آید
و این نقص است و لکن مقصود این نیست بلکه
عوالم الهیه مالانهایه است و در هر عالم اسماء و صفات
حکمی دارد در عالم احدیه عین ذات است و در عالم
واحدیه ممتاز از ذات و این مراتب احدیه و عماد
واحدیه و الوهیّه لم یزل باقی و برقرار بوده چنانچه شخصی
در حضور یکی از اولیای الهی حدیث "کان الله و لم یکن
معه من شیء" بر زبان راند چون آن واقف اسرار
مکنونه استماع نمود فرمود "الان یکون بمثل ما قد
کان" باری اگر علم حقّ سبحانه مستدعی و مستلزم
معلومات و مقتضی قابلیت اشیاء بود ذات او مستدعی
و مقتضی آنست و این باطل است زیرا طلب و اقتضاء
مستلزم احتیاج است و احتیاج صفت ممکن است

نه واجب و حقّ سبحانه غنیّ بالذات است.
 و اما دلیل ثالث آنکه گفته‌اند که علم ممکن تابع
 و مقتضی معلوماتست و بدون معلوم ممتنع و محال است
 و اگر علم واجب نیز تابع و مستدعی معلومات بود آن
 نیز علم ممکن است و این واضح و ثابت است که آنچه
 در امکان است در حقّ محال است چه که بهیچ وجه
 مماثلت و مشابهت و مجانست و موافقت ما بین خالق
 و مخلوق و وجوب و امکان و حقّ و خلق نبوده و نیست
 زیرا لم یزل صفت حقّ سبحانه قدرت و عزّت و غناء
 بحت بوده و شأن مخلوقات و ممکنات ذلّت و مسکنت
 و فقر صرف و آنچه صفات ذاتیه که از برای ممکنات
 و موجودات ثابت است آن جوهر الجواهر و حقیقه
 الحقائق در علوّ تنزیه و سموّ تقدیس خود از آن صفات
 منزّه و مبرّاست در این صورت چه مناسبتی بین
 وجوب و امکان و حقّ و خلق بوده پس باین دلیل علم
 حقّ تابع معلومات نبوده و نیست زیرا علم ممکن

مستدعی آن است و اما دلیل رابع آنکه گفته اند
 اگر اعیان و قابلیت‌ات اشیاء در ذات حق موجودند عین
 ذات حقند پس قابلیت‌ات و حقائق نیستند زیرا واضح
 و مبرهن است که عالم غیر معلوم است بلی عالم عین
 معلوم است و این علم شیء است بنفس خود و اما
 بغیر خود البته غیر معلوم است پس اگر این حقائق
 و اعیان عین ذات است بدون تکثر و اختلاف پس
 معلومات نیستند چگونه طالب وجود باشند و حال
 آنکه ذات حق سبحانه موجود است و او را احتیاج
 علی حده نباشد بوجود باری باین دلائل که ذکر شد
 تمسک و تشبث جسته و ثابت نموده اند که علم حق تابع
 معلومات نبوده تا نفسی معتقد بر این گردد که حقائق
 و اعیان مخلوق و مجعول نیستند چه که استدلال نموده اند
 که علم از صفات قدیم است و معلومات در حضرت علم
 ثابت و بوجود علمی موجود بوده اند و بقدیم جعل
 تعلق نگیرد زیرا مجعول مستلزم حدوث است. خلاصه

مطلب آنکه در علم دو ملاحظه نموده اند يك ملاحظه
 عینیت و حقیقت و دیگر ملاحظه فعلیت چنانچه از ذکر
 علم علمیکه عین ذات حق است قصد کنند و یا علمیکه
 تابع و متعلق بمعلومات است اراده نمایند اول را قدیم
 و عین ذات حق دانند و ثانی را حادث و عین اشیاء
 ملاحظه نمایند و دلیل بسیاری بر این مطلب ذکر
 نموده اند ولکن این رساله گنجایش ذکر ندارد.
 باری از این جهت که علم متعلق بمعلوماترا حادث دانند
 معلومات را که حقائق و قابلیات اشیاء است نیز حادث
 و مجعول و مخلوق دانند و همچنین گفته اند که قابلیات
 و مقبولات در يك زمان موجود شدند و در یکحین
 منجعل گردیده اند مثلاً گفته اند که جمیع اشیاء مرکبند
 از دو چیز یکی قابل و دیگری مقبول و مقصود از مقبول
 ماده و هیولا است و مراد از قابل هیئت و صورت
 که آن ماده را از حیّز لا تعین و اطلاق بتقیّد آورد
 و از لا حدّ بعرضه حدود کشاند و بصورت مخصوصه

معینه متعین گرداند مثلاً در حروفات و کلمات ملاحظه
 نمائید که از دوشی ترکیب شده اند یکی ماده که مرکب
 و مداد است و مقبول است و دیگری هیئت و صورت
 حروفات و کلمات است که قابلت حال این ماده
 مخصوصه و هیئت مخصوصه در یکزمان خلق شدند
 اگر چه ماده کلیه قبل از هیئت مخصوصه خلق شده است
 چنانچه مشهود است که قبل از وجود این صور و اشکال
 مخصوصه در خارج مرکب بوجود خارجی موجود بوده
 و بصورت معینه و هیئت مخصوصه متعین نگشته
 و لیاقت صور کلّ حروفات و استعداد و صلاحیت
 تشکل بهیئت جمیع کلمات داشته منحصر و مخصوص
 بهیئت و صورتی معینه نبوده و همچنین هیئت و صورت
 کلیه قبل از ماده مخصوصه موجود بوده چنانچه قبل
 از وجود ماده مخصوصه که مرکب و مداد باشد هیئت
 کلیه و صورت کلیه حروفات و کلمات در ذهن کاتب
 بوجود ذهنی موجود بوده ولکن هیئت کلیه و ماده

کلیه نیز با هم خلق شده زیرا ممکن نبوده و نیست
که شیء وجود خارجی داشته باشد و بهیئت
متصور نباشد زیرا ماده و هیولا در وجود محتاج
صورت است و هیئت و صورت در ظهور محتاج
ماده است چنانچه گفته اند

هیولا در بقا محتاج صورت

تشکل کرده صورت را گرفتار

و این دور باطل نیست و این را بمتصادقان و متضایفان
تعبیر نموده اند زیرا دور باطل آن است که شیء موقوف
بچیزی بود که آن موقوف باوست در یکرته یا دورته
و چون مشهود شد که ماده مخصوصه و هیئت مخصوصه
در یکحین خلق شده و هیئت کلیه و ماده کلیه نیز
در یک آن خلق شد پس قابلیت و مقبولات
در یکزمان موجود شدند و تقدّمی جز بالذات
در میانشان نیست. و اما آنچه از پیش گذشت که اگر
ایجاد و حدوث بحقائق و قابلیت تعلق گیرد اکراه

و اجبار در آفرینش حقّ و غنیّ مطلق لازم آید و این منافی عدالت کلیّه و رحمت منبسطه الهیه است زیرا اگر حقّ سبحانه قابلیت را از سجين و قابلیت را از علیین خلق فرماید عدالت ربّانیه مشهود نگردد این حرفی است تمام و لکن کسانی که قائل بحدوث حقائق و قابلیتات گشته اند بر آنند که خلق و ایجاد و فعل حقّ نسبت بجمیع مجعولات و مخلوقات یکسانست بدون فرق و تفاوت و لکن مجعولات و مفعولات هر کدام برضا و طلب خود رتبه از وجود را قبول نموده اند مثلاً در شمس و اشعه آن ملاحظه نمائید که نسبت افاضه و فعل او بجمیع اشعه یکسان است و لکن اشعه بطلب و رضای خود بعضی در صد هزار فرسنگ دور از شمس مقررگزیده اند و بعضی در قرب و حول شمس طائف گشته اند حال ملاحظه نمائید اشعه که از شمس سما در اطراف و اکناف و محلّ بعید و مکان قریب منتشر و پراکنده گردیده اند نه این است که شمس

بعضی را در قرب جمال خود و بعضی را در مکان بعید
 قرار داده بلکه بهیچ وجه در افاضه وجود تفاوت
 و توفیر بهیچ يك نگذاشته و جمیع را بیک تجلی
 ظاهر نموده ولکن هر کدام بطلب خود مقام
 و مرتبه را قبول نموده و همچنین آنچه از پیش گذشت
 که اگر حقائق موجودات معدوم صرف بودند
 چگونه موجود شدند و حال آنکه عدم را لیاقت
 وجود نه چه که ائصاف شیء بنقیض خود ممکن نبوده
 و نیست در جواب گفته اند که این حقائق و قابلیتات
 معدوم صرف نبوده بلکه در مرتبه امکان بوجود
 امکانی موجود بودند ولکن نه بوجود اعیانی و فرق
 در میان وجود اعیانی و وجود امکانی بسیار است دیگر
 ذکر آن سبب تطویل گردد. باری بعضی از عارفین
 که بسموات معانی عروج نموده اند اعیان و حقائق
 و قابلیتات را قدیم و غیر مجعول دانند و بعضی دیگر
 از واردین شریعه علم و حکمت ماهیات و حقائق را

مجموع و مخلوق و حادث شمزند و این عبد فانی بیانات
و استدلالات هر دو طائفه را باتم بیان و اکمل تبیان
در این رساله ذکر نموده ولکن در نزد خود این عبد
جمیع این بیانات و مطالب و مقامات و مراتب در مرتبه
و مقام خود تمام است بدون مشاهده خلل و فتوری
زیرا اگر چه منظوریکی است ولکن نظرات
عارفین و مقاماتشان متفاوتست و هر نظری بالنسبه
بمقام و مرتبه که ناظر در آنمقام واقف است تمام
و کمال است. و بدان ای عاشق جمال ذی الجلال
که اختلاف اقوال اولیا از اختلاف تجلیات اسماء حق
و اختلاف مظهریت است زیرا در کینونت هر مرآتی
از مرایاء صفات حق و حقیقت هر مظهری از مظاهر
غنی مطلق اسمی از اسماء حق بر سائر اسماء سلطنت
نماید اگر چه انسان بخلعت "لقد خلقنا الانسان فی
احسن تقویم" سرافراز گشته و قمیص روحانی
"فتبارك الله احسن الخالقین" در بر نموده

چه که حضرت حق سبحانه هر شیء از ممکنات
و موجودات را با اسمی از اسماء تجلی فرموده چنانچه
بعضی از اولی العرفان گفته‌اند که ملائکه مظاهر
سبوح و قدوسند و شیاطین مظاهریا مضلّ و متکبرند
و همچنین سائر اشیاء هر کدام در ظلّ تجلیات اسمی
از اسماء حقّ موجودند و اگر این لطیفه ربّانی و دقیقه
صمدانی يك از شیء منقطع شود البتّه معدوم صرف
و مفقود بحت گردد و لکن انسان مطلع الفجر است
یعنی بدایت روز وحدت و هدایت است و انتهای لیل
کثرت و ضلالت و مرآت منطبعه از جمیع اسماء
متضاده متغایره است و منبع ظهور کلّ صفات
الوهیّت و ربوبیّت است زیرا عالم انسانی عالم کلمات
تامّاتست این است که میفرماید "خلق الله آدم علی
صورته" ای علی هیئة اسمائه و صفاته. باری با وجود آنکه
مطلع ظهور کلّ اسماء الهیّه و مشرق طلوع کلّ صفات
ربّانیّه است لکن يك اسم از اسماء الهیّه در او اشدّ

ظهوراً و اکبر بروزاً است که کینونتش از آن اسم
 بدء شده و بآن اسم عود نماید خلاصه مطلب آنکه
 بعضی از اولیای الهی چون تشعشع انوار جمال باقی را
 در علو تنزیه و رفرف تقدیس بچشم باقی ملاحظه نمایند
 لهذا از شئون کُلّ عوالم ذات احدیه را تسبیح
 و تقدیس نمایند زیرا که در کینونت این هیاکل صمدانی
 اسماء تقدیس و تنزیه تجلی نموده و بعضی از عارفین اسرار
 خفیه مظاهر اسماء الوهیه و ربوبیتند این است
 که در این مقام انوار جمال ربّ الارباب را بی وجود
 مربوب و خالق را بدون مخلوق و علیم را بی معلوم
 مشاهده نمایند. و اما بعضی از واقفان رموز احدیه
 اگر چه در افئده و حقائقشان يك اسم از اسماء الهیه اشدّ
 ظهور است ولکن از هر اسمی از اسماء حقّ و صفتی
 از صفات غنیّ مطلق در کینونتشان عکسی مشهود است
 و انواری مشهور از این جهت در مقام تنزیه صرف
 و تقدیس بحث که میفرماید "کان الله ولم یکن معه من

شیء " آن ذات احدیّت را قدیم بالذات و الصفات
 مشاهده نمایند لکن منزّه از وجود معلومات و حقائق
 موجودات و در این رتبه ماسوی الله را معدوم صرف
 و مفقود بحث شمرند این است در اینمقام حقائق
 و موجودات و ممکنات را حادث بینند قدیمی جز ذات
 حقّ موجود ندانند و در مقام دیگر که مقام تجلیات
 اسم علیم و اسماء الوهیّت و ربوبیّت است حقائق
 اشیاء را نیز قدیم شمرند و علم را تابع معلومات ملاحظه
 نمایند. ای سالك مسالك هدايت در مغرب نیستی
 و فنا متواری شو تا از مشرق هستی و بقا طالع شوی و سر
 در قمیص فقر و افتقار از ما سوی الله فرو بر تا از جیب
 رحمت ذوالجلال سر بر آری و در هوای عشق و جذب
 پرواز کن تا برفرف علم و حکمت صمدانی عروج نمائی
 و چشم را از غبار تیره عوالم ملک و ملکوت پاک
 و طاهر کن و بعین الله الناظره و بصر حدید در صنع
 جدید بدیع الهی مشاهده فرما تا این اسرار مستوره

و رموز مخفیة الهیة را بی حجاب و نقاب ملاحظه نمائی
 و در جنت احدیه که مقام اتحاد کل کثرات است
 نظر بر جوع بواحد حقیقی وارد گردی این است
 نصیب نفوسیکه بانفاس قدسی مؤانست جسته اند
 اذا فاسع بذاتك و روحك و قلبك و فؤادك الی هذا
 المعین الذی تجری منه سلسیل حکمة الله الملك
 العزیز الوهاب.

و اما مقصود از معرفت بدان ای سالک سبیل
 هدی که ابواب معرفت کنه ذات حق مسدود است
 بر کل وجود و طلب و آمال در این مقام مردود هرگز
 عنکبوت اوهام بر اغصان عرفان حقیقت عزیز علام نتند
 و پشه خاک پیرامن عقاب افلاک نگرده حقیقت نیستی
 چگونه هویت هستی را ادراک کند و فناء صرف
 چگونه بر جوهر بقا واقف گردد زیرا که لطائف
 حقائق جوهریات موجودات و بدائع جواهر مجردات
 ممکنات بکلمه امر او و آیتی از آیات او خلق شده و بیک

تجلی از اشراقات شمس مشیت او موجود شده
 و اگر متعارفین سماء عرفان و متصاعدین ملکوت
 حکمت و ایقان ببقاء ذات احدیت در هوای بی منتهای
 معرفت کنه آن جوهر الجواهر پرواز نمایند البته
 شبری طی نمایند و بحقیقت راه پی نبرند
 جمله ادراکات بر خرهای لنگ
 حق سوار باد پیران چون خدنگ

اینست که سید الاولین و الآخین در اینمقام اظهار عجز
 و فقر را کمال علم و غایة القصوی حکمت دانسته اند
 و این جهل را جوهر علم شمرده اند چنانچه میفرماید
 "ما عرفناك حق معرفتك" و همچنین میفرماید "رب
 زدنی فیک تحیراً" و در اینمقام جز حیرانی صرف
 و سرگردانی بحت تحقق نیابد زیرا ادراک شیء مرشی را
 منوط بدو چیز است اول احاطه است یعنی تا شیء
 بر شیء احاطه ننماید ابداً ادراک کنه او نتواند و این
 معلوم است که هیچ نفسی بر ذات حق احاطه ننموده

تا بکنهش پی برد و یا از ریاض عرفان حقیقت ذاتش
 رائج استشمام نماید و علم و ادراک بی احاطه تحقق نیابد
 و ثانی مشابَهت و مماثلت است یعنی تا شیء مشابَهت
 بشیء نداشته باشد بهیچ وجه تصوّر حقیقت آن نتواند
 چه که فاقد مراتب و عوالم آنست چگونگی تواند تعقل
 و تصوّر آن نماید مثلاً حیوانات و نباتات و جماد هرگز
 تصوّر حقیقت انسان نتواند زیرا من حیث الحقیقه
 در میان انسان و این اجناس بهیچ وجه مشابَهت
 و موافقت نبوده و نیست و این بسی واضح و مبرهن است
 که از برای ذات حق سبحانه هیچ شبهی و مثلی
 و نظیری نبوده و نیست زیرا مشابَهت در نزد حکما
 موافقت در کیفیت است و تا دو چیز در کیفیت موافق
 و مطابق نباشند آنرا مشابَه نتوان گفت مثلاً هرگز روز
 روشن نورانی را بشب تیره ظلمانی تشبیه نتوان نمود
 و نار مشتعل موقده را بمیاه منجمده مثل نتوان زد
 زیرا در کیفیت که آن درخشندگی و تیرگی و اشتعال

و افسردگیست موافق و مطابق نیستند ولکن
 اگر گوئی که این یاقوت احمر چون سراج منیر
 متلاً است این تشبیه موافق افتد زیرا در کیفیت
 که آن درخشندگی است مطابقند و کیف از جمله
 اعراض است که حال و عارض اجسام گردد و این
 ثابت و محقق است که ذات حق جسم نیست تا محلّ
 اعراض شود و در کیف موافقتی از برای او تصوّر
 گردد تا مشابهی از برای او تحقّق یابد و آن مشابه
 ادراک کنه ذات حق سبحانه نماید و بحقیقتش پی برد
 فسبحان الله عمّا یقول الواصفون فی وصفه علواً کبیراً
 پس مقصود از عرفان در این حدیث شریف معرفت
 کنه ذات حق نبوده و نیست چه که از حیّز امکان
 خارج است بلکه مقصود معرفت آثار و تجلیات آن
 غیب اقدس امنع بوده و هست زیرا هر چه عقول
 مجرد و نفوس زکیّه صافیه طیّ عوالم عرفان نمایند
 جز مراتب آیه مدله بر سلطان احدیه که در حقائق

انسانیه و دیعه گذاشته شده ادراك ننماید و آنچه بجناح
 نجاج در فضای بی منتهای علم و شهود پرواز نمایند جز
 احرف کتاب نفس خود نخوانند این است که میفرماید
 "اقرا کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیا"
 مثلاً در دائره ملاحظه نمائید که آنچه پرگار سیر و حرکت
 نماید جز بر حول آن نقطه که مرکز آن دائره است
 دوران ننماید و آن آیه متجلیه در حقیقت نفوس ملکوتیه
 بعینه حکم آن نقطه دارد که جمیع حواس و مدارک انسان
 حول آن آیه لاهوتیه طائفند و لکن این آیه متجلیه
 از شمس هوویه و امانت سلطان احدیه در حجبات
 و سبحات انفس محتجب و مستور است چون شعله
 نورانی که در غیب شمع و سراج قبل از اشتعال منطوی
 و مکنونست و تا این نیر سماء توحید در مغرب حقائق
 انسانیه متوارست هیچ نفسی از شئون لاهوتیه
 که در غیب حقیقت انسان مکنونست واقف نه این است
 که چون شمس هویت از مشارق قیومیت طالع و لائح

گردد نفوسیکه بعرفان این مطالع عزّ احدیّه و مشارق
 صبح الهیّه فائز شده در ظلّ تربیتشان تربیت شوند
 تا آن آیت رحمن چون صبح انوار از جیب حقائق
 نفوس مطمئنّه سر بر آرد و رایت ظهور بر اعلام قلوب
 بر افرازد و این مشارق انبیاء و اولیای حقّند که شمس
 حقیقت از این افق بر کلّ شیء افاضه فیوضات نامتناهیّه
 میفرماید و سالک چون باینمقام اعزّ اعلیٰ فائز شد مهبط
 اسرار مکنونه الهیّه و مطلع انوار غیبیّه صمدانیّه گردد
 در هر آنی بجنّت بدیعی داخل شود و در هر لحظه
 بنعمت جدیدی مرزوق گردد صدر منشرح را لوح
 محفوظ الهی مشاهده کند که در او اسرار ماکان و ما
 یکون مستور است و قلب منیر را مرآت صافیّه
 منعکسه از صور کلّ عوالم ملاحظه نماید جمیع حجبات
 عوالم کثرت و ظلمت را بیک شعله نار محبّه الله
 بسوزاند باری مقصود از معرفت در این حدیث
 قدسی معرفت ظهور حقّ است از این مشارق قدس

احدیّت یعنی انبیاء و اولیای الهی و الّا کنه ذات او
 لم یزل معروف نفسی نبوده و نخواهد بود. ای سالک
 سیل محبوب بدان اصل مقصود در این حدیث قدسی
 ذکر مراتب ظهور و بطون حقّ است در اعراش
 حقیقت که مشارق عزّ هویّتند مثلاً قبل از اشتعال
 و ظهور نار احدیه بنفسها لفسها در هویّت غیب مظاهر
 کلّیه است آن مقام کنز مخفی است و چون آن
 شجره مبارکه بنفسها لفسها مشتعل گردد و آن نار
 موقده ربّانیه بذاتها لذاتها بر افروزد آن مقام "فاحببت
 ان اعرف" است و چون از مشرق ابداع بجمیع اسماء
 و صفات نامتناهیة الهیه بر امکان و لامکان مشرق گردد
 آن مقام ظهور خلق بدیع و صنع جدید است که مقام
 "فخلقت الخلق" است و چون نفوس مقدّسه حجبات
 کلّ عوالم و سبحات کلّ مراتب را خرق نمایند و بمقام
 مشاهده و لقا بشتابند و بعرفان مظهر ظهور مشرف آیند
 و بظهور آیه الله الکبری فی الافئده فائز شوند

در آن وقت علت خلق ممکنات که عرفان حق است
مشهود گردد. پس ثابت و مبرهن شد که مقصود
از عرفان معرفت مظاهر احدیه است چه که جمیع
مراتب و مقامات بعنایات این هیاکل مقدسه میسر
گردد و این ابواب لم یزل بوجه عباد مفتوح بوده
ولکن ناس خود را باشتغال شئونات مؤتفکه از عنایات
یوم الوصال محروم نمایند چنانچه در این ایام شمس
ولایت از افق ابھی مشرق و لائح است و باین کلمات
لا هوتیه ناطق "قد فصلت نقطة الاولیه قامت الالف
الالهیه و ظهرت ولاية الله المهیمن القیوم" ولکن کل
از او غافل و بهوای خود مشغول. فوالله الذی لا اله الا
هو اگر نفسی رائحه از این ریاض استشمام نماید البتّه
بجان بکوشد که شاید از این بحر بی پایان نصیبی برد
اگر چه در این ایام نه چنان عباد از جوهر مقصود
محتجب گشته اند که بذکر در آید جز اکتساب
شئونات دنیّه زائله علوی ندانند و غیر از جمع زخارف

فانیه عزّتی نخواهند از حصن حصین محکم دوری
 بسته‌اند و در بیت عنکبوت که اوهن بیوتست مأوی
 نموده‌اند بقطره ماء منتنه اجاج از بحر البحور عذب
 مواج گذشته‌اند و بظلمت لیل دهماء از ضیاء نیر
 اعظم اعلی غافل گشته‌اند با وجود آنکه در کلّ حین
 بیصر ظاهر بی اعتباری این خاکدان ترابی را
 مشاهده میکنند فوالله اگر اقلّ از لمح بصر تفکر
 نمایند البتّه چون برق ساطع از امکان و ما فیها بگذرند
 و از این گذشته باین عقل جزئی پر فطور اراده نموده‌اند
 مقامات و مراتبی را که از عقول کلیّه مستور است
 ادراک نمایند و چون این مراتب در تنگنای عقل
 سقیمشان ننگجد انکار کنند با وجود آنکه جمیع اعضا
 و جوارح و ارکانشان شهادت بر حقیقت آن مراتب
 و مقامات دهند ان شاء الله امیدواریم که از انفاس قدس
 رحمن که از یمین سبحان ساطع است نفوسی در ظلّ
 حقّ محشور شوند که بقدمی از سدره المنتهای عوالم

عرفان درگذرند "ولیس ذلك علی الله بعزیز" چه قدر
 حسرت و تأسف است از برای انسان که از فضل
 اکبر محروم ماند در این فصل ربیع الهی که اشجار
 جنان باوراق و ریاحین حکمت مزین گشته و عندلیبان
 ریاض هویت ببدائع الحان برافنان شجره طوبی در تغنی
 و ترنی و سلطان کل در انجمن بلبلان شیدا کشف نقاب
 و خرق حجاب فرموده فطوبی للفائزین. ای حبیب
 این بال و پر در هم شکسته گل آلوده را که از قدم عالم
 حکایت میکند بریز تا پیرهای عزّ توحید در این فضای
 وسیع و سماء منیع پرواز نمائی بجان بکوش تا بمائده
 بدیعه که از سماء هویه در نزول است متنعم گردی
 و بفواکه قدسیّه از شجره لا شرقیه و لا غربیه
 مرزوق شوی این طیور آشیانه حیرت را شوری
 دیگر در سراسر است و این آوارگان سبیل محبوب را
 جذبی دیگر در دل باید چهار تکبیر بر ما کان و ما
 یکون زد و عزم کوی جانان کرد چشم را از غیر دوست

بر بست و بجمال مشهود گشود و سامعه را از کلّ اذکار

پاك و مطهر ساخت تا از مزامیر آل داود الحان بدیع

ملیک محمود استماع نمود

ای خدای پر عطای ذوالمنن

واقف جان و دل و اسرار من

در سحرها مونس جانم توئی

مطلع بر سوز و حرمانم توئی

هر دلی پیوست با ذکرت دمی

جز غم تو می نجوید محرمی

خون شود آن دل که بریان تو نیست

کور به چشمی که گریان تو نیست

در شبان تیره و تار ای قدیر

یاد تو در دل چه مصباح منیر

از عنایاتت بدل روحی بدم

تا عدم گردد ز لطف تو قدم

در لیاقت منگرو در قدرها

بنگر اندر فضل خود ای ذوالعطاء

این طیور بال و پراشکسته را

از کرم بال و پری احسان نما

تمّ

در لوح دیگر (۱)

این رساله در سنّ صباوت در ادرنه مرقوم شده است

در بعض مواقع بعضی تعبیرات نظر بمشرب بعضی

ذکر شده است ملاحظه بحقیقت مقصود

باید بشود که چون سریان روح

در عروق و شریان کلمات جاری

و ساریست دیگر هر کجا

هستی در پناه حقّ باشی

ع ع

(۱) این عبارت در لوح دیگر صادر چون راجع

باین لوح بود لهذا درج شد

ای بنده‌گان جمال ابھی روایت کنند که شخص
 تحریری در اعصار ماضیه که بصفه صدیقی موصوف بود
 و باحسن فضائل مشهور و معروف روزی داخل مسجد شد
 قاری این آیه را تلاوت مینمود "یا عبادى الذین اسرفوا
 علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله" آن شخص تحریر
 بمجرد استماع این هدیر نعره را بفلک اثیر رساند
 که یا بشری و یا طوبی و یا فرحا و یا طربا و یا فخرا و یا سرورا
 علی ما اسندهم الی نفسه و قال یا عبادى فرح و شادمانی نمود
 و فخر و کامرانی کرد باینکه عباد را نسبت بخویش داد
 یا عبادى فرمود یعنی ای بندگان من و از شدت سرور
 مدهوش شد و بیفتاد حال عبدالبهاء شما را بای بنده‌گان
 جمال ابھی خطاب مینماید ملاحظه نمائید که این چه
 نسبت است و چه منقبت و چه عزتست و چه
 موهبت باید از شدت سرور مانند طیور در اوج
 عزت ابدیه پرواز نمائید و علیکم التحیه و الثناء ع

هو الله العزيز المحبوب

بشیر اشارات پر بشارات که از مصر وفا عزم کوی
جانان نموده در محفل دوستان برواح طیبه قمیص محبت
جمال رحمن حاضر گشت صد هزار شکر محبوب عالمیانرا
که عباد مخلصین را در کلّ اوان در بحور فضل و احسان
مستغرق فرموده و بتائیدات غیبیه مؤید ای حمامه
حدیقه عشق در حین تکلم و محاوره بشرط عزیز احدیه
توجه نما البتّه در آن ساعت تائیدات الهامات الهیه
میرسد و جنود لم تروها از سماء حق نازل میگردد
از اخبار ظهور جمال احمدی که بالحنان جلیل در حدیقه
انجیل مذکور سؤال رفته بود بدانکه ظهور آن نیر
اعظم و کوکب مکرم در انجیل بکمال وضوح مثبت
و مذکور است ولکن از این جهت که الحان بدیع
ورقاء احدیه را جز نفوسی که بر معین صافیه علم و عرفان
وارد ادراک ننمایند لذا ناس از ادراک معانی آیات جلیله
انجیل محروم گشته اند و در تیه وهم و هوی حیران

و سرگردان شده‌اند از جمله مواضعی که در انجیل ذکر حضرت احمدی شده در انجیل یوحنا باب شانزدهم از آیه هفتم تا آیه پانزدهم است که بافصح عبارة و اوضح اشاره بیان میفرماید این نص عبارت است که در انجیل یوحنا از لسان حضرت مسیح منقول و مسطور است که میفرماید "لکنی اقول لکم الحق انه خیر لکم ان اذهب لانه ان لم انطلق لا یأتیکم المعزی ولكن ان ذهب ارسله الیکم و متی جاء ذلك یبکت العالم علی خطیئته و علی برّ و علی دینونة" تا آنکه میفرماید "لی امور کثیرة لا قول لکم ولكن لا تستطیعون ان تحتملوا الآن و اما متی جاء ذاك روح الحق فهو یرشدکم الی جمیع الحق لانه لا یتکلم من نفسه بل کلما یسمع یتکلم به و یخبرکم بامور آتية" که خلاصه ترجمه آن این است که میفرماید صعود من بافق اعلی از برای شما بهتر است زیرا تا من بمقعد صدق عند ملیک مقتدر متعارج نشوم آن روح تسلی دهنده نمی‌آید چون صعود نمایم او را

میفرستم و چون آن روح پاک در عالم خاک ظاهر شد
الزام میفرماید ناس را بسه چیز بر گناه و نیکوئی و جزا
بعد از چند آیه میفرماید امور و اسرار بسیار در خزینه
قلب مستور مانده و لئالی حکمت ربّانیّه در صدف
سینه محفوظ و باقی مانده و لکن شما استطاعت استماع
آن را ندارید و حمل این کلمه اعظم را نتوانید و اما چون
آن روح حقّ ظاهر گردد ارشاد میکند شما را بر جمیع
حقّ زیرا آنچه او میفرماید از نزد نفس خود نمیگوید
بلکه آنچه استماع میفرماید تکلم میکند. این يك نغمه
از نعمات انجیل است که در خصوص فخر رسل
نازل شده و لکن چون معشر انجیل در تیه ضلالت
و عمی افتاده اند این تصریح من غیر تلویح را هیچ
انگاشتند و بتأویلات موهومه تشبّث جسته اند
و گفته اند که مقصود از این آیات روح القدس است
که بعد از صعود حضرت مسیح بر حواریین نازل شده
و این عادت کلّ امم است که از معانی محکمه آیات الهیّه

چشم میپوشند و بتأویلات وهمیه متشابهه متشبث میشوند حال شما ملاحظه فرمائید که چه قدر این قول سخیف و واضح البطلان است اولاً میفرمایند تا من نروم او نمیآید این دلیل بر اینست که آن روح تسلی دهنده در زمان حضرت مسیح موجود نبوده بعد خواهد آمد ولکن روح القدس لم یزل ملازم آن حضرت بوده دیگر این معنی ندارد تا من نروم او نمیآید و ثانی آنکه میفرماید که امور بسیاری هست که شما استطاعت استماع آن را ندارید که من بگویم ولکن آن روح مقدس بیان میفرماید و بر تمام حقّ ارشاد میفرماید حال ملاحظه فرمائید که در نزد مسیحین روح القدس اقنوم ثالث و روح الله مسیح اقنوم ثانی است بعد از آنکه از اقنومین اعظمین حجابات جهلیّه ناس خرق نشد و بنفحات قدسیّه این نورین اعلیین موفق بر رشد و هدایت تامّه نشدند بعد از صعود آن نیر اعظم اسرار مکنونه غیبیه و حکم خفیّه ربّانیه را از اقنوم ثالث

که روح القدس است تلقی نمودند و مستطیع بر استماع
و متحمل گشتند و حال آنکه این واضح است که در ظلّ
تربیت آن جوهر الجواهر و روح الارواح مع
تأییدات روح القدس اگر نفسی تربیت نشود و سبحات
ظلمتیّه او بنار موقده ربّانیّه محترق نگردد صد هزار
سال نفعه روح القدس او را تاثیر نبخشد و هذا
هو الحقّ المعلوم. پس واضح و مبرهن شد که این آیه
مبارکه دلیل بر آن است که بعد از جمال عیسوی روح
مکرمی و جمال اعظمی ظاهر میشود که تربیت او اعظم
از تربیت روح الله است و ثالثاً میفرماید او من عند
نفس خود بیان نمیفرماید بلکه مؤید بجنود وحی
الهیّه است و آنچه از ملکوت عزّت بسمع مبارکش
میرسد بیان میفرماید ملاحظه کنید که چگونه
واضح است که آن روح تسلّی دهنده شخصی است
که ملهم بالهامات سمائیّه و منبع و معین وحی ربّانیّه است
زیرا روح القدس را سمعی نبوده که استماع نماید.

خلاصه کلام در مواضع دیگر نیز بسیار اشارات ظهور
احمدی واضح است و اشاراتی که حواریین از توراۃ بظهور
حضرت روح استدلال نموده‌اند ابداً باین تصریحی
نبوده چنانچه اگر توراۃ مطالعه شود واضح
و مبرهن میگردد و الیوم یهود نیز آن
اشارات توراۃ را تأویلات میکنند
و فی الحقیقه اشارات توراۃ حکم
تلویح دارد نه تصریح

ع ع

هو هو

انشقاق قمر را معانی متعدده است محصور معنی
ظاهر نبوده از آنجمله مقصود اضمحلال نفسی است
که قبل از طلوع شمس احدیه از افق محمدیه ناس
مستتیر از انوار علوم و حکم و معارف او بودند چون
نفوسیکه در کور مسیح قبل از ظهور جمال احمدی
در ما بین ناس دعوت بصراط مستقیم و منهج قویم

مینمودند و انوار معارف و حکمی که از مصباح عیسوی
و مشکاة مسیحی اقتباس نموده بودند از السنشان ظاهر
و ناس بهدایت و دلالتشان و نور حکمت و معرفتشان
در سبیل هدایت سلوک مینمودند چون نیر اعظم و شمس
قدم از مشرق یثرب و بطحا ظاهر گشت این نفوس
موفق بایمان نشدند و از آن شمس افق توحید مستضی
نگشتند لذا این نجوم ساقط و قمر منشق گشت
"چون برآمد شمس آن شق القمر" این است
که در انجیل در علامات ظهور بعد میفرماید "تساقط
النجوم و القمر لا يعطى نوره ابداً" البته
اشعه ساطعه که از شمس حقیقت ظاهر گشته رونق

و جلوه هر کوب

منیری را محو

میفرماید

ع ع

ای سرور هوشمندان آنچه بقلم مشکین نگاشتی
خواندیم و باستان یزدان زبان ستایش گشادیم که پرتو
خورشید آسمانی چنان درخشید که در دل‌های یاران سپیده
امید دمید و مژده رسید که ای یاران دیرین بجوشید
و بخروشید و بگوئید و بشنوید که یزدان سراپرده
پیشینیانرا بر افراخت و پرچم فارسینرا بلند نمود
و اختر ایرانیانرا روشن کرد خزان گذشت و دی
بسر آمد باد بهار رسید و گلشن مشکبار دمید
تا اسیران سرور گردند و بینوایان رهبر هر بیسر
و سامان سر و سامان جوید و لانه ویران ایوان کیوان
گردد کلبه و دودمان دیرین بهشت برین گردد
و آشیان مرغان اندوهگین گلکشت دلنشین پس
باید بیاداش این بخشش خداوند آفرینش کوشش نمود
تا همه یاران در سایه سراپرده یزدان در آیند و بزرگواری
جهان آسمان رخ بگشاید تا روی زمین آئینه چرخ

برین گردد و جهان پستی پرتو جهان بالا گیرد ای
 یزدان پاک این بنده دیرین را اندوهگین مخواه
 شادمانی آسمانی بخشش و فریزدانی بده ستاره روشن نما
 و گل گلشن کن سرور آستان نما و افسر جهان
 بالا بر سر نه رویش را بدرخشان و گوهرش را
 بیفشان جانش را مشکبار کن و دلش را گلزار نما
 تا بوی خوی خوشش جانپور گردد و پرتو رویش
 افزون از ماه و اختر توئی مهربان و توئی بخشنده و توانا
 ای یار دیرین پرسش چند نموده بودی پرسش
 نخست این بود که چرا آئین پیغمبران دیگرگون
 گردد و روش و خشوران مانند بوقلمون مهتر
 اسرائیلیان را روشی بود و اختر عیسویان را تابشی
 و سرور تازیان را فرمایشی و مهر سپهر جهان بالا را
 آیین و درخششی گفتار و کردار و آئین و روش
 و فرمایش هر یک دگرگون بود این چه رازی است
 نهان و پنهان زیرا باید فرمایش یزدان بریک

روش باشد تا بخشش آسمان رخ بگشاید انتهی.
 بدان که جهان و آنچه در اوست هر دم دگرگون گردد
 و در هر نفس تغییر و تبدیل جوید زیرا تغیر و تبدل
 و انتقال از لوازم ذاتیه امکان است و عدم تغیر و تبدل
 از خصائص وجوب لهذا اگر عالم کون را حال
 بر یک منوال بود لوازم ضروریّه اش نیز یکسان
 میگشت چون تغیر و تبدل مقرر و ثابت روابط
 ضروریّه اش را نیز انتقال و تحوّل واجب
 مثل عالم امکان مثل هیکل انسان است که در طبیعت
 واحده مداوم نه بلکه از طبیعتی بطبیعتی دیگر
 و از مزاجی بمزاجی دیگر انتقال نماید و عوارض
 مختلف گردد و امراض متنوع شود لهذا پزشک
 دانا و حکیم حاذق درمان را تغیر دهد و علاج را
 تبدیل نماید بدیده بینا ملاحظه کنید که انسان
 در رحم مادر خونخوار است و در مهد و گهواره
 شیر خوار و چون نشو و نما نماید بر خوان نعمت

پروردگار نشیند و از هرگونه طعام تناول نماید
 زمان طفولیت را حکمی و دم شیر خوار را رزقی و سنّ
 بلوغاً اقتضائی و جوانی را قوّت و قدرتی و ضعف
 و پیری را فتور و رخاوتی و در هر درجه انسان را اقتضائی
 و دردش را درمانی همچنین موسم صیف را اقتضائی
 و فصل خزان را خصوصیتی و موسم دی را برودتی
 و وقت بهار را نسیم معطری و شمیم معنبری حکمت
 کلّیه اقتضای این مینماید که بتغییر احوال تغیر احکام
 حاصل گردد و بتبدیل امراض تغیر علاج شود
 پزشک دانا هیکل انسان را در هر مرضی دوائی و در هر
 دردی درمانی نماید و این تغیر و تبدیل عین
 حکمت است زیرا مقصد اصلی صحّت و عافیت است
 و چون علاج را تغیر دهد نادان گوید این دلیل
 بر نادانی حکیم است اگر داروی اوّل موافق بود
 چرا تغیر داد و اگر نا موافق بود چرا در آغاز تجویز
 کرد ولی رنجور دانا اذعان نماید و بروجدان بیفزاید

و این را بدان که آئین یزدانی بر دو قسم است قسمی
تعلق بعالم آب و گل دارد و قسم دیگر تعلق بجهان جان
و دل اساس آئین روحانی لم یتغیّر و لم یتبدّل است
از آغاز ایجاد تا یوم میعاد و تا ابد الآباد بر یک منوال
بوده و هست و آن فضائل عالم انسانیت و آئین
حقیقی دائمی سرمدی یزدانی و روش و فرمایش ابدی
خداوند آفرینش است و قسمی از آئین تعلق بجسم
دارد آن بمقتضای هر زمانی و هر موسمی و هر درجه
از سنّ تبدیل و تغییر یابد و در این کور عظیم و دور جدید
تفرّعات احکام جسمانی اکثر بیت عدل راجع
چه که این کور را امتداد عظیم است و این دور را
فسحت و وسعت و استمرار سرمدی ابدی و چون
تبدّل و تغیر از خصائص امکان و لزوم ذاتی این جهان است
لذا احکام جزئیّه جسمانی باقتضای وقت و حال تعیین
و ترتیب خواهد یافت اما اسّ اساس آئین یزدانرا
تغییر و تبدیلی نبوده و نیست مثلاً خصائل حمیده

و فضائل پسندیده و روش پاکان و کردار بزرگواران
 و رفتار نیکوکاران از لوازم آئین یزدان است و این ابداً
 تغییر ننموده و نخواهد نمود اما احکام جسمانی البته
 باقتضای زمان در هر کوری و دوری تغییر نماید
 شما ببصر انصاف ملاحظه نمائید در این عهد و عصر
 که جهان جهانی تازه گشته و جسم امکان لطافت
 و ملاحظتی بی اندازه یافته آیا ممکن است که احکام
 و آئین پیشینیان بتمامه مجری گردد لا والله و از این
 گذشته اگر در ظهور مظاهر مقدسه آئین تازه
 تاسیس نگردد جهان تجدید نشود و هیکل عالم در قمیص
 تازه جلوه ننماید

جواب پرسش ثانی پس بدان که پیغمبران را
 از کتب و صحف مقصود معانی است نه الفاظ
 و مراد حقیقت است نه مجاز ماده است نه صورت
 گوهر است نه صدف آن حقیقت معانی کلّیه
 که رهبر پیغمبران است یکی است و آن دستور

العمل کلّ لهذا فی الحقیقه هر پیغمبری بر اسرار جمیع پیغمبران مطلع ولو بظاهر کتاب او را ندیده و سخن او را نشنیده و آئین جسمانی او را نسنجیده زیرا روش و سلوک و اسرار و حقائق و آئین روحانی کلّ یکی است پرسش سوّم در خصوص تجهیز و تکفین نفوس متصاعده الی الله سؤال نمودید که در کتب سماویّه مختلف نازل کدام یک بهتر است و کدام یک درست و صحیح آئین پسین ناسخ آئین پیشین است و چون بدیده بینا نظر فرمائید ملاحظه میکنید که چنین است و اما سؤال چهارم سؤال نموده بودید که ارواح بعد از صعود از اجسام در چه مقامی قرار خواهند یافت بدان که روح از حقائق مجرّده است و حقیقت مجرّده مقدّس از زمان و مکان است زیرا زمان و مکان از لوازم حقائق جسمانیّه و متحرّیه است حقیقت مجرّده را چه زمانی و چه مکانی جسم و جسمانی نیست تا از برای او مکانی تعیین کنیم لامکان است نه امکان جان است

نه تن لطیفه الهیه است نه کثیفه جسمانیّه نور است
 نه ظلمت جان است نه جسد از عالم یزدان است
 نه کیهان مکانش مقدّس از امکانه و مقامش منزّه
 از مقامات بلند است و مرتفع متعالی است و ممتنع
 کاخ عظمتش را ایوان کیوان زندان است و قصر مشید
 متعالیش را چرخ برین اسفل زمین و اما جسد
 آلتی است از برای روح زیرا متحرک و مرتکب و
 مکتسب و مسی و محسن روح است نه جسد گنه کاری
 و ستمکاری و خوشخوئی و نیکوئی منبعث از جان
 و روان است نه تن ناتوان لهذا همچنانکه
 عذاب و عقاب و سرور و اندوه و حزن و طرب
 از احساسات روح است كذلك پاداش و ثواب
 و عقاب و جزا و مکافات که از نتایج اعمال حاصل راجع
 بروح است نه جسد هیچ شمشیری بجهت کشتن
 بی گناهی مؤاخذه نگردد و هیچ تیری بجهت زخم
 اسیری معاقبه نشود چه که آلت است نه فاعل

محکوم است نه حاکم مقهور است نه قاهر

و البهاء عليك

ع ع

هو الله

ای بهمن از خدا بخواه که چون ابر بهمن گوهر فشان
گردی و چون صحن چمن گلشن یزدان شوی و گل
و ریحان پیروری نظر عنایت از ملکوت احدیت
شامل و دریای عطا پرموج و مقدّس از ساحل
نامه‌ات خوانده شد و مضمون معلوم گردید
در خصوص نامه‌های پیغمبران سؤال فرموده بودید
که با وجود کثرت انبیاء در قرآن معدودی قلیل عبارت
از هشت نفر مذکور حتی حضرت مه آباد و زردشت
مذکور نه و حکمت این چه چیز است
بدانکه در قرآن بیست و هشت پیغمبر بظاهر
مذکور ولی فی الحقیقه کلّ مرموز زیرا از برای
مظاهر مقدّسه دو مقام است مقام توحید و مقام

تحدید در مقام توحید حقیقت واحده هستند
 در اینمقام میفرماید "لا نفرق بین احد من رسله"
 مثلش مثل شمس است هر چند مطالع و مشارق
 متعدّد است ولکن شمس واحد است که مشرق
 و لائح از کلّ است در اینمقام ذکر هر یک از انبیا ذکر
 کلّ است نام احمد نام جمله انبیاست و مقام دیگر
 مقام تحدید است و آن بحسب مراتب و شئون مظاهر
 مقدّسه است در اینمقام میفرماید "تلك الرسل
 فضلنا بعضهم على بعض" مثل اینمقام مثل بروج است
 که آفتابرا در هر یک از آن تأثیری خاصّ و درجاتی
 از حرارت مختلف است چنانکه آفتاب را در برج
 اسد نهایت حرارت حاصل و در برج دلو و حوت
 حرارت معتدل پس معلوم شد که ذکر بعضی از انبیاء
 عبارت از ذکر کلّ است در اینمقام چیزی بخاطر رسد
 که مادام چنین است چرا کفایت بذکر یک نفس
 از انبیاء نشد و بس حکمت ذکر بیست و هشت چه

چیز است این معلوم است که نظر بحکمتهای بالغه الهی در زمان ختمی مآب روحی له الفداء وقوعاتی دست میداد و بمقتضای وقت و اقتضای حال وقوعات پیغمبران سلف نازل میشد و بیان میگشت لهذا ذکر بعضی از پیغمبران و وقوعات ایامشان نظر بحکمت بالغه در قرآن عظیم شد و چون مقام نبوت مقام افاضه و استفاضه است و در عالم خارج مثال مجسمش کوکب قمر مکرم است و ماه را در دور فلکی بیست و هشت خانه محقق اما حضرت مه آباد و حضرت زردشت در قرآن تلویحاً مذکور و نفسی تا بحال پی نبرده چنانچه اصحاب رس و انبیائشان ذکر نموده و این رس رود ارس است و این پیغمبران ذی شأن متعدد بودند از جمله حضرت مه آباد و حضرت زردشت بود

والبهاء عليك

ع ع

ای زردشتی بهائی و بهائی سنائی آنچه مرقوم نموده
بودی ملاحظه گردید جمیع نقوش نامه آثار کلك
مهر پرور بلکه در و گهر بود زیرا دلیل جلیل بر سلوك
در سبیل بود خوشا بحال تو که بچنین بخششی
سرافراز گشتی و بچنین افسری سر بلند شدی
در خصوص توقف آفتاب مرقوم نموده بودی
که در کتاب زردشتیان مرقوم است که در آخر دوره
مقرر است که این توقف در سه ظهور واقع گردد
در ظهور اول ده روز آفتاب در وسط آسمان توقف نماید
در ظهور ثانی بیست روز در ظهور ثالث سی روز
بدانکه ظهور اول در این خبر ظهور حضرت
رسول است که شمس حقیقت در آن برج ده روز
استقرار داشت و هر روز عبارت از يك قرن است
و آن صد سال باین حساب هزار سال میشود و آن
دور و کور محمدی بود که بعد از غروب نجوم ولایت

تا ظهور حضرت اعلی هزار سال است و ظهور ثانی
 ظهور نقطه اولی روحی له الفداء است که شمس حقیقت
 در آن دور بیست سال در آن نقطه استقرار داشت
 بدایتش سنه شصت هجری بود و نهایتش سنه هشتاد
 و در دور جمال مبارك چون شمس حقیقت در برج الهی
 که خانه شمس است طلوع و اشراق فرمود مدّت
 استقرارش عدد سی بود که آن نهایت مدّت استقرار
 آفتاب است در يك برج تمام لهذا امتدادش
 بسیار اقلّاً پانصد هزار سال

و اما سؤال از فوت طفل حین بلوغ هر چند طفل
 مکلف بعد از بلوغ است ولی بعضی از اطفال در صغر
 سن از پستان هدایت شیر خوارند البتّه این اطفال
 مظهر فضل و مواهب یزدانند
 اما سؤال ثالث که ظهور حضرت زردشت آیا پیش
 از حضرت موسی بوده یا بعد حضرت زردشت
 از پیغمبرانی بودند که بعد از حضرت موسی مبعوث

شدند و این بنصوص تاریخ نیز مثبت ابداً فرصت
نیست با وجود این از شدت حبّ عبدالبهاء بیاران
فارسیان این مختصر جواب مرقوم گردید
و العذر عند کرام الناس مقبول و البهاء علیکم
جمیع دوستان روحانیرا بجان و دل مشتاقیم

ع ع

هو الله

ای ثابت بر پیمان مکتوب مرقوم ملاحظه گردید
و مقصد مفهوم شد سؤال از حرکت و سکون اشیاء
نموده بودید که باراده حقّ است یقین است زیرا مدد
وجود از فائض الجود است اگر بوجد امداد
از حقّ نرسد کائنی از کائنات بحرکت نیاید ولی مقصد
و مراد این نیست که جبری در میانست بلکه مراد
این است اگر مدد منقطع شود جمیع کائنات از حرکت
باز ماند مثلاً اگر مدد روح از اعضا و اجزای همکل
انسانی منقطع گردد از برای هیچ عضوی حرکتی

نماند ولکن این حرکت برضایت و خواهش
 نفس است نه روح چه بسیار واقع که روح تقدیس
 جوید و جان جانان طلبد ولکن نفس اماره
 مسلط شود و انسانرا بحرکتی مبتلا نماید که سبب
 کدورت روح شود در این مقام است که ذکر میشود
 لا حركة ولا سکون الا بالله

اما مسئله رؤیا که مشاهده نمودی همین است که دیدی
 "وان جندنا لهم الغالبون" البتّه جناب ابن ابهر بر آن
 دو نفس ابتر غالب گردد و آن دو شخص نفوسی هستند
 که بمعارضه و مجادله بحق پردازند
 اما مسئله حرف ثالث این را در خاطر داشته باشید
 عاقبت ظاهر خواهد شد این رؤیا مطابق
 واقع است و عليك البهاء الابهي

ع ع

هو الله

ای یار دیرین افق ایران بسیار تاریک بود و جولانگاه

ترك و تاجيك و فارسيانرا بنياد بر باد و بنیان ويران
تا آنکه شب تاريك پايان رسيد و صبح اميد بدميد
و آفتاب حقيقت بدرخشيد عن قريب گلخن گلشن
گردد و تاريك روشن شود و آن اقليم قديم مرکز
فيض خليل شود و آوازه بزرگواريش گوشزد خاور
و باختر گردد و مرکز سنوحات رحمانيه شود
و مصدر فيوضات ربانيه گردد عزت قديمه باز گردد
و درهای بسته باز شود زیرا نير يزدانی در اوجش
بتافت و نور حقيقت در قطبش علم بر افراخت آهنگ
جهان بالا بلند شد و پرتو ملاً اعلی بدرخشيد ملکوت
الهی خيمه زد و آئين يزدانی منتشر شد عن قريب
خواهی دید که آن کشور بنفحات قدس معطر است
و آن اقليم بنور قديم منور لهذا بايد فارسيان قدر اين
بخشش بدانند و آفرين بر خداوند آفرينش نمايند
که چنین بخشايشی نمود و آسايشی بخشيد و آرايشی داد
موطن قديم را اشرف اقليم نمود و مسکن ديرين را

مطلع نور مبین فرمود این موهبت سزاوار
ستایش است و جهان آفرین را سزاوار نیایش این
کوکب روشن اگر از مطلع انجمن اروپا طالع شده بود
حال ملاحظه میفرمودی که چه شور و ولهی بود و چه
ولوله و طربی با وجود آنکه از شرق طالع شد
ولی اهل غرب منجذبند و اقصی بلاد عالم از این آهنگ
منبسط و منشرح دوران نزدیک شدند پس نزدیکان
چرا محروم مانند بیگانه آشنا شد آشنا چرا ساکت
و صامت است تا توانی فارسیان هندوستان را مژده ده
بیدار کن و هوشیار نما تا از این ساغر یزدانی سرمست
و سودائی گردند و مفتون و شیدائی شوند
آنان باید سبقت گیرند زیرا این سرو بهشتی
در باغ فارسیان نابت شد و روان گردید
و این نور حقیقت از افق ایران طالع
شد جانت خوش باشد

ای ثابت بر پیمان نامه نامی بود و معانی جواهر و لثالی
 زیرا دلیل انجذاب بود و برهان التهاب و حجّت قاطع
 بر ثبوت و رسوخ در امر پروردگار یاران پارسی
 راستی جویند حقّ پرستی خواهند دوستی نمایند
 و می پرستی کنند و از باده محبّه الله سرمستی نمایند
 ره نیستی پویند و هستی جاودانی جویند این است
 موهبت پروردگار این است بخشش حضرت یزدان پاک
 لهذا مقرب درگاهند و مقبول بارگاه و محرم راز و آگاه.
 از علاج طاعون استفسار فرموده بودید جمهور اطباء
 بر آنند که این درد را درمانی نه و این نیش را نوشی نیست
 ولی در ایام طاعون گرفتن خون بافراط و شرب مبردات
 و نوشیدن آب زرشک نیز بافراط بسیار مفید است علی
 الخصوص پیش از ابتلاء باین درد در اوقات وقوع طاعون
 در مدینه و قری اگر چنانچه نفسی مداومت در آن وقت
 نماید محافظت گردد و عليك البهاء الابهی ع ع

بنام یزدان مهربان

پاك یزدانا خاك ایرانرا از آغاز مشکبیز فرمودی
 و شور انگیز و دانش خیز و گوهر ریز از خاورش
 همواره خورشیدت نورافشان و در باخترش ماه تابان
 نمایان کشورش مهر پرور و دشت بهشت آسایش
 پر گل و گیاه جان پرور و کھسارش پر از میوه تازه و تر
 و چمن زارش رشك باغ بهشت هوشش پیغام
 سروش و جوشش چون دریای ژرف پر خروش
 روزگاری بود که آتش دانشش خاموش شد و اختر
 بزرگواریش پنهان در زیر روپوش باد بهارش
 خزان شد و گلزار دلربایش خارزار چشمه شیرینش
 شور گشت و بزرگان نازینش آواره و در بدر هر کشور
 دور پرتوش تاریک شد و رودش آب باریک تا آنکه
 دریای بخششش بجوش آمد و آفتاب دهش در دمید
 بهار تازه رسید و باد جان پرور وزید و ابر بهمن بارید
 و پرتو مهر مهر پرور تابید کشور بجنبید و خاکدان

گلستان شد و خاک سیاه رشك بوستان گشت جهان
جهانی تازه شد آوازه بلند گشت دشت و کهسار سبز
و خرم شد و مرغان چمن بترانه و آهنگ همدم شدند
هنگام شادمانیست پیغام آشناییست بنگاه جاودانیست
بیدار شو بیدار شو.

ای پروردگار بزرگوار حال انجمنی فراهم آمده
و گروهی همدستان گشته که بجان بکوشند تا از باران
بخششت بهره بیاران دهند و کودکان خورد را
بنیروی پرورشت در آغوش هوش پرورده رشك
دانشمندان نمایند آئین آسمانی بیاموزند و بخشش
یزدانی آشکار کنند پس ای پروردگار مهربان تو پشت
و پناه باش و نیروی بازو بخش تا بارزوی
خویش رسند و از کم و بیش در گذرند
و آن مرز و بوم را چون نمونه
جهان بالا نمایند

ای بیدار هشیار ستایش و پرستش یزدان را نما
 که ترا از گرداب پیمان شکن اهریمنان رهائی داد
 و در انجمن راستان در آورد این گروه پرتو آفتاب
 نبینند و چون موش کور در کنج گور جای گزینند
 و گوش بآهنگ جان بخش جهان آسمان ندهند و چون
 مار کر در سوراخ تاریک و تنگ خزیدند و چون خواهند
 دانائی بنمایند و بینائی خویشرا بستایند گویند آفتاب
 درخشنده تاریک است و ماه تابان تیره در چشم هر دور
 و نزدیک آهنگ مرغ چمن بد و آواز کلاغ و زغن
 خوش گلشن زار یزدان گلخن است و سرزمین خس
 و خاشاک گلزار و چمن پس چهار گوهر چهار سو
 چهار جو چهار کو چهار جایگاه چهار روز در سخن
 پیشینیان و نیاکان بسیار اختر چهارم آسمان چون روز
 چهارم چارم جایگاه روی بنماید هر که یزدانی
 یزدانی گردد و هر که اهریمنی اهریمنی شود زیرا

هر جانی چون از تن جدا گردد در روز آغاز بجایگاه
 آغاز رسد و بگذرد و از گوهر جهان خاک درگذرد
 روز دویم از جایگاه دویم از گوهر جهان روینده
 درگذرد روز سیم از جایگاه سیم جهان جانوران
 درگذرد در بامداد روز چهارم جایگاه مردمان
 چون مهر درخشنده جهان یزدان بتابد هر که درگذرد
 بجهان خداوند مهربان پیوسته گردد و الا در تیرگی
 جایگاه جانوران ماند چهار روز چهار جایگاه است
 چه که خورشید جهان جان بر چهار جایگاه
 باندازه آن جایگاه پرتو بخش است دوستانرا
 يك بیک پیغام دوستی و پیام آشنائی برسان

(ع ۶)

هو الله

الحمد لله الذی اشرق بنوره الارض والسماء و اهتزت
 بنفحاته ریاض التقدیس المؤلفة فی قلوب الاصفیاء و سطع
 نوره و تغبغب فی وجه السماء فظهرت و لمعت و اشرقت

ولاحت انجم نورانية في الافق الاعلى واستفاضت
واستشرقت من فيوضات ملكوت الابهى ثم افاضت
على الخطة الغبراء فكانت نجوم الهدى والحمد لله الذي
جعل هذا العصر المجيد والقرن الجديد معرضاً لظهور
حقائق الاشياء بما فاض غمام الجود وظهر مواهب
الرب الودود واستضاء الغيب والشهود وظهر
الموعود ولاح جمال المعبود والصلاة والسلام
والتحية والثناء على الحقيقة الجامعة والكلمة التامة
والكتاب المبين والنور المشرق من العليين والهادي
للامم المنور للعالم ففاض طمطام فيضه على الوجود
وقذف امواجه درارى نورا على ساحل الشهود
فحصحص الحق وزهق الباطل وظهر النور وشاع
السرور والحبور فتقدست بها النفوس وتنزهت
بها الارواح وانشرحت بها الصدور و صفت بها
القلوب ولطفت بها الافئدة وطابت بها الضمائر
وطهرت بها السرائر حتى تحقق يوم النشور واحاط

الطاف ربك الغفور والتحيّة و الشاء على تلك النجوم
النورانيّة الساطعة اللامعة فى الفلك العلى كواكب
منطقة بروج ملكوت الابهى و عليهم البهاء.
و بعد أيها الرجل الكريم المستنبى من النبأ
العظيم قم على خدمة امر الله بقوة نافذة من ملكوت
الابهى و نفثات من روح الملاء الاعلى و لا تحزن
بما ينطق المرجفون من كتبة الجرائد و الفريسيون فى
حقّ البهاء تذكر أيام المسيح و ما اصابه من القوم
و ما اصاب الحواريين من المحن و الآلام فانتم احبة
جمال الابهى فلا بدّ تقعون لحبّه تحت ملام القوم
و يصيبكم ما اصابهم فى القرون الأولى ثمّ تتلأأ وجوه
المختارين بانوار ملكوت الله على ممرّ القرون و الاعصار
بل تعاقب الادهار و المنكرون فى خسران ميين
كما قال سيّد المسيح سيعذبكم القوم لاسمى
فذكرهم بهذا و قل لهم انّ المسيح مع وجهه الصبيح
و جماله المليح قام عليه الفريسيون و قالوا انه المسيح

وليس بمسيح لانه ادعى الالهية العظمى والربوبية الكبرى وقال انا ابن الله وان الاب ظاهر باهر بجميع شؤونه وكمالاته فى حقيقة ابنه الوحيد وربيه المجيد وقالوا هذا كفر وافتراء على الله بنصوص قاطعة واضحة فى العهد القديم فبناء على ذلك افتوا بسفك دمه وعلقوه على الصليب وكان ينادى يا ربى الحبيب الى متى تتركنى بين يدى هؤلاء ارفعنى اليك واجرنى فى جوارك واسكنى عند عرش عظمتك انك انت الحبيب وانك انت الرحمن الرحيم اى رب ضاق عليّ رحيب الغبراء والصليب حبيبي حباً بجمالك وانجذاباً الى ملكوتك واشتعالاً بالنار الموقدة فى صدرى الملتهبة بنفحات قدسك ربّ ايدنى على الصعود ووقفنى على الورود والوفود على عتبة قدسك انك انت الرحمن ذو الفضل والجود وانك انت الكريم وانك انت الرحمن وانك انت العليم لاله الا انت المقتدر القدير ولم يجتسر

الفريسيون على هذا البهتان العظيم و الذنب الجسيم
 الآ لجهالهم حقيقة الاسرار و عدم مشاهدتهم الانوار
 و ملاحظة الآثار و الآ صدقوا بكلماته و شاهدوا آياته
 و عرفوا بيناته و استظلّوا فى ظلّ راياته و اطلعوا
 باشاراته و فرحوا من بشاراته

ثمّ اعلم انّ الحقيقة الرحمانية التي عبر بغيب الغيوب
 و مجهول النعت و المنقطع الوجدانى قد تقدّس عن كلّ
 ذكر و بيان و اشارة و نعت و ثناء و من حيث هي هي
 عجزت العقول عن ادراكها و تاهت النفوس فى تيه
 عرفانها "لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو
 اللطيف الخبير" ولكن اذا نظرت الى حقائق الاشياء
 و سطوع انوار اسمائه و صفاته فى حيّز الوجود بشهود
 لا ينكره الآ كلّ جهول و عنود حيث ترى انّ الكون
 منشور ناطق باساره المكنونة المصونة فى اللوح
 المحفوظ و ما من ذرّة من الذرّات او كائنة من
 الكائنات الآ ناطقة بذكره و حاكية عن اسمائه

وصفاته منبئة عن عزة كبريائه مدلة على وحدانيته
ورحمانيته ولا ينكر هذا كل من له سمع او بصر او
عقل سليم و اذا نظرت الى الكائنات بأسرها حتى
الذرات ترى ان اشعة شمس الحقيقة ساطعة عليها ظاهرة
فيها تحكى عن انوارها و اسرارها و سطوع شعاعها
فانظر الى الاشجار و الى الاثمار و الى الازهار حتى
الاحجار اما ترى انوار الشمس ساطعة عليها و ظاهرة
فيها و منبئة عنها ولكن اذا عطفت النظر و حولت
البصر الى مرآة صافية نورانية و مجالى لطيفة ربانية ترى
ان الشمس ظاهرة فيها بشعاعها و حرارتها و قرصها
و صنوبرها ولكن الاشياء انما لها نصيب من نورها
و تدل عليها و اما الحقيقة الكلية النورانية و المرأة
الصافية التي تحكى بتمامها عن شؤون مجليها و تنطبق
آثارها على آثار الشمس الظاهرة فيها فهي الحقيقة
الكلية الانسانية و الكينونة الرحمانية و الذاتية
الصمدانية "قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ايا ما تدعوا

فله الاسماء الحسنى " هذا معنى قول المسيح الاب فى الابن فى اهل ترى اذا قالت المرأة الصافية انّ الشمس ظاهرة فىّ بجميع شؤونها و صفاتها و آثارها هل يكذب فى قولها او ينكر فى بيانها لا و الذى خلقها و انشأها و ابدعها و جعلها حقيقة منطبقة لشؤون مجليها فسبحان من ابدعها و سبحان من انشأها و سبحان من اظهرها فهذا قول المسيح الذى تفوه به و اعترضوا به عليه حيث قال انّ الابن فى الاب و الاب فى الابن فاعلم ذلك و اطلع باسرار ربك و اما هؤلاء المنكرون فى حجاب من الحقّ فلا يرون و لا يسمعون و لا يفقهون " ذرهم فى خوضهم يلعبون و دعهم فى كلّ واد يهيمون " اولئك الانعام حيث لا يفرّقون بين اللؤلؤ و الخزف الا أنّهم لفى معزل من اسرار ربك الرحمن الرحيم و أنّك انت استبشر بهذه البشارة الكبرى و قم على اعلاء كلمة الله و نشر نفحات الله فى تلك الاقطار الشاسعة الارحاء و اعلم انّ ربك يؤيدك بقبيل من الملائكة الاعلى

وجنود من ملكوت الابهى تترى ووصول على جنود
الجهل والعمى ستري انّ الافق الاعلى انتشرت منه
بارقة الصباح واحاطت على الآفاق ومحقت الظلماء
وزالت الليلة الليلاء ولاحت الغرة الغراء واسفرت
البيضاء ساطعة الفجر على الانحاء يومئذ يفرح
المؤمنون وينجذب الثابتون ويفر المرجفون وينعدم
المتزلزلون انعدام الظلام عند تالأ انوار فى الاسحار
الهى الهى هذا عبدك النورانى ورقيقك الرحمانى قد
اقبل اليك ووفد عليك ووجه وجهه اليك واقر
بوحدانيتك واعترف بفردانيتك ونادى باسمك بين
الامم وهدى القوم الى معين رحمانيتك يا ربى الاكرم
وسقى الطالبين كأس الهدى الطافحة بصهباء موهبتك
الكبرى ربّ ايده فى جميع الشئون وعلمه سرّك
المصون واثر عليه لؤلؤك المكنون واجعله علماً
يتموج بارياح تأييدك على اعلى القصور وعيناً نابغة بالماء
الطهور ونور القلوب بضياء سراج ينشر النور ويظهر

حقائق الاشياء لأهل الفضل والجود بين خلقك
يا ربّي الغفور أنّك انت القادر المهيمن العزيز
الكریم و أنّك انت الربّ الرحيم

ع ع
(هو الله)

ای منجذب بنفحات ریاض ملکوت نامه روحانی
قرائت شد و مضامین محبت رحمانی معلوم و مفهوم گشت
حمد خدا را که از کأس محبت الله سرمستی و از مائده
سمائیه مرزوق و بنسائم جنت ابهی مهتر و منشرح
و منبسطی امروز چنان تأییدی از ملکوت الهی
ظاهر و باهر که اگر نفسی از اماء رحمن موفق بآن شود
قلوب در دست تصرف او اسیر و مهتر و متحرک است
و ارواح بپشارات او مستبشر و منشرح و متفکر.
ای امة الله امراض برد و قسم است روحانی و جسمانی
امراض جسمانی بادویه و خلاصه اعشاب و عقاقیر
معالجه گردد اما امراضی که از تأثرات نفسانیه حاصل

بقوه روح انسانی معالجه گردد ولی قوه روح الهی
 حاکم بر عوارض جسمانی و عوارض نفسانی است
 لهذا چون روح انسانی بتأییدات روح القدس مؤید
 و موفق شود در عالم کون در هر رتبه از مراتب
 تأثیرات خویشرا بخشد اما تصرفات نفسانیرا نیز
 حکمی زیرا بقوه توجه انعکاساتی بین قلوب حاصل
 گردد و از قوه ارتباط فعل و انفعال حاصل شود
 و از فعل و انفعال معالجات تحقق یابد و اما استخراج
 اخلاق و قوی و حواس را از ترکیبات تقسیمات دماغیه
 که این فی الحقیقه از تفرعات علم قیافه است یکنوع
 حکمی ملحوظ هر چند حکم قطعی نه ولی احکام
 مختصری ملحوظ است یعنی میتوان یکنوع
 استدلالی نمود اما اگر جمیع علائم صفتی از صفات
 در جمیع شمائل و ترکیبات دماغیه موجود باشد میتوان
 حکمی کرد و اما مسئله علم کف چون جمیع اشیاء
 و کافه کائنات که اعضای هیکل عظیم عالم وجود است

کَلِّ با کَلِّ مرتبط است یعنی هر کائنی از کائنات
 عضوی از اعضاء یا جزئی از اجزاء آن هیکل عظیمست
 لهذا از هر جزء بسبب ارتباط اکتشاف حقائق سائر
 اجزاء توان نمود مثالش هیکل انسانست یعنی عالم
 امکانرا چون هیکل انسان تصوّر نما که جمیع اجزاء
 و اعضاء و ارکان و جوارح مرتبط است بعضی
 ببعضی ارتباط تامّ مثلاً از لون چهره و چشم اکتشاف
 حرارت و امراض نهانی احشاء تشخیص داده میشود
 و از نبض عوارض سائر اعضاء پدیدار میگردد سبحان
 الله چه ارتباط عظیمی است لهذا نتوان استغراب نمود
 که از خطوط کفوف دلائلی مکشوف گردد که حقائق
 حال و استقبال معلوم شود باری این بیان سه چیز است
 که سؤال نموده بودی حال ای امه رحمان از خدا
 بخواه که بنفثات روح القدس مؤید گردی تا از جمیع این
 قرائن و دلائل و قوی مستغنی شوی زیرا آن نفثات
 قوتی است که در حقیقت اشیاء متصرف است و چنان

تاثیری دارد که مرده را زنده نماید و کور را بینا کند
و کر را شنوا نماید یعنی نفوس جاهله را بشریعه علم
الهی وارد گرداند و فقدان صرف را وجدان عنایت کند
و مستمند را بثروت بیپایان دلالت فرماید ظلمت
دیجور را تجلی نور کند و جهل محض را تاج علم
بر سر نهاد این است قوّت روح و تاثیر کلمه الله
از خدا بخواه که از این فیض عظیم و فوز مبین بهره
و نصیب بری دعائی بجهت وسعت معیشت خواسته
بودی پس مناجات کن و بگو

ای پروردگار مستمندانیم مرحمتی کن و فقیرانیم
از بحر غنا نصیبی بخش محتاجیم عاجی ده ذلیلانیم
عزّتی ببخش جمیع طیور و وحوش از خوان نعمت روزی
خوار و جمیع کائنات از فیض عنایت بهره بردار
این ضعیف را از فیض جلیل محروم مفرما و این نا توان را
از توانائی خویش عنایتی بخش رزق یومی را رایگان ده
و معیشت ضروریرا برکتی احسان فرما تا مستغنی

از دون تو گردیم و بکلی بیاد تو افتیم راه تو پوئیم روی
تو جوئیم و از تو گوئیم توئی توانای
مهربان و توئی رازق عالم انسان
و عليك التحية و الشاء

ع ع

هو الله

ای منجذب بنفحات الهیه مکتوب مفصل که بمسس
گتسنر لوا مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید
فی الحقیقه در مسئله مدخل امراض تدقیقی نموده بودید
و فی الواقع عصیانرا مدخلی عظیم در امراض جسمانیّه
محقق است اگر چنانچه بشر از اوساخ عصیان
و طغیان بری بود و بر میزان طبیعی خلقی بدون اتباع
شهوات سلوک و حرکت مینمود البتّه امراض باین
شدت تنوع نمی یافت و استیلا نمینمود زیرا بشر
منهمک در شهوات شد و اکتفا باطعمه بسیطه نکرد
طعامهای مرکب و متنوع و متباین ترتیب داد

و منهك در آن و در رذائل و خطایا شد و از اعتدال طبیعی منحرف گشت لهذا امراض شدیدة متنوعه گوناگون حادث گردید زیرا حیوان من حیث الجسم ترکیب انسان است ولی چون باطعمه بسیطه قناعت نماید و چندان در اجرای شهوات مصرّانه نکوشد و ارتکاب معاصی ننماید امراضش بالنسبه بانسان قلیل است پس معلوم شد که عصیان و طغیان انسان را مدخلی عظیم در امراض است و این امراض بعد از حدوث ترکیب شود و توالد و تناسل نماید و سرایت در دیگران کند این اسباب معنوی علل و امراض است و اما اسباب جسمانی صوری امراض اختلال میزان اعتدال در اجزای مرکبه جسم انسانیست مثلاً جسم انسان از اجزای متعدّده مرکب است ولی هر جزئی از این اجزا را مقداری معین که میزان اعتدال است و چون این اجزاء بر حسب میزان معتدل طبیعی در مقدار باقی و برقرار ماند یعنی هیچ جزئی از مقدار و میزان

طبیعی تجاوز نکند و تزیاید و نقصان نیابد مدخل جسمانی از برای امراض حاصل نگردد مثلاً جزء نشویرا میزانی و جزء شکریرا میزانی اگر بر میزان طبیعی باقی ماند مدخلی از برای امراض حاصل نشود ولی چون این اجزا از میزان طبیعی تجاوز کند یعنی تزیاید و تناقص یابد البته از برای امراض مدخلی حاصل گردد این مسئله را بسیار تدقیق لازم است حضرت اعلیٰ روحی له الفداء فرموده اند که اهل بها باید فنّ طبّ را بدرجه ئی رسانند که باغذیه معالجه امراض نمایند و حکمتش این است که در اجزای مرکبه جسم انسانی از میزان اعتدال اگر اختلالی حاصل گردد لابدّ این مدخل امراض است مثلاً اگر جزء نشوی تزیاید نماید و یا جزء شکری تناقص جوید مرضی مستولی گردد حکیم حاذق باید کشف نماید که در وجود این مریض چه جزئی تناقص نموده و چه جزئی تزیاید حاصل کرده چون این را کشف نماید

غذائی که جزء تناقص نموده در آن غذا بسیار است
بمريض دهد و اعتدال حاصل کند و چون مزاج
اعتدال یابد مرض مندفع شود و برهان این مسئله
آنکه حیوانات سائره فنّ طبّ نخوانده‌اند و اکتشاف
امراض و علل و دوا و علاج ننموده‌اند هر حیوانی
که بمرضی مبتلا گردد در این صحرا طبیعت او را
دلالت بر نوعی از گیاه نماید و چون آن گیاه را
تناول کند مرضش مندفع شود تشریح این مسئله
این است که چون جزء شکر در جسم تناقص یابد
بالتبع مزاج میّال بگیاهی شود که در آن جزء شکر
وفور دارد و بسوق طبیعی که نفس اشتهاست در این
صحرا در میان هزار نوع گیاه گیاهی پیدا نماید که جزء
شکر در آن بسیار است و آن را تناول کند
و اجزاء مرکبه جسمش اعتدال حاصل نماید و دفع
مرض شود این مسئله را بسیار تدقیق لازم است
و چون اطّابای حاذقه در این مسئله تعمیقات و تعقیبات

مکمله مجری دارند واضح و مشهود شود که مدخل
امراض از اختلال کمیّات اجزاء مرکبه جسم انسان است
و معالجه اش بتعدیل کمیّت آن اجزاست و این بواسطه
اغذیه ممکن و متصوّر است و البتّه در این دور بدیع
فنّ طبّ منجر بآن خواهد شد که باغذیه اطبّا معالجه
نمایند زیرا که قوّه باصره و قوّه سامعه و قوّه ذائقه
و قوّه شامّه و قوّه لامسه جمیع اینها قوای ممیّزه‌اند
تا نافع را از مضرّ تمیز دهند حال ممکن است که قوّه
شامّه انسان که ممیّز مشمومات است از رائحه استکراه
نماید و آن رائحه بجهت جسم انسان مفید باشد این
مستحیل و محال است و همچنین قوّه باصره که ممیّز
مبصرات است آیا ممکن است که از مشاهده مزابل
مستکروه جسم انسان استفاده نماید استغفرالله
من ذلك و همچنین قوّه ذائقه نیز قوّه ممیّزه است
قوّه ذائقه چون از چیزی کره دارد البتّه آن مفید نیست
اگر در بدایت فائده از او حاصل شود بالمآل مضرّتش

محقق است و همچنین مزاج چون در مقام اعتدال باشد آنچه از آن متلذذ شود شبهه‌ئی نیست که آن مفید است ملاحظه کنید که حیوان در این صحرا که صد هزار نوع گیاه دارد میچرد و بقوه شامه استنشاق روایح گیاه میکند و بذائقه میچشد هر گیاهی که شامه از آن متلذذ و ذائقه از آن متلذذ آن را تناول کند مفید است اگر این قوه ممیزه را نداشت جمیع حیوانات در یک روز هلاک میشدند زیرا نباتات مسممه بسیار و حیوانات از مخزن الادویه بیخبر لکن ملاحظه کنید که چه میزان محکمی دارند که بآن کشف نافع از مضر مینمایند و هر جزئی که از اجزاء مرکبه جسمشان تناقص نماید گیاهی بجویند که در آن آن جزء متزاید است و تناول کنند و اجزاء مرکبه اعتدال حاصل نماید و مرض مندفع شود و چون اطبای حاذقه معالجات را باغذیه رسانند و اطعمه بسیطه ترتیب دهند و نفوس بشر را از انهماک در شهوات منع کنند البته امراض مزمنه متنوعه خفت یابد

ص ۱۰۳

وصحّت عموميّه انسانيّه بسيار ترقيّ كند و اين محقق
و مقرر است كه خواهد شد همچنين در اخلاق
واحوال و اطوار تعديل كلّى حاصل
خواهد شد و عليك التحية و الثناء

ع ع

هو الله

يا احبّاء الله و ابناء ملكوت الله انّ السماء الجديدة
قد اتت و انّ الارض الجديدة قد جاءت و المدينة
المقدّسة اورشليم الجديدة قد نزلت من السماء من عند
الله على هيئة حوريّة حسناء بديعة فى الجمال فريدة
بين ربّات الحجال مقصورة فى الخيام مهياة للوصال
و نادى ملائكة الملائكة الاعلى بصوت عظيم رتّان فى آذان
اهل الارض و السماء قائلين هذه مدينة الله و مسكنه
مع نفوس زكيّة مقدّسة من عبده و هو سيسكن
معهم فانّهم شعبه و هو الههم و قد مسح دموعهم و اوقد
شموعهم و فرّح قلوبهم و شرح صدورهم فالموت قد

انقطعت اصوله والحزن والضجيج والصريخ قد زالت
شئونه وقد جلس ملك الجبروت على سرير الملكوت
وجدد كل صنع غير مسبوق ان هذا لهو القول الصدق
ومن اصدق من رؤيا يوحنا القديس حديثا هذا هو
الالف والياء وهذا هو الذي يروى الغليل من ينبوع
الحياة وهذا هو الذي يشفى العليل من درياق النجاة
من يؤيد بفيض من هذا الملكوت فهو من اعظم
الوارثين للمرسلين والقديسين فالرب له اله وهو له
ابن عزيز فاستبشروا يا احباء الله وشعبه ويا ابناء الله
وحزبه وارفعوا الاصوات بالتهليل والتسبيح للرب
المجيد فان الانوار قد سطعت وان الآثار
قد ظهرت وان البحور قد تموجت
وقذفت بكل درّثمين

ع ع

ای یاران عبدالبهاء حمد خدا را که این زندانرا بهر
 یاران ایوان فرمود و این سجن اعظم را گلشن الطاف
 جمال قدم کرد هر چند مسجون و محصور ولی الحمد
 لله هریک از یاران الهی مانند سید حضور جانفشانیم
 و شادمان قربانیم و کامران خون خویش سبیل کنیم
 و رضای ربّ جلیل جوئیم زهر را شهد یابیم و تلخ را
 شیرین شماریم مشام از نفحات قدس معطر است
 و دیده از پرتو ملکوت ابهی منور و قلوب در تبّتل
 هر شام و سحر و متضرّع باستان جلیل اکبر که ای
 پروردگار آمرزگاری و ای کردگار بزرگواری پس
 یاران مشتاق را بهره‌ئی از اشراق ده و عشاق روی
 خویش را پرتوی از دلبر آفاق بخش آوارگان بادیه
 هجرانرا بحریم وصال در آر و گمگشتگان صحرای
 فراقرا محرم حرم وصال کن عاشقانرا از حرمان
 نجات ده و آشفتهگان را در بزم قرب سر و سامان بخش

صامت‌انرا ناطق کن و قانطانرا امیدوار فرما بیگانگانرا
 آشنا کن و محرومانرا محرم راز فرما مخمودانرا بر افروز
 و منجمدانرا بنار محبت بسوز طریق هدی بنما و ابواب
 ملکوت ابھی بگشا بنیان حسد و بغضا بر انداز ایوان
 محبت و وفا بر افراز و بیچارگانرا چاره ساز ای دلبر
 مهربان هر بینوائی سرگشته کوی تو و هر مرغ بی
 پرو بالی گرفتار موی تو و هر سرگشته و سرگردانی
 ناظر بسوی تو و هر سوخته دلی تشنه جوی تو
 و جهانیان هر چند غافلند ولی بجان در گفتگوی تو
 ندانند و شناسند نجویند و نپویند ولی مستحق
 الطافند و سزاوار عنایت و اعطاف ای کریم نظر
 با استعداد هر سقیم مفرما بفضل عمیم معامله کن و بنور
 مبین هدایت فرما یاران خویش را یاوری کن
 و عاشقان ملکوت جمالرا بشارت وصال ده
 و دردمندان عشق را درمان دل و جان بخش
 هر یک را بر خدمت آستانت موفق کن و در زمره

راستان در آرزو از دوستان راستان کن توئی مقتدر
 و توانا و توئی بخشنده و درخشنده و تابان.
 ای یاران روحانی من جناب اسحق خان با چشمی
 گریان و دلی سوزان و کبدی بریان خواهش تحریر
 نامه نموده و رجای اثر این خامه فرموده و فی الحقیقه
 دوستان را سر باستان است و یارانرا بنده و پاسبان
 با رخی افروخته و دلی سوخته ذکر احبای الهی نماید
 و طلب تأیید نامتناهی فرماید و عبدالبهاء را بعجز
 و زاری در درگاه حضرت احدیت مجبور نماید
 تا بملکوت ابهی بگریم و بزارم و باحبای الهی نامه نگارم
 و از آستان اسم اعظم محبانرا عون و عنایت طلبم
 ای یاران هزاران شکر آندلبر مهربانرا
 سزاوار که مؤمنانرا چنین با یکدیگر مهربان فرموده
 و مشتاقانرا تعلق دل و جان بخشیده تا توانید با یکدیگر
 عشق ورزید و همدگر را پرستش نمائید و با بیگانگان
 نیز آمیزش نمائید و هر ملحد عنودیرا پرورش نمائید

و فضل و بخشش شایان و رایگان فرمائید این است
 مسلك اهل بهاء اینست روش ثابتان بر میثاق اینست
 صفت عاشقان دلبر آفاق اینست سمت منجذبان
 ملکوت اشراق. امیدوارم که مانند شمع بر افروزید
 و بمثابه نار موقده الهیّه پرده اوهام و ظنون مقلدان
 اهل فنون بسوزید زیرا در این ایام بعضی از بیفکران
 چنان گمان کرده‌ند که فنون مخالف حقائق و معانی
 منزله از ربّ بیچون است و حال آنکه آنچه بوحی
 الهی نازل حقیقت واقع و آنچه از مسائل فنیّه و افکار
 فلاسفه مخالف نصّ صریح کتاب است آن نقص
 در فنون و علوم است نه در حقائق و معانی مستنبطه
 از جمال معلوم چنانکه در قرآن آیاتی مصرّح نازل
 که مخالف آراء حکمیّه و مسائل فنیّه و قواعد ریاضیّه
 اهل فنون آن عصر بود لهذا همچو گمان شد که این
 نصوص الهیّه خلاف واقع زیرا مخالف قواعد فنیّه
 ریاضیّه مسلمّه در آفاق بود و در آنزمان مسائل ریاضیّه

بتمامها مؤسس بر قواعد بطلمیوسیّه بود و مجسطی
در جمیع اقالیم مسلّم جمیع اهل فنون بود و مبنای رصد
بطلمیوس بر سکون ارض و حرکت افلاک بود
و نصوص قرآنیّه چنانچه میفرماید "و کلّ فی فلک
یسبحون" مخالف آن و همچنین از اساس رصد
بطلمیوس آفتاب را حرکت فلکی قائل و نصّ قرآن
آفتاب را حرکت محوری ثابت چنانچه میفرماید
"والشمس تجری لمستقرّ لها ذلك تقدیر العزیز العلیم"
ولی بعد از آنکه اصحاب فنون و ریاضیّون هزار سال
تدقیق کردند و تحقیق نمودند و آلات و ادوات
راصده ایجاد کردند و رصد نجوم نمودند واضح
و مشهود شد و ثابت و محقّق گشت که نصّ صریح قرآن
مطابق واقع و جمیع قواعد بطلمیوسیّه باطل "انّ فی
ذلك لعبرة لأولی الالباب" سبحان الله بعضی اهل
معارف اروپا را گمان چنین که دین مخالف علم و معارض
آن بلکه نعوذ بالله سبب استیلاء جهل بر جمیع

مردمان زیرا گویند که علم را دلیل و برهان و دین را نه اساسی نه بنیان و حال آنکه دین الهی مروج علم است و مؤسس فنون و مبین مسائل و شارح حقائق چنانکه قوم عرب در نهایت جهالت بودند بلکه کور و کر و بمثابة بهائم در جزیره العرب برحله الشتاء و الصیف مألوف و باقیح اعمال و اشنع عادات موصوف چون جمال محمدی از افق یثرب و بطحاء جلوه نمود دین الله چنان قدرت و قوتی بنمود که در اندک زمانی این اقوام جاهله در جمیع علوم و فنون سرحلقه دانایان شدند و نواقص علوم و فنون فیلسوفانرا اکمال نمودند و همچنین در جمیع مراتب ترقی باوج اعلی رسیدند چنانکه بغداد مرکز علوم شد و بخارا مصدر فنون گشت و علم چنان رایتی در اندلس بلند نمود که جمیع دانایان اروپ در مدارس قرطبه و کوردوفان آمده اقتباس انوار علم را از مشکاة مدارس اسلام مینمودند از آنجمله جوانی از اهالی اروپ در مدارس کوردوفان از ائمه دین اسلام تحصیل

علوم و فنون نمود و چون باروپ مراجعت کرد چنان جلوه‌ئی نمود که او را در مدّتی قلیله پاپ انتخاب نمودند و بجمیع اقالیم اروپا حکمران شد و این تفاصیل در تاریخ دربار فرانسوی مذکور و تاریخ مذکور مطبوع. باری این بنصوص تاریخیّه مثبت و همچنین ملاحظه نمائید که قوم اسرائیل در بلاد مصر در نهایت ذلّت و اسیری بودند و در صحرای جهل و نادانی سرگردان چون حضرت کلیم مهتدی بنار موقده الهی گشت و از شعله طور لمعه نور مشاهده فرمود بهدایت اسرائیل برخاست آنقوم سرگشته و سرگردان و اسیر ظلم ستمگران و مخمود و محروم از جمیع علوم و فنون را بارض مقدّسه کشانید و تاسیس دین الله فرمود و بنصائح پرداخت و وصایای الهی مجری داشت در اندک زمانی اسرائیل در جمیع علوم و فنون ترقّی نمود و آوازه اسرائیل بشرق و غرب رسید و صیت دانائی اقالیم عالم را بحرکت آورد حتّی فلاسفه یونان اکثری

مانند سقراط و فیثاغورس بارض مقدّس شتافتند
و از اسرائیل تحصیل علوم و فنون نمودند و ببلاد یونان
شتافتند یونانیانرا دانا کردند و از خواب غفلت بیدار
نمودند این بود که فلاسفه یونان در علوم و فنون
آن صیت و شهرت یافتند حال با وجود این دلائل
باهره و براهین قاطعه که بنصوص جمیع تواریخ امم
ثابت آیا انصافست که کسی برزبان راند که دین
مخالف آئین معارف و علوم است استغفرالله من ذلك
عنقریب خواهید دید که بهائیان در جمیع علوم و فنون
سرحلقه دانایان گردند و کوس علم و دانشرا در اوج
اعلی زنند مرکز اکتشافات عظیمه شوند
و مصدر اختراعات نامتناهی گردند
ولیس ذلك علی الله بعزیز
وعلیکم البهاء الابهی
ع ع

ای بندگان آستان مقدس الهی شمس حقیقت
از افق عالم اشراق فرمود و در قطب آفاق در نقطه
احتراق بدرخشید تا جهانرا روشن نماید و جهان
ملکوت تشکیل فرماید و بنیان کمالات انسانی تأسیس
نماید رذائل را بنیاد براندازد و فضائل را بنیان
بر افرازد لهذا نصائح و وصایائی فرمود و شریعت
سمحه بیضائی تأسیس کرد که کافل نورانیت عالم
انسانیت و ضابط عفت و عصمت و استقامت احبای
رحمانی پس یاران باید که این خیمه بر افرازند
و دوستان شاید که این نار موقده بر افروزند حضرت
مسیح روحی له الفداء در انجیل خطاب بحواریین
میفرماید که شما ملح ارضید اگر فاسد گردد جهان
بچه چیز نمکین شود باری مقصود این است ما که
بنده آن آستانیم باید بوصایا و نصائح جمال مبارك قیام
نمائیم و نافه مشکبار بر جهان و جهانیان نثار کنیم

راه تقدیس پوئیم و راز تنزیه گوئیم و سیل طهارت
 کبری پوئیم بگفتار و کردار و رفتار آیت موهبت
 پروردگار شویم و سبب تنبّه و تذکر هر هوشیار
 کلمات مکنونرا از بر نمائیم و وصایای حضرت بیچون را
 عمل نمائیم و رفتار و کرداری نمائیم که سزاوار نسبت
 باستان مقدّس است و شایان عبودیت درگاه احدیت
 من چون نظر بخویش کنم شرمسار گردم و از خجلت
 عرق بجبین آرم زیرا بآنچه شایسته و سزاوار است قیام
 ننموده‌ام و تا بحال موفّق نگشته‌ام بلکه ان شاء الله
 شما مؤید و موفّق گردید و بتقدیس و تنزیه و هدایت
 و تقوی با خلق بیامیزید تا هر قرین نفعه بهشت برین
 استشمام نماید و هر ندیم آثار خلق عظیم مشاهده کند
 و جمیع ملل شهادت دهند که بهائیان مصابیح آفاقند
 و آیات طلوع و اشراق بهائیرا بصفه شناسند نه باسم
 و بخُلق پی برند نه بجسم یعنی چون شخصی یابند در گفتار
 آیت توحید و در رفتار جوهر تجرید و در کردار

حقیقت تقدیس فریاد بر آرند که این بهائیت
 اگر چنین شویم نور مبین در جبین بتابد "والآ یا اسفا
 علینا علی ما فرطنا فی جنب الله" الهی الهی ترانی اتضرع
 مکباً بوجهی علی التراب متذللاً الی ملکوتک یا رب
 الارباب ان تجعل الاحباء مصابیح الدجی و مفاتیح
 ابواب السماء المغلقة علی وجوه الوری رب اجعل
 صبحک المنیر یلوح علی هیاکل التوحید حتی یبعثوا
 من قبور الهوی و ینشروا رایات التقوی و یرتلوا
 آیات المحو و الفناء فی مشهد الفداء و تختص برحمتک
 من تشاء و انک لعلی کل شی قدیر
 ای یاران الهی شرکت خیریّه از تاسیسات رب البریّه
 است زیرا مربی ایتام و کافل راحت فقراء و عجزاء
 و مساکین انام است و سبب تعلیم اطفال و تبلیغ امر
 حضرت رحمن باید این شرکت خیریّه را نهایت اهمیّت
 بدهید تا نفوسی از مبلّغین تعیین گردند و در اطراف بتبلیغ
 پردازند ترتیل آیات نمایند و نشر نفحات کنند

و تلاوت کلمات فرمایند هر نفس که معاونت بشرکت
خیریه نماید در جمیع مراتب تأیید و توفیق الهی شامل
گردد و هر نواقص کامل شود سبب عزت ابدیه
آن نفوس گردد

یا احبّاء الله علیکم بهذا الامر المبرور والحظّ الموفور
والسعی المشکور وسوف ترون انّ کلّ جمعیة خیریة
اصبحت مؤیّدة بجنود من المملأ الاعلی و غدت
منصورة بجیوش من الملكوت الابهی
و علیکم البهاء الابهی

ع ع

هو الله

ای ناظر بملکوت الهی در ایامیکه جمال قدم و اسم
اعظم بانوار اشراق افق عراق را منور فرمودند جمیع
رؤسای امم از علما و فضلا و امرا و کبرا در ساحت
اقدس حاضر میشدند و شفاهاً سوالات مشکله
از مسائل معضله مینمودند فوراً از فم مطهر بابدع

بیان و اتمّ تبیان جواب میشنیدند و در نهایت قناعت و اذعان و اعتراف باحاطه رحمن رجوع مینمودند از هر فتنی از فنون عادیّه و مشکله سؤال می کردند و از فمّ مشیّت باوضوح عبارت حلّ حقیقت میفرمودند مثلاً عالم توراتی مسئله بسیار مشکلی از توراة سؤال مینمود فوراً جواب می شنید و عالم انجیلی مسئله از مسائل معضله انجیل سؤال میکرد بمجرد بیان اقناع میشد و تحریری فرقانی حاضر میشد آنچه مشکلترین مسائل در نظر داشت حلّش را التماس مینمود و چون زمین تشنه از نزول ماء زلال قناعت حاصل میکرد و همچنین عارف و حکمی و ریاضی و حکیم و مهندس و ادیب و شاعر حتّی علمای جغرافیا و این قضیه مسلّم در نزد عموم طوائف بود و الی الآن جمیع طوائف آن ارض مقررّ و معترفند و جمیع بکمالات بی نهایت جمال قدم مقررّ و مدعن قدرت و احاطه حقّ را در این ظهور اعظم ملاحظه نما و چون تطبیق بمظاهر ظهور

در سابق نمائی عظمت این ظهور مشهود و معلوم گردد
 جمال محمدی روح الوجود له الفداء واقف اسرار
 ما کان وما یکون بفیض کردگار بودند ولی بظاهر
 بنصّ قرآن در جواب معترضین "و ما اوتیتم من العلم الا
 قليلاً" میفرمودند و همچنین "لا اعلم الغیب و ساخبرکم
 غدا" جواب عنایت میکردند چون مراجعت بتفاسیر
 قوم شود حقیقت حال معلوم و واضح گردد ملاحظه
 فرمائید این اجوبه آنحضرت بنصّ قرآن همچنین ظهور
 احاطه و علم و قدرت و عظمت اسم اعظم را در این ظهور
 اتمّ اقوم که در ایران و عراق و قسطنطنیه و ادرنه و در
 بدایت این سجن اعظم که ملاقات میفرمودند ملاحظه
 نما جمیع طوائف و قبائل و علما و فضلا و امرا و وزرا
 که بساحت اقدس فائز شدند اقرار و اعتراف
 بر عظمت و اقتدار و علوّ مقام مظهر ظهور و جمال قیوم
 نمودند و در سوالات خویش باقرار و اعتراف خود
 اجوبه مقنعه شنیدند ولی مسئله ظهور کینونت

غیبیه را بر خویش آسان نتوانستند اما در عظمت
رحمانیه و قدرت و قوت کبریائی و جلال و جمال ربّانی
ابداً شبهه نداشتند چنانچه در قصائد علما و فضلاء
اهل سنت و شیعه و فضیلتی اهل انجیل حتی علما
و مدرّسین طائفه پروتستان که متعصّب‌ترین طوائف
هستند مذکور و مشهود است حال علمای مخالفین
چنین شهادت داده‌اند و بنصّ قرآن عربان مکه که
محقرّترین ناس در آنزمان بودند "و اذا رأوك ان يتخذوك
الّا هزواً اهذاً الذی بعثه الله رسولاً" میگفتند و این
کلمه اعتراض را بچه جسارت بزبان میراندند کسر الله
فمهم و افهمهم (۱) و قطع دابر قوم معترضین "والحمد لله
ربّ العالمین" حال ملاحظه فرمائید که ظهور باین
عظمت که آیات باهره اش عالم وجود را احاطه
نموده است و السن مقبل و معرض بشنایش ناطق
و اقتدار و بزرگواریش در نزد عموم ملل شرق و غرب

(۱) کذا فی النسخة الّتی بایدینا

مسلم بعضی از بیفکران در صدد رد نوشتن بر بعضی از کلمات مبارکش افتادند و خود را رسوای عالم نمودند چه که آن تفسیر حدیث از جمال مبارک نیست بلکه تفسیر و حدیث هر دو از امام است علیه السلام این عارف گمان نموده است حدیث از امام است و تفسیر و شرح حدیث از جمال مبین از قلت تمیز سهو باین عظیمی واقع شده است و ردّ بر امام نوشته است سبحان الله عارفان زمان چنان کشف غطا نموده‌اند و چشم بصیرت باز کرده‌اند که قول ائمه معصومرا از خود ائمه که مظاهر علم الهی هستند بهتر میفهمند ای کاش مطلع حکمت الهی حضرت امام در این نشئه باقی بودند و معانی حدیث خود را از این عارف کامل استفسار میفرمودند و میفهمیدند باری محلّ عبرت است ذبابی چند گمان نموده‌اند که اوج عقاب گیرند و پشه چند تصوّر نمودند که معارضه با سلیمان وجود نمایند قطرات مقاومت بحر اعظم خواستند و خفاشان

بیهوشان سترانوار آفتاب انور آرزو کنند فنعم ما قال
 ای ضیاء حق حسام دین و دل ای دل و جان از قدم تو خجل
 قصد آن دارند این گلپارها کز حسد پوشند خورشید تو را
 هیهات هیهات

حکایت کنند که چون سلطان محمد عثمانی قسطنطنیه را
 محاصره نمود شخصی از وزراء قیصر بر شخصی از علمای
 مسیحی در شهر وارد شد ملاحظه نمود که آن عالم
 بنوشتن و نگاشتن مشغول سؤال نمود که بچه
 مشغولی گفت مشغول برد نوشتن بر حضرت رسول
 و بر قرآن آنوزیر قیصر متغیر شده از شدت حدت
 طپانچه بر گوش آن عالم زد که دیر خبر شدی وقتیکه
 علم مبین آن شخص در حجاز و یثرب بود لازم بود
 که رد بنویسد حال که آن علم اعظم پرچمش پشت
 دروازه قسطنطنیه موج میزند و بانگ کوس نبوتش
 گوش شرق و غرب را پر کرده و انوار عزتش چشم
 عالم را خیره نموده مشغول رد نوشتن شده اید بر خیز

درمانی بجهت درد خود بجوئید و مرهمی بجهت زخم
 درون خویش بیابید و راه فراری تحری نمائید
 که آن کوکب شمس مضی شد و آن سراج بدر
 منیرگشت ما چاره جز قبول جزیه نداریم "عنقا
 شکارکس نشود دام بازچین" باری این عارف نیز دیر
 خبر شد حال که صیت اعظم جمال قدم در آفاق امکان
 نشر شده و انوار بزرگواریش مشارق و مغارب امکانرا
 احاطه نموده و امواج بحر بیانش روی زمین را غرق
 کرده این بیچاره در فکر رد نوشتن افتاده و از قضای
 اتفاق ردّ بر نفس امام بزرگوار نوشته است تا آیه مبارکه
 "صمّ بکم عمی و هم لا یسعون" ظاهر و محقق گردد
 چون عبارت را بسیار بی‌پایافتم لائق ندیدم که خود
 تعرض بجواب کنم لهذا بعضی از احبّاب جواب نوشتند
 و یکی از آنجوابها ارسال شد بجناب خان نشان بدهید
 و اگر ممکن باشد بعضی از مریدان عارف نشان بدهند
 و بفهمانند که عارف چه قدر عارف است ع ع

ای ناطق بذکر الهی صبح قدم چون مشرق
 عالم را روشن نمود خفاشان پریشان شدند
 که ایوای وای ما را مجال و میدان نماند و دکه و بازار
 در شکست پس چاره باید کرد چه که محراب
 و منبر برهم خورد یکی گفت این صبح کاذبست
 دیگری گفت کوکب آفل برخی گفتند که فجر
 شمالیست نادر الوقوع و کوکبی لامع از پس ندارد
 و بعضی گفتند که شعاع کوره ولکانیست که وقت
 طغیان آتش فشانیست چون آفتاب انور دمید
 بزویای ظنون و دخمهای اوهام گوناگون خریدند
 که این شب است نه روز ظلمت است نه شعاع
 دلفروز کو آن خسرو کشور اثیر کو آن پرتو جهانگیر
 کو آن کوی آتشین کو آن روی نازنین و چون آن
 نیر تابان در وسط آسمان در نقطه معدّل النهار خیمه
 بر افراخت نوبت سلطنت بنواخت که ای نا بینایان

و ایخفاشان پرتو اشراق است و تجلی نیر آفاق لمعه
 طور است و شعله پر نور چشم مشتاقان منور است
 و مشام عشاقان معطر نفحات جانپور است و نسومات
 ریاض حشر اکبر نفخه صور است و نفحه گلشن سرور
 فیض عنایت است و یوم بشارت دهشت قیامت است
 و وحشت خسران دنیا و آخرت خوف "تضع کلّ
 ذات حمل حملة" است و بیم "تذهل کلّ مرضعة عمّا
 ارضعت" و هراس "وتری الناس سکاری و ما هم
 بسکاری ولكن عذاب الله شدید" است و ظهور
 "و نفخ فی الصور و ذلك رجع غیر بعید" است سرور
 و حبور است و حشر و نشور اصحاب یمین در فلک
 امین است و اصحاب شمال در شرّ و وبال "انّ الابرار
 لفی نعیم" است "وانّ الفجار لفی جحیم" شمع الهی
 روشن است و انجمن رحمانی گلشن. خلاصه این وقوعات
 عظیمه بیهوشانرا بیدار نمود و مدهوشان را هشیار نکرد
 حال هنوز منتظر آن یومند و مستحقّ زجر و لوم

"ذره‌م فی خوضهم یلعبون" پس ای احبای الهی
 شما که صدرنشین این بزمید و تیغ آتشین این رزم
 طیور حدائق توحیدید و حقائق تجرید در ظل کلمه
 وحدانیت جمع شوید و تحت لواء حضرت احدیت
 مجتمع الشمل قیام بر اظهار آثار باهره حشر اکبر
 نمائید و در صدد تشهیر انوار ظاهره این نشر اعظم
 افتید در الفت و محبت بکوشید و باهم بجوشید
 باخلاق الهی ممتاز از ناس شوید و بروش و سلوک مالک
 الملوک سالک بین ناس در جمع شمل بکوشید و در ترقی
 در جمیع مراتب بین جمع بیکدیگر مهربان باشید
 و با آشنا و بیگانه خیر جوینان نظر بقصور ننمائید
 و از فیض ظهور محروم نگردید در نظم امور بکوشید
 و در ترقی در جمیع شئون بذل مجهود نمائید ولی شاهد
 جمیع این مواهب در انجمن یاران پرده بر اندازد چون
 عهد و پیمان محفوظ و مصون گردد و الا حیّ علی
 الویال حیّ علی الضلال حیّ علی خیبة الآمال

حيّ على اليأس و الاضمحلال حيّ على
عذاب شديد المحال و البهاء عليك

ع ع

هو الله

يا اسم الله اليوم ميزان كلّ شى و مغناطيس تأييد
عهد و ميثاق ربّ مجيد است كلّ را بايد باين اساس
متين دلالت نمود چه كه بنیان رصين جمال مبين است
هر نفسى ثابت تر مؤيد تر و موقّ تر است و اگر روح
القدس مجسم گردد فرضاً ادنى توقّف نمايد قسم
بجمال قدم روحى لاجبائه الفداء كه جسم معوّق و جسد
معطل گردد چه كه اساس دين الله و علوّ كلمات الله
و سموّ امر الله در اين است و بالفرض طفل رضيعى
بثبات و رسوخ تامّ قيام نمايد جنود ملكوت ابهى
نصرت او نمايد و ملاً اعلى اعانت او كند عنقریب
اين سرّ عجيب آشكار گردد پس بايد ما و شما و جميع
احبّاء الله اليوم نظر حصر در اين لطيفه ربّانى نمائيم

تا جميع امور بمحور مطلوب دوران

نمايد و البهاء عليك

ع ع

و اناك انت يا من ادخرك الله لترويج الميثاق قم على
عهد ربك قياماً يتزلزل به فرائص المتزلزلين فى ميثاق
ربك الشديد واجمع احباء الله تحت ظل شجرة
الوحدانية بقوة و سلطان مبين تالله الحق يؤيدك كتائب
الغيب و فيالق السطوة و الاقتدار و ينصرك جنود
الملكوت الابهى و ترى مشارق الارض و مغاربها
تهتز لنفحات الله و انوار التوحيد تلوح من وجوه نورا
و هواتف الغيب تخاطبك من الملاء الاعلى طوبى لك
ثم طوبى من هذا القيام العظيم الذى به ذاع و شاع
امر الله و استحکم دعائم دين الله و انتشر ايات الله
و انتعش قلوب الابرار و اشتهر الانوار و ظهر الاسرار
و تلجلج بحار الآثار و تاجج نيران عرفان ربك المختار
دع منشور الشبهات فانه مملوء من المتشابهات و التق

على الآذان آيات محكمات من الواح ربك و صحف
مولاك فان كتابه الاقدس المرجع الوحيد و كتاب
العهد باثر من القلم الاعلى هو الحجّة الدامغة على كلّ عنيد
و الامر المنصوص فيهما لا يعارضه جميع الصحائف
و اللواح فانّ المتزلزلين ارادوا تشتيت شمل الموحّدين
و تفريق الكلمة بتأويل و تفاسير و اجتهاد و استنباط
و قميص البهاء رطب الى الآن يا حسرة على العباد من
هذا الظلم المبين و انى لعمر الله لفى حزن شديد من
هذا النقع المثار الذى ارتفع فى الفضاء و اغبر به وجوه
بعض الضعفاء و غشا على ابصار بعض البلهاء و تشقى به
صدور الزنماء و انسرب به قلوب اعداء الله يا اسفا ابيضت
به اعين الاحباء من البكاء و ناحوا نحيب الشكلاء
و تبسّم به ثغور الاشقياء و البلهاء لفى فرح و سرور
و البلداء لفى نعم و حبور فسوف يأتهم نبا ما كانوا
يعملون و ترى العلم المعقود بيد قدرة ربك الودود
يرتفع على اعلام الشهود و يتموّج فوق صروح الوجود

ويتشتت الغيوم وينكشف السحاب المركوم عن نير
ميثاق ربك القيوم بشعاع ساطع يحترق حجاب
الضباب ويتشتت شمل طيور الظلام فالثابتون يومئذ
لفى حظّ عظيم والمتزلزلون لفي عذاب اليم ويقولون
يا حسرة علينا بما فرطنا في عهد الله وميثاقه واتخذناه
سخريةً والقيناها على اعقابنا ناشرين اوراق الشبهات
متمسكين بالمتشابهات تاركين المحكمات التي هي
نصوص في الكتاب الاقدس المبين وفصوص خاتم
العهد العظيم ربنا انا تبنا اليك وانتبهنا من رقدنا
متوسلين بذيل عفوك لديك ربنا اضللنا قليلاً من
عبادك الضعفاء واغوينا شرذمة ضعيفة من البلهاء فاعف
عنا واصفح انك انت الغفار هنالك يتحقق القول المحتوم
اذ تبرأ الذين اتبعوا من الذين اتبعوا ويقول الضعفاء ربنا
انا اطعنا سادتنا وكبرائنا فاضلونا السبيل ع
اين عبد تا بحال با وجود اين هجوم از هر متزلزلى والقاء
اين شبهات و تخديش اذهان جهال و تشتيت شمل كلمة

الله بکلمه تعرّض باحدى ننمودم و بکمال کظم و هضم
و سکوت معامله نمودم و از هر نفسی هزار وساوس
شنیدم و صدمه شدید دیدم آه نکشیدم و فریاد
و فغان ننمودم که مبادا گوشی خبردار گردد که در عهد
و میثاق متزلزلی هست ولی این بیهوشان گمان دیگر
نمودند بر جسارت افزودند عاقبت بصرف افترا
برخاستند و با وجود ظلم و عدوان و جور
و طغیان آه و انین بلند کردند که ما قتیل
و شهیدیم و در ضیق شدید جواد
با آن التفاتها و ظهور خطاها و توبه‌ها
و ظهور نفاق الآن از این
عبد تظلم مینماید "فاعتبروا
یا اولی الابصار"

ع ع

هو الله

الحمد لله الذی انشأ فی عالم الکیان غیب الاکوان

حقيقة ثابتة نورانية فائضة على الامكان وجعل لها
 صورة الرحمن و ابداع فيها من الكمالات الالهية
 و الحقائق الكونية بوضوح العيان وجعلها كتاباً مبيناً
 ناطقاً باحسن تبيان واحلى وافصح بيان فكانت نقطة
 جامعة لجميع الاسرار المودعة فى عالم العرفان ومركز الوجد
 والوجدان فتفصلت وتكثرت وانسبطت وتوسعت
 وكانت مبدأ الحروفات والكلمات فى اللوح المحفوظ
 والرق المنشور والبهاء والسناء والتحية والثناء على الحقيقة
 الكاملة والكينونة الشاملة والهوية الجامعة والجلوة
 اللامعة والشعشعة الساطعة والحجة الباهرة والنعمة
 السابعة وعلى من اقتبس الانوار من مطلع الاسرار
 واستفاض من مركز الآثار الكاشف للاستار
 المشرق على الاقطار بهاء وثناء الى ابد الآباد وسرمد
 الاحقاب والادهار
 يا من نطقت السن الممكنات بتقديس ذاته ودلت
 جميع الموجودات بتنزيه صفاته واثنت عليه كل الاشياء

باحسن بيان وحمده بابدع تبيان وهو فى حقيقة
ذاته وهويّة كينونته مستغنى عن كلّ الاوصاف فلم
يصل اليه نعت الاسلاف ولا المحامد من الاخلاف
ربّ ائى للذباب الحقير الطيران الى اوج عقاب
الاثير وكيف تستطيع عنكب العقول ان تنسج
بلعابها فى اعلى رفرى العلى ولو كان مؤيداً باشدّ
القوى فالذرة خاسرة عند وصفها للشمس الطالعة
والقطرة خائبة اذا ارادت نعت البحور الزاخرة هذه
صفة الامكان وتلك عزة الرحمن وقدس العزيز
المنان فهل من سبيل الى المحامد والنعت لا وعزتك
يا ربّ الملكوت ائك انت المنزه المقدس المتعالى العزيز
الودود فما حيلتى يا ربى وما سبيلى يا محبوبى الا ان
ادعوك بلسانى وفؤادى وارجوك ان تنظر الى الوجوه
الباهرة والنفوس الناطقة والحقائق الفائضة
بلحظات عين رحمانيتك وتشملهم بعواطف سلطان
فردانيتك وتؤيدهم على الاستقامة فى امرك والثبوت

على ميثاقك وتوفّقهم على تبليغ آياتك وهداية من فى
بلادك حتّى تنشر فى الآفاق مآثرك وتشتهر على ممرّ
الآثار اشراق مظاهرك أنّك انت الموقّق المؤيّد
الكريم العزيز الودود و أنّك انت الربّ الرؤف
الجليل المحمود

أيّها السائل الجليل قد سألت عن عدة مسائل
معضلة و طلبت شرحها وبسطها على ما ينبغى لها وهذا
امر يستدعى فرصة من الاوقات و مهلة من النوائب
و البليّات و أنّى لعبد البهاء مع تشتّت الاحوال
و عدم المجال و كثرة الغوائل و وفور المشاغل و الشواغل
لعمرك لا يجد طرفة عين مهلة للراحة و لا فرصة
للسكون و الهدنة مع ذلك سنقص عليك بكلام
موجز معجز و عليك بأن تهتدى بالاشارة الى الحقيقة
و هو أنّ نوحه آدم فى سبعين الف سنة ليست عبارة
عن السنين المعروفة و الاعوام المعدودة بل أنّما زمن
مفروض يستوعب زماناً ممدوداً كيوم القيامة كان

منصوصاً بأنه خمسون الف سنة فقضى بدقيقة واحدة
كطرفة عين بل اقل من ذلك ولكن الامور التي
لا تكاد تتم الا في خمسين الف عام قد تمت ووقعت
وتحققت في آن واحد وهكذا نوحه نوح كانت كالنياح
الذي يمتد في سبعين الف سنة هذا عبارة عن ذلك
واما ناقة الله المذكورة في سورة النصح فهي
عبارة عن نفسه المقدسة التي وقعت بيد الاعداء فعقروها
اي عذبوها و سلخوها بالسنة حداد و عاقبوها و نقموا
منها حتى احترق بظلمهم الفواد "فدمدم عليهم ربهم
بذنهم" اي حرم عليهم المواهب الالهية و اخذهم
و تركهم في غفلتهم و شقوتهم و حرمانهم و جهلهم الى
ابد الآباد

واما ما ورد في زيارة سيد الشهداء روح المقرين
له الفداء وهي بمصيبتك تركت النقطة مقرها و اتخذت
لنفسها مقاماً تحت الباء اعلم ان النقطة مقرها عنوان
كتاب الانشاء و ان النقطة تتفصل بالالف و الالف

تتكرّر فى الاعداد فتظهر الحروفات العاليات و الكلمات
التامّات و حيث أنّ الشهادة فى سبيل الله عبارة عن المحو
و الفناء و سرّ الفداء فاقتضى النقطة تدخل تحت الباء
فخرّت مغشياً عليها صعقاً حزناً و اسفاً على سيّد الشهداء
روح المقرّبين له الفداء فاستقرّ مغشياً عليها تحت الباء
و اما الآية المباركة "و يحمل عرش ربك يومئذ ثمانية"
اعلم أنّ الثمانية حاملة للتسعة و هذه اشارة الى أنّ عدد الاسم
الاعظم المقدّس تسعة لانّها جالسة على الثمانية الحاملة لعرشها
و اما ما نزل فى سورة الحجّ أنّ الله فرّض على الطائف
ان يستمع نداء الحقّ حين طوافه و اذا لم يستمع يكرّر
الطواف حتّى يستمع النداء فالمراد من النداء نداء الرحمن
فى وادى الايمن من قلب الانسان و هذا هو البقعة
المباركة التى يرتفع منها النداء و يسمعها اذن واعية
صاغية و يحرم عن الاستماع القلوب القاسية
و اما الرعد و البرق فالبرق عبارة عن اجتماع قوتين
عظيمتين السلبية و الايجابية اى القوة الجاذبة و القوة

الدافعة فمتى اجتمعت هاتان القوتان يبرق البرق ويخرق
 الهواء ويخلو الفضاء ثم يرجع الهواء لمحلّ الخلاء
 ويحصل منه تموج في الهواء فيتأثر من تموج الهواء
 عصب الصماخ فيكون هو الرعد هذا بيان موجز معجب
 مقنع مشبع لمن يدرك المعانى مع ايجاز الالفاظ
 وعليك التحية والثناء

ع ع

هو الله

پاك يزدانا بينائى و شنوا و مقتدرى و توانا صيت نبأ
 عظيم در جميع اقاليم منتشر و پرتو شمس حقيقت در كل
 آفاق ساطع و باهرياران در نهايت روح و ريحان
 و دوستان منجذب روى آن مه تابان زبانها بذكرت
 همدم و قلوب بنفحات قدست مستبشر دمدم رويها
 همه سوى تو و دلها اسير كوى تو و جگرها تشنه
 جوى تو ندای اسم اعظمت زلزله در آفاق انداخته
 و قوت كلمه اتمت علم بر شرق و غرب افراخته مقبلان

کلّ در نهایت تبّتل و ابتهال و مؤمنان در کمال تضرّع
 بملکوت جمال. پروردگارا کلّ را تأیید فرما و توفیق
 عطا کن تا سبب آسایش جهان آفرینش گردند و شرق
 و غرب را آرایش بخشند سبب الفت و اتّحاد عالم
 گردند و خادم نوع بشر شوند جمیع امم را بجان
 و دل دوست حقیقی گردند و کافّه ادیان را در نهایت
 روح و ریحان یار روحانی شوند ظلمات بیگانگی
 محو کنند و آواز یگانگی در جهان منتشر فرمایند
 خداوندا کلّ را در پناه خویش پناه ده و بالطف بیپایان
 شادمان و کامران فرما توئی مقتدر و توانا و توئی
 بیننده و شنوا

ای یاران حقیقی عبدالبهاء شب و روز بیاد دوستان
 پردازد و دمبدم راز آنان گوید و روی مبارکشان جوید
 از پروردگار عالمیان امیدوارم که کلّ بآنچه باید و شاید
 مؤید گردند و باتّباع شریعت الله بتمامها موفق شوند
 ای یاران الهی از قرار مسموع در بعضی بلاد پنجم

جمادی الاول را عید ولادت بجهت این عبد گرفته‌اند
هر چند آنان را جز نیت خیر نه و مقصودشان باین
واسطه اعلاء کلمة الله است و ذکر حق در بین خلق
اما بنص شریعت الهیه و امر مبرم پنجم جمادی الاول
روز مبعث حضرت اعلی روحی له الفداست
لهذا باید آن یوم مبارک را بنام بعثت آن نیر آفاق
آئین گیرند و آرایش نمایند و سرور و شادمانی کنند
و یکدیگر را بمژده آسمانی بشارت دهند زیرا آن ذات
مقدس مبشر اسم اعظم بود پس جز ذکر بعثت
حضرت اعلی روحی له الفدا در آنروز یعنی یوم پنجم
جمادی الاول جایزه زیرا این نص قاطع شریعت
الهیه است اما ولادت این عبد در آن یوم واقع گشته
این دلیل بر الطاف و عنایات الهیه است در حق این عبد
ولی آن یوم مبارک را باید یوم بعثت حضرت اعلی
دانست و بدایت طلوع صبح حقیقت شناخت
و باین سبب بفرح و سرور و شادمانی پرداخت

هذا هو الحقّ زنهار زنهار از آنچه ذکر شد تجاوز
نگردد زیرا سبب نهایت حزن و کدورت قلب
عبدالبهاء شود من از الطاف بیپایان حضرت پروردگار
امیدوارم که ابرار موفّق بعمل شریعت الله گردند
و سرموئی تجاوز نمایند و این نامه را در جمیع بلاد منتشر
نمایند تا کلّ مطّلع بحقیقت حال شوند و بموجب
آن عمل کنند و علیکم التّحیّة و الثّناء

ع ع

هو الله

ای ناشر نفعات الله نامه بلیغ سبب سرور
گردید مضمون دلالت بر آن مینمود که شخص
محترم را منتظر ورودید بسیار موافق و همیشه در فکر
هدایت نفوس مهمّه باشید زیرا چون یکنفر از آنان
زنده گردد سبب هدایت هزار نفس شود
و بسهولت روح حقیقت در عروق و شریان جمّ غفیری
سرایت نماید از لطافت و صفای قلوب احبّای بمبی

مرقوم نموده بودید فی الحقیقه سینه آینه ملاً
اعلی است و دلها منجذب ملکوت ابهی من نیز نهایت
رضا از احبای آنولا دارم

سؤال از مقصود آفرینش نموده بودی بدانکه خلقت
بر دو قسم است خلق جسمانی و خلق روحانی زیرا
در عالم ایجاد جمیع کائنات مستفیض از فیض وجود است
و این وجود ما یتحقّق به الاشیاء است نه دخولی و نه خروجی
و نه حلولی و نه نزولی مقدّس از قیاس و تکیّف است
و منزّه از تمثّل و تصوّر آنچه هست اینست که تحقّق
اشیا بآن است جز این تعبیر هر بیان زیان است و هر
عبارت موجب خسران اما حضرات عرفا را تصوّر
چنان که این وجود بمنزله بحر است و جمیع کائنات
بمنزله امواج این تشبیه و تعبیر ابتر است زیرا چون
بحقیقت نگری لازم آید که قدیم تنزل بعالم حدوث
نماید و غنی مطلق تمثّل بهیکل فقر نماید و وجود بحت
حقیقت عدم بیاراید و نورانیّت الهیّه بصورت ظلمات

کونیّه در آید خلاصه در نزد آنان وجود محصور
در حقّ است و خلق و لا ثالث لهما باطنه حقّ و ظاهره
خلق حقیقت بحراست و صورت موج و امّا در نزد
انبیا نیست چنان بلکه بدلیل و براهین عالم ثالث اثبات
نمودند عالم حقّ عالم امر عالم خلق امّا حقّ منقطع
وجدانیست که بهیچ تعبیر نیاید چه که منزّه و مقدّس
از جمیع اوصاف و نعوت است نه نامی و نه نشانی
"السبیل مسدود و الطلب مردود" دلیل آیه و وجوده
اثباته و عالم امر مقام مشیّت اولیّه که آن حقیقت
کلّیه است که منحلّ بصور نامتناهی است آن بحر
مشیّت است که عالم امر است پس کائنات من حیث
الوجود بحقّ محقّق گشته اند ای بایجاده "اذا اراد
شیئا ان یقول له کن فیکون" و امّا خلقت روحانی
که مقام خلق جدید است آن هدایت کبری است
و حیات ابدیّه و تعینات کلّیه و اقتباس کمالات جامعه
رحمانیّه و ترقّی در جمیع مراتب موهبت انسانیّه

این خلقت و وجود بظهور مظاهر الهیه در عالم کونیه
 تحقق یابد "افعینا بالخلق الاول بل هم فی خلق من لبس
 جدید" "افمن کان میتاً فاحیناه و جعلنا له نوراً یمشی به
 فی الناس کمن کان فی الظلمات" و همچنین در انجیل
 جلیل میفرماید المولود من الجسد فهو جسد و المولود
 من الروح هو الروح از این بیان حقیقت مسائل
 خویش را ادراک فرما

و بدان قیام اشیاء قیام صدوریست نه قیام ظهور نه قیام
 حلولی و نه قیام حصولی پس مقصود از عالم تکوین
 تحقق اشیاء بفیض وجود است و اسماء و صفات الهیه
 مستدعی آن و مقصود از ایجاد روحانی و فیض نامتناهی
 الهی و خلق جدید و ولایت ثانویه ترقی در مراتب
 کمالات رحمانی و تربیت حقائق
 انسانی و اشراق انوار الهی است
 و عليك البهاء الابهی

ای منادی پیمان نامه مفصل شما رسید و مذاکرات
و مکالمات که با آن شخص محترم نموده بودید معلوم
گردید شما آن شخص را مکتوم بدارید ابداً شهرت
ندهید چنین نفوس را باید حفظ و صیانت نمود
زیرا شهرت سبب خوف و خشیت گردد شما فکر
و ذکر تانرا الآن در آن شخص و اتباع او با کمال وقار
و علویّت حصر نمائید و بحکمت تمام روش و سلوک
کنید و کأس سلسبیل را در مقابل عطش شدید بدهید
اما قضیه اینکه در صحف از پیش نیز شمه‌ئی از این
تعالیم الهی موجود آن تعالیم در زمان خود
ترویج گشت و تاثیر نمود حال در دست ملل مانند آیت
منسوخ میماند بهیچوجه حکمی ندارد ملاحظه
در ملت مسیح کنید که حال نفسی بوصایای آنحضرت
عمل ننماید و همچنین نظر باسلام کنید که بکلی از وصایا
و نصائح الهی در قرآن بیخبرند لفظی خوانند اما از معنی

بوئی نبرند و همچنین حال هر چند طوائف و ملل
 سائره از فلاسفه بعضی از الفاظ بر زبان برانند که دلیل
 بر صلح و سلام باشد یا دلالت بر حسن رفتار کند ابداً
 حکمی ندارد گفتگوی محض است ولکن وصایا
 و تعالیم اسم اعظم نافذ در قلوب ثابت در نفوس است
 آثارش ظاهر انوارش ساطع آیاتش باهر و اشاراتش
 لامع است مثلاً ملك مقتدر امری بر زبان راند فوراً
 مجری و معمول گردد و آثار عجیبه در آفاق ظاهر شود
 آن کلمه امروز بعینه اگر شخص مجهولی بگوید و بکمال
 قوت بر زبان راند ابداً تاثیری ندهد و ثمری حاصل
 نگردد نفوذ کلمه مقتدر دلیل بر سلطنت و اقتدار
 اوست ولی لفظ شخص مجهول دلیل بر عجز و ناتوانی او
 بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا "هل یتوی
 الذین یعلمون و الذین لا یعلمون" باری شما نظر باین
 بیان نمائید "حتی اجعل اورادی و اذکاری کلاًها ورداً
 واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً" و نزد هر عاقلی

واضح و مبرهن است که الیوم جسم عالم مریض است
و مرض مزمن و شدید لابد باید که طبیبی حاذق
علاج نماید هر چند طبیبان از پیش آمدند و این بیمار را
علاج و ترتیبی دادند ولی هر زمانی را حکمی
و هر مرضی را دوائی در ایام سلف مرض نوعی
دیگر بود و حال نوع دیگر باید بنظر حقیقت
ملاحظه نمود که امراض هائله هیکل امکان را بچه
معالجه توان نمود البتّه باید متابعت طبیب حاذق کرد
که آثار حذاقت و مهارت او واضح و مشهود است
و بتجربه رسیده است و شبهه نیست که امروز جمیع
امراض مزمنه انسانی را داروی اعظم و دریاق فاروق
اتحاد و اتفاق عموم طوائف و ملل و مذاهب بشر است
و تعالیم بهاء الله از جهت وحدت عالم انسانی در نهایت
نفوذ چنانکه ملاحظه مینمائید که الآن بسیار واقع
که ملل و مذاهب مختلفه و اجناس متنوّعه و قبائل
متنافره جمعاً محفل واحد بیارایند و در نهایت محبت

و الفت و یگانگی معاشرت و مصاحبت کنند و حکم يك
جسم و یکجان دارند دیگر چه امریست در عالم
که باین قوت علم وحدت عالم انسانی را در قطب امکان
بلند نموده یا نماید باندک تفکر معلوم گردد باری
امیدوارم که شخص محترم اول پرستار این مریض
علیل گردند و آنچه طبیب حاذق الهی علاج فوری
فرموده و دریاق اعظم نامیده باین بیمار
بنوشانند و معالجه فرمایند

و عليك البهاء الابهی

ع ع

هو الله

ای بنده حق آنچه مرقوم نمودی معلوم گردید
دلیل جلیل بر تذکر و تنبّه در امر حضرت رحمن
و رحیم بود از خدا خواهم که آناً فاناً در مراتب عشق
و محبت الهیه و انجذابات وجدانیّه و سنوحات رحمانیه
ترقی نمائی و یار و اغیار را غمخوار و مهربان باشی در انجیل

مذکور که شخصی حضرت مسیح را "ای استاد
 نیکوکار" خطاب نمود حضرت فرمودند چرا
 مرا نیکوکار خطاب نمودی نیکوکاری است و آن
 خداوند است لهذا عبدالبهاء تا تواند دیده خطا پوش
 خواهد و ستر نماید زیرا پیش از کلّ خود را گنه کار
 بیند و عاجز و قاصر در عبودیت پروردگار لهذا
 چون بقصور خویش مشغول بخطیئات دیگران نپردازد
 و همواره طلب عفو و غفران نماید و استدعای
 فضل و احسان

اگر چنانچه از نفسی قصوری حاصل و من بمهربانی
 با او رفتار نمایم این نه از غفلت است بلکه چون
 بقصور خود معترفم و بحال خود ملتفت تعرض بدیگری
 ننمایم در انجیل مذکور است که ضعیفه زانیه بحضور
 حضرت مسیح حاضر شد و اقرار کرد حاضرین گفتند
 چرا حکم برجم نمیفرمائی فرمودند هر کس مستحقّ حدّ
 شرعی نیست یعنی گناهی ننموده است برخیزد و این

زانیه را رجم نماید جمیع چون نظر بخویش نمودند
 گنه کار یافتند لهذا هر يك بطرفی فرار نمودند
 حال این مقام است که باید همواره منظور نظر باشد
 و الا کار مشکل است در قرآن میفرماید "ولو كنت
 فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك" ولی نفوس
 باید که منصف باشند با وجود اعتساف اگر مظهر
 الطاف گردند سبب تنبه و تذکر گردد و اما قصور
 من در حق اشخاص دیگر که مهر پرورند و ثابت و
 مستقیم من همواره بعجز و تقصیر مقرر و معترفم و البته
 یاران الهی نیز معاف میدارند و از ایشان هر وقت
 نامه رسید بقدر امکان جوابی ارسال شد و علی
 الخصوص نامه نگاری دخلی بآن محبت صافیه روحانیّه
 رحمانیه ندارد چه بسیار نفوسی هستند که در ایام مبارک
 مورد الطاف شدند و الواح مفصل شتی داشتند
 لکن در این یوم چنان لغزیدند که وصایای الهیه را
 نشنیدند و از آنچه در الواح خود نازل چشم پوشیدند

و نفوسی الیوم قائم بر خدمت امرند و ثابت و ثابت و ثابت
و حال آنکه در ایام مبارک بخطابی مخاطب نگشتند
"ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم"

اصل امر و حقیقت قریبیت ثبوت بر دین
الله است و خدمت امر الله و عبودیت درگاه
احدیّت این لازم و عليك التحیة و الثناء

ع ع

هو الله

ای طیر آشیان محبت الله آواز راز که از حنجر عشق
الهی ظاهر و صادر بسمع طیور حدائق اشتیاق و اصل
و در قلوب این طیور شکور روح و ریحان حاصل گشت
هر نسیمی که از اقلیم انجذاب بر خیزد جان دوستان
الهی را مسرور نماید و قلوب معمور و عقول را مست
و مخمور کند نفخه گلزار جسمانی جسمانیان را فرحی بی
اندازه بخشد و افسردگان را روح تازه مبدول دارد
ظلمت قلوب بزداید و از کسالت وجود برهاند دیگر

واضح است که نسائم روحانی که از گلشن قلوب رحمانی
و گلزار عشق الهی وزد چه تاثیری نماید این است
که میفرماید انّی اجد رائحة الرحمن من جانب الیمن
این یمن قلوب روحانیان است و این عدن وجدان
اشراقیان پس ای مرغ سحر وقت نغمه و آواز است
و ای جوهر فقر زمان عجز و نیاز در این شاخسار
گلستان معنوی آغاز نغمه و آهنگی کن
و مدهوشان صبحگاهی را بیدار کن

ع ع

هو الله

ای خویشان و پیوندان هوشمند حضرت کیخسرو
خسروی فرمود و وفا پروری نمود و سروری کرد
و بزرگواری بنمود بآنچه تعالیم جمال مبارک است
و نصائح و وصایای اسم اعظم بتمامه قیام کرد
فی الحقیقه جانش را فدای اسپرک نمود و جسمش را
قربان دوستان فرمود آن نفس طیب طاهر بملکوت

باهر عروج فرمود و آن جان پاك از فراز افلاك
 درگذشت و در جهان جاويد تابناك گرديد ياران
 و خویشان او بايد سرفرازی نمایند و مفتخر و متباهی
 گردند بدرگاه احدیت شکرانه کنند که چنین نفس
 مبارکی از ایشان در راه حق پریشان شد و فدا و قربان گردید
 ای کیخسرو خسرو دو جهانی و شهریار جهان
 جاودان چه قدر عزیز بودی که مشام مرا مشکبیز
 کردی و مانند ذهب ابریز در بوته امتحان رخ
 بر افروختی و شوری انگیختی و نرد محبت باختی
 و کاری ساختی و از این جهان تنگ و تاریک بعالم نورانی
 تاختی خوشا بحال تو خوشا بحال تو
 عبدالبها امیدوار است که او نیز موفق پیروی تو
 گردد و جان را چنین در محبت یاران ببازد.
 ای خداوند بمانند این یار عزیز را پرور
 و تارکش را بافسر عطا زینت و زیور بخش دیهیم جهانبانی
 جهان جاودانی ده و اکیلل موهبت آسمانی بر سرگذار

مشتاق دیدار بود در محفل تجلی راه ده و آرزوی
مشاهده مینمود پرتو لقا مبذول فرما پروانه مشتاق بود
بشمع جمال نزدیک فرما بلبل پراحتراق بود بوصل
گل فائزکن یارانش را یاوری فرما و صبر و قرار بخش
و تحمل و اصطبار عنایت کن تا در فرقتش از حرقت
نجات یابند و از حرمان و هجرانش تسلی قلب

حاصل کنند توئی مقتدر توئی عزیز

توئی معین توئی توانا و آنک انت

علی کلّ شیء قدیر

ع ع

هو الله

ای یاران عبدالبهاء بخارا وقتی عقل افزا بود و مرکز
علم و دانش نفوسی در آنجا تربیت شدند که فی الحقیقه
سبب نشر معارف و علوم و فنون در عالم اسلامی گشتند
مشاهیر قدمای فضیلتی اسلام در بخارا تحصیل نمودند
ولی بکلی آن بساط برچیده شد و علم و عرفان محصور

حال احبّای الهی بآنجا سفر نموده و ان شاء الله لانه
 و آشیانه خواهند نمود و سبب ترقی نفوس در آنصفحات
 خواهند گشت حال لائق و سزاوارست که الفت
 و التیام نمایند و در مقام محو و فنا استقرار جویند
 یعنی بکلی خویش را فراموش کنند و با بیگانه و خویش
 بنهایت صداقت و امانت رفتار کنند حتی دشمنان را
 دوست شمرند و غافلان را متذکر دانند و بیخبران را
 با خبر نامند و کورانرا بینا شمرند و مردگان را زنده
 دانند و اهریمنان را فرشته انگارند یعنی با بیگانه
 و دشمن خونخوار چنان رفتار نمایند که با آشنا و دوست
 وفادار معامله مینمایند

ای احبّای الهی از راحه تعصّب جاهلانه و عداوت
 و بغض عامیانه و اوهام جنسیّه و وطنیّه و دینیّه که بتمام
 مخالف دین الله و رضای الهی و سبب محرومی انسانی
 از مواهب رحمانی است بیزار شوید و از این اوهامات

تجرّد یابید و آینه دل را از زنگ این تعصّب جاهلانه
 پاك و مقدّس کنید تا بعالم انسانی یعنی عموم بشر
 مهربان حقیقی گردید و بهر نفسی از هر ملّت
 و هر آئین و هر طائفه و هر جنس و هر دیار ادنی
 کراهی نداشته باشید بلکه در نهایت شفقت و دوستی
 باشید شاید بعون و عنایت الهیّه افق انسانی از این
 غیوم کثیفه یعنی تعصّب جاهلانه و بغض و عداوت
 عامیانه پاك و مقدّس گردد روز بروز سبب الفت
 و محبّت در میان جمیع ملل شوید و ابداً در امور حکومت
 و سیاست مداخله و تکلم ننمائید زیرا شما را خدا
 بجهت وعظ و نصیحت و تصحیح
 اخلاق و نورانیّت و روحانیّت
 عالم انسانی خلق فرموده
 این است وظیفه شما
 و علیکم التّحیّة و الثّناء
 ع ع

ای دو منادی امر الله جناب میرزا محمود زرقانی را
 بعد از چند سال اجازه طواف مطاف ملاً اعلی دادیم
 حال شما باید با طائفه "برهمو سماج" در کلکته و اطراف
 ملاقات نمائید و بقوتی ملکوتی قلوب آنرا منجذب
 نمائید زیرا این طائفه بخیال خود مقرّ جمیع انبیا هستند
 حتی در محافل خویش ذکر اسم اعظم مینمایند و پیش خود
 میگویند که عقائد و تعالیم این امر مبارک اسّ اساس
 مذهب ماست باری در مجامع عمومی آنان نطقی بنمائید
 و بشارت بظهور نبأ عظیم بدهید طائفه در هندوستان
 "ثویافی" هستند که در سنه هزار و هشتصد و هفتاد و پنج
 در تبّت محفلی تشکیل نمودند و خود را واقف بعلم روح
 میدانند و مشربشان وحدة الوجود است با آن طائفه
 بیامیزید و بنهایت انجذاب بشارت کبری دهید
 این دو طائفه در هندوستان مستعدّند زود منجذب گردند
 و علیکم التّحیّة و الثّناء

ای منادی میثاق فیض نامتناهی نیر آفاق در این
ایام از جمیع اقطار چنان درخشیده و نورانیّت بخشیده
که ظلمات انکار و استکبار مانند ابر متتابعاً در تحلیل
و محوئیّت و فناست حضرت جبرئیل در فلك اثير کوس
جلیل یا بهاء الابهی میکوبد و سروش پرهوش در عالم
بالا نعره یا ربی الاعلی میزند چنان این بانگ و آهنگ ذرات
امکان را بحرکت آورده که اگر بدیده بصیرت نظر گردد
کلّ اشیا در وجد و طربند و جمیع کائنات در شوق و وله
لهذا باید منادی میثاق صور عهد را بدست گرفته و بالحن
بدیع روح عبودیّت جمال ابهی بانفس بدمد پس عزم را
جزم نما و در هر خطّه و دیار عبور و مرور کن
و نفخه صور بدم این است سزاوار اهل وفا که بعد از
صعود جمال ابهی روحی لاجبائنه الفداء دقیقه‌ئی آرام
نگیرند بخدمت آستانش پردازند و در نشر نفحاتش
کوشند و عليك البهاء الابهی ع ع

ای سلاله حضرت ابراهیم خلیل نامه شما رسید رؤیای
شما بسیار مبارك بود زیرا آب صافی و ماهی در عالم
رؤیا بسیار مبارك است ماء صافی "وجعلنا من الماء
كلّ شی حیّ" که سبب حیات کائنات است و گویند
ماهی در عالم رؤیا مراد است خطابی که از آن آب صافی
شنیدی آن خطاب روحانی بود و الحمد لله در عالم عیان
تحقق یافت لسان بشکرانه حضرت پروردگار باز کن
که چنین عنایتی مبذول داشت و سراج هدایت در قلب
بر افروخت و امیدوارم که سبب هدایت دیگران گردی
امّا قضیه ابوالبشر حضرت آدم که در کتب
مقدّسه مذکور تأویل دارد و تفسیر خواهد مقصد
از ایجاد خلقت روحانیست و وجود رحمانی و الا اگر
اندک ملاحظه‌ئی شود اطفال نیز ادراک کنند که این
کون نامتناهی جهان هستی این وجود بی پایان این
دستگاه عظیم این کارخانه قدرت قدیم شش هزار ساله

نیست بسیار پیش از این است چنانکه بدلائل
 و براهین قاطعه عقلیه و اکتشافیه بر اهل معارف و علوم
 در این عصر نورانی معلوم گردید الیوم آثاری
 اکتشاف یافته که ثابت و محقق است که ده هزار سال
 پیش بوده از علم طبقات ارض این سر مکتوم مفهوم
 میگردد که عمر عالم بیش از تصور بشر است حق
 لازال بجمیع اسماء و صفات متّصف و آنچه از لوازم این
 اسماء و صفات است لم یزل بوده و خواهد بود خالق را
 مخلوق باید و رازق را مرزوق شاید پادشاه را کشور
 و لشکر و چتر و علم و خیل و حشم لازم و مشروط این
 سلطنت الهی سلطنت ابدی است بسیار قدیم است
 در هیچ زمان معزول نبوده زیرا پادشاه بی کشور
 و لشکر شخص مهملی است و غنیّ مطلق را اگر
 کیسه تهی بود بی برو و ثمر چون سرو سهی دان
 و اما سینه بند حضرت هارون که عبارت از دوازده
 سنگ بود آنسنگها دوازده سبت بود که سینه بند

حضرت هارون بود

و اما قضیه نشئه اخروی یعنی صعود انسان بافق
 اعلی و یا هبوط بدرکات سفلی کیفیتی است که در این
 دنیا تعبیر آن جز به تشبیه ممکن نه زیرا ادراکات
 انسانی بر دو نوع است یکی محسوس است و دیگری
 معقول حقائق محسوسه را بیان حقیقت ممکن است
 اما ادراکات معقوله را صور خارجه مفقود لهذا انسان
 باید آن حقائق معقوله را در قالب صور محسوسه افراغ
 نماید و بیان کند این کائنات خارجه را که وجود
 عینی دارند و حقائق محسوسه اند بیان در عالم حسّ توان
 نمود نظیر ارض و سما و کوه و صحرا و دشت و دریا
 و موجودات سائره زیرا حقائق معقوله نظیر عقل و نفس
 و حبّ و حزن و سرور و حواسّ خمسه باطنه اگر بیان
 آنرا خواهی ناچار بر آنی که بصور محسوسه افراغ نموده
 بیان کنی مثلاً حزن و اندوه را که حقیقت معقوله است
 به تنگی تعبیر نمائی گوئی که دلتنگ شدم و حال

آنکه دل بر حالت اصلی است نه تنگی یابد
و نه گشایش جوید ولی حزن و اندوه کیفیتی است
روحانی چون آنرا بیان خواهی مجبوری که تشبیه
بمحسوسات نمائی و بیان کنی و همچنین گوئی دل
خرم با اوست یعنی وسیع و حال آنکه دل بر حالت
اولی است لهذا در کتب و صحف الهی چون مقامات
معنویّه اخرویرا بیان نمودند بصور محسوسات تشبیه
کردند و حور و قصور و کأس مزاجها کافور
تعبیر نمودند مقصود از ثواب و عذاب در جهان معنوی
کیفیتی است روحانیّه که فی الحقیقه بعبارت نیاید
ولی ناچار بصور محسوسه تشبیه شود تا سامع منتبه
گردد که در آن عوالم نامتناهی الهی مقامات سامیه
نفوس مؤمنه را محقق است بهمچنین درکات سافله
نفوس منکره را مقدر
و اما "الشقی شقی فی بطن امّه و السعید سعید فی بطن
امّه" این بالنسبه بعلم الهیست زیرا در علم الهی پیش

و پس و اوّل و آخر نیست حقیقت هر شی علی ما هو
علیه بجمیع انتقالات معلوم و مشهود چنانکه باغبان
حقیقت اثمار را در بطن اشجار میداند که کدام
تلخ است و کدام شیرین ولکن این علم سبب تحقّق
آن نیست اگر شما کشف نمائید و واقف گردید
که این شجر را چنان ثمری آیا علم شما سبب
وجود آن میگردد نهایت آنست که کمال

علمی محیط بر حقائق اشیاء است

و از الطاف بی پایان حضرت

"یفعل ما یرید و یحکم ما یشاء"

استدعا مینمایم که مظهر

"العلم نور یقذفه الله

فی قلب من یشاء"

گردی و علیک

البهاء الابهی

هو القيوم الابهي

واشوقى يا الهى الى باهى جمالك وضاحى وجهك وشهى
 وصالك وظماء قلبى لمعين عنايتك ونمير موهبتك
 وسلسبيل رحمتك الهى الهى لا تخيبنى لان نيران
 الحرمان اضطربت بين اضالعى واحشائى الهى الهى
 لا تحرمنى لان حسرات الهجران اشتدت فى قلبى
 وفؤادى الهى الهى يسرلى مناي وسهل لى امرى
 واشرح صدرى ونور بصرى بمشاهدة آيات مواهبك
 الشائعة فى ملكوت توحيدك الذائعة فى جبروت
 تفريدك وفرج كرى بسطوع انوار بشارات عظمى
 و اشارات تهتز لها اوراق سدره المنتهى ومنها ان يمر علي
 نسيم من حديقه فؤاد ورقة نبتت من دوحه وحدانيتك
 يهتز به قلبى وينعش به روحى ويفرح به فؤادى لان
 تلك الورقة البديعة تعرضت لنفحاتك واهتزت من
 جذباتك وخضلت ونضرت وراقت من فيض بيانك
 وآمنت بك وبآياتك واشتعلت بنار محبتك وقامت

على خدمتك و صدقت بكلمتك واختصت بعنايتك
يوم خروج جمالك من سجن الطاء ثم بعد ذلك ابتلت
بفراقك و افتنت في هجرانك و احاطتها الاعاصير من
كل الجهات و اشتدت عليها الزوابع من سائر الانحاء
و هبت عليها ارياح الامتحان فذبلت و التوت و اصفرت
من شدائد الافتتان اى رب ارجعها الى سدره
رحمانيتك و دوحه فردانيتك و اجعلها ريانة
بمياه الجود و خضلة و مخضرة بحقيقة
السجود انك انت الرحيم

(ع ع)

هو الله

الحمد لله الذى اظهر من افق العالم النير الاعظم
و اشرق و ابرق و سطع و لاح على آفاق الامم و كشف
الظلام الحالك و شق غاشية الليل الاليل بشعاع
ساطع و بهاء لامع ينتشر فى مطالع القدم و رفع السحاب
و اتى السماء بماء منهمر و فيض مستمر فهطلت الغيوث

على التلول والربى وكشفت السيول عن الطلول فى وادى
المقدّس طوى ومرّت الرياح اللواقح فى البقعة المباركة
الارض المقدّسة طور سيناء وتنفس نسيم الاسحار
وتبلّج تباشير الصباح وتشعشع انوار الفلاح وتلألأ
الفريدة الغراء اليتيمة العصماء بضياء النجاح وتقابلت
حقائق الممكنات وكينونات الموجودات واستعدّت
اراضى القابليّات وتهيّأت اشجار الهويّات فالحقائق
الصافية اللطيفة استضأت من تلك الانوار الساطعة
والاشراقات اللامعة ما دامت متقابلة لتلك الشمس
الطالعة واما الكينونات المكدرّة حرمت من ذلك
الفيض الجليل والعطاء الجزيل والنور المبين والمرايا
المتصدّئة احتجبت من اشراق ذلك الكوكب العظيم
والمجلّى القديم ثمّ البلد الطيب اخرج نباته باذن ربّه
من ذلك الفيض المدرار والغيث الهطال واما الذى
خبث ما اخرج الا نكد الانكار ونبت الاستكبار
ثمّ الاشجار المباركة اخضرت واورقت وازهرت

وتأنتت باثمار العرفان واما الاشجار الخبيثة

اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار

والصلاة والتكبير والبهاء على النقطة

الوحدانية الظاهرة بالصفة الرحمانية

ع ع

هو الله

قال الله تعالى فى القران المبين والذكر الحكيم " اذا

الشمس كوّرت و اذا النجوم انكدرت " يا ايّتها الورقة

الحائرة اعلمى بانّ الشمس هى الكوكب الساطع

الفجر والباهر الشعاع اشهر النجوم واعظم الكواكب

فى عالمها فبظهور القيامة الكبرى والطامة العظمى

وقيام الساعة الامرّ الادهى تتكوّر الشموس وتنتشر

النجوم وينشقّ القمر وهذا سرّ من اسرار الحشر المستمرّ

والرمز المستتر عن بصر كلّ ذى نظر والكاشف له

ظهور الجليل الاكبر الموعود المنتظر فاذا قامت القيامة

واتت الساعة وجاءت الطامة وزلزلت الارض زلزالها

وانفطرت السماء باطباقها ونسفت الجبال وانفجرت
الاشجار وسجرت البحور وحشرت الوحوش ونصب
الميزان وتسعرت النيران وازلفت الجنان وامتد
الصراط وتكملت الاشراف فهل لمعترض ان يعترض لم
كورت الشمس وخسفت البدور او طمست النجوم
وتتابعت الرجوم لا فوربي القيوم انه شرط واضح
معلوم لا ينكره الا كل جهول عنود مغتاض مردود
والذي من اهل الانصاف الخالي من الاعتساف يقول
من شروط الساعة وقيامها تكور الشمس وانشقاق القمر
وانطماس النجم لانه امر منصوص كالبنيان المرصوص
وإذا كانت الحقيقة والماهية غير الوجود وليست عين
الوجود فالوجود قابل للانفكاك عنها لانه مستفاد
من الغير او لانه غير الماهية فالجزم اذا كان غير النور
يجوز انفكاك النور عنه واما اذا كان الجرم عين النور لا يجوز
الانفكاك " والله المثل الاعلى " فان النيرات على
ثلاثة اقسام منها ما هو نوره مستفاد من الغير كالنجوم

السيارة حول الشمس ومنها ما هو نوره غير جسمه
و جرمه غير نوره ولكنّ الجرم مقتضى لذلك و مستلزم له
و حيث طورق بينهما الغيريّة يتصوّر الانفكاك عن النور
كالشمس و النجوم الدرهرة و منها نفس النور فلا
يتصوّر انفكاك الشى عن نفسه "الله نور السموات
و الارض" فالشمس و القمر و النجوم و السراج كلّها
يطلق عليها اسم النور و كلّ موجود و ماهيّة وجوده
مستفادّ من الغير او وجوده غير ماهيّة و ماهيّة غير
وجوده يجوز انفكاك الوجود عنه و اما نفس الوجود
فلا يتصوّر انفكاكه عن نفسه و هذا امر واضح
مشهود لا يحتاج الى البيان و يغنيك عن البيان الشهود
و العيان سبحانه ربّي الرحمن عن كلّ نعت و صفة
و تصوّر في حيز الامكان و أنّك انت يا ايّتها الورقة
لتعلمين حقّ العلم أنّ جميع الشموس كانت كاسفة عند
اشراق نور من انوار ربّك و أنّ الالسنّة كانت كليلّة
عن النطق في محضر مولاك و أنّ الوجوه كانت

خاضعة خاشعة و الاعناق منكسرة عند تجلّي آثار سيّدك
الذّي ربّك فسحقاً للذّين حجّبوك و حالوا بينك و بين
محبوبك الحنون و سعوا ليلاً و نهاراً حتّى
يقطعوك و يسقطوك عن الدوحة الرحمانية
و السدرة الفردانية و اسئل الله ان
يرجعك الى الشجرة المباركة

ع ع

هو المشرق عن افق التقديس

قد اشرفت الانوار و القوم في عمه عظيم قد ظهرت
الاسرار و الناس في دهش قديم قد ارتفع النداء
و الورى في صمم شديد قد هتكت الاستار و الاشرار
في حجاب غليظ و نفحت النفحات و المذكوم محروم
من هذا المشموم اللطيف فيا اسفا من سكرات يتبعها
حسرات و تلحقها زفرات ترادفها عبرات بل جمرات في
قلب المليم بما احتجب عن النور المبين و اتّبع كلّ
فاجر اثم و اقتفى كلّ غافل زنيم و القى في غياهب

الجحيم كعظم رميم واما المخلصون لفي بشر عظيم و نعيم
 مقيم و مقام كريم فائزين بالحق المبين مستبشرين
 ببشارات الله موعودين بلقاء ربهم الغفور الرحيم بهاء
 الملكوت و ضياء اللاهوت لعمر الله ان هذا لهو
 الفضل الجليل و الوهب الجميل فيا عطشى لذلك الكوثر
 و السلسيل و يا ولهى لمشاهدة ذلك الوجه البسيم
 و الشعاع الساطع المنير فيا آيتها الورقة المبتلية بفرقة
 الشجرة الرحمانية دعى اوهام كل و هام حميم هائم في
 تيه الخذلان تائه في تيه الهوان اكمه اصم كجلمود
 صخر ثقيل و تعرضى لنفحات الله و اهترى بنسمات
 الله في كل آن و حين و استبشرى ببشارات ربك
 الكريم و انزعى هذا الثياب الرثيث
 و البسى القميص الجديد فتتضوع منه
 رائحة قميص يوسف البهاء و يرتد كل
 ضرير بصيرا من الجود الجديد

یا عمّتی الحنونه قدری در ریاض اسرار الهی سیر نما
و در حیاض فیض نامتناهی خوض فرما چشم بینا باید
و گوش شنوا شاید تأیید ملکوت ابهی واجب و تلقین
ملاً اعلی لازم ملاحظه فرمائید که حجاب رقیقی
بصر را از مشاهده منظر اکبر منع نماید و پنبه خفیفی
سمع را از نعمات جان پرور محروم کند صداعی عقل را
از ادراک معانی کلّیه باز دارد و فقاعی هوش را
از احساس آثار جلیله غافل کند رطوبتی در دماغ
مذکوم را از طیب مسموم محروم نماید و قطره از سمّ
نقیع مسموم را معدوم کند پس ملاحظه فرما
که آفتاب عالم انسانی را نقاب بسیار و جمال حقیقت را
حجبات بیشمار حتّی حجاب نور نقاب جمال ظهور گردد
چه که ضعیف البصر را نور آفتاب جهان تاب اعظم
نقابست و شعاع ساطع لامع اکبر حجاب "محجبه خلع
العدار نقابها" چنانچه ملاحظه میفرمائی که انوار شمس
حقیقت شرق و غرب را احاطه نموده و صیت

بزرگواریش گوشزد اهل خاور و باختر گشته در جمیع
 مجالس و محافل عالم ذکر اسم اعظم شمع انجمن است
 و کمالات و عظمتش چون آفتاب روشن با وجود این
 اکثر اهل ایران هنوز در خواب غفلت بی پایان
 مستغرق با وجود آنکه مشرق این نیر تابان خطّه
 ایران بود و مطلع این بدر منیر اقلیم طهران "فیا حسرة
 علی الغافلین من هذا الفضل العظیم" اغیار هوشیار گشتند
 و یاران بخواب تغافل گرفتار باید اهل آن اقلیم با قلب
 سلیم و خلق عظیم در فرح مبین مبعوث شوند و سکان
 آن سامان با کمال روح و ریحان و سرور و حبور بی پایان
 در جهان یزدان محشور گردند و کف زنان و پای کویان
 نعره یا بشری بفلک اثیر رسانند که الحمد لله از منبت
 سدره مبارکه اند و از مغرس دوحه رحمانیه از مطلع بدر
 منیرند و از مشرق نیر فلک اثیر ولی صد هزار
 حسرت که از این موهبت بیخبرند و در زاویه غفلت
 مستقرّ اگر چه این از سنن الهیه است "ولن تجد

لستته تبدیلا" اهل بطحا سراج محمدی را در صدد
 اظفا بودند و معالم احمدی را در تهیه امحا اهل جلیل
 که هم وطن حضرت روح بودند برسد باب فتوح
 برخاستند اگر نفحات روح بخش روح را از مرور
 بر بقعه مبارکه منع نمودند ولی در شرق و غرب منتشر شد
 و اگر راحه طیبه گلستان الهی را از عبوق در وادی
 طوی باز داشتند ولی در شمال و جنوب دنیا متضوع گشت
 سبحان الله این چه سرّی بود و این چه حکمتی بود
 که بیگانگان آشنا شدند و آشنایان بیگانه سید قرشی
 محروم ماند و بلال حبشی محرم گشت قسم بجمال
 قدم که عنقریب سلاله اهل ایران طیش آباء را فراموش
 کنند و از فرط عیش در جوش و خروش آیند که باین
 نسبت مشرفند و باین منقبت مبجل مستغرق بحر عنایتند
 و ملحوظ بنظر عاطفت
 باری ای عمّه مهربان خفتگانرا بیدار کن و بیهوشان را
 هوشیار بیخردان را بعقل و دانش دلالت نما

و افسردگان را بشعله محبت الله و نور معرفت الله یعنی
این جام موهبت را اول خود از دست ساقی عنایت
بنوش و بنوشان و این شهد هدایت را از معدن حلاوت
بچش و بچشان چون جمال رحمن را مدت سجن طهران
و زندان و اغلال گران منتهی شد و یاران بشرف مثل
فائز شدند چه عنایت و الطاف در حق آن عمه مهربان
مبدول فرمودند در ایام عراق و چه در سائر بلاد و چه
در این سجن اعظم تا اواخر ایام صعود چون جمال قدم
ذکر آن عمه را میفرمودند آثار عنایت از چهره مبارك
ظاهر میشد آن الطاف را فراموش مکن و آن نغمه
الهی را از گوش هوش برون مفرما الحمد لله این
موج بحر عنایت را مشاهده نمودی و آن تبسمهای
جان افزا را دیدی و آن بیان را شنیدی و آن شهد
حیات چشیدی بگو چگونه دل بریدی
ای عمه مهربان از انصاف مگذر آن عنایت را
بروایتی تبدیل منما و آن موهبت را بحکایتی از دست مده

آن ماء معین را بغساق و حمیم مبادله مفرما و آن
 عذب شراب را بوهم سراب مقایسه مکن آن بدر
 منیر را بشی حقیر موازنه منما آفتاب حقیقت بظنون
 نفوس خفّاش طبیعت مستور نماند و لعاب عنکبوت
 اوهام بر روی تابان جمال رحمن پرده نکشاند رایت
 یزدانست که مرتفع در قطب جهانست آیت
 سبحان است که مشرق از افق امکان است بحر
 اعظم است که موجش رو باوج است و جیوش
 عمرم است که از ملکوت ابھی در هجوم
 دمبدم است و بنفحات قدس محیی رمم لشکر
 نجات است که صف شکن جیش ظلماتست نسائم
 حدائق توحید است که روح بخش اهل تجرید است
 و شمیم عنبرین ریاض یقین است که نافه مشکین
 غزالان علیین است
 باری ای عمّه مهربان بغافلان بفرما که انصاف بدهید
 آیا از اوّل ابداع تا بحال چنین ظهور پر نوری باین عظمت

کبری و جلالت عظمی ظاهرگشته تا شبهه عارض شود
و باعث تردّد گردد ملاحظه کنید که سائر ظهورات
هریک با قومی یا قبیله مقاومت نمودند یا خود مجادله
و محاربه کردند چنانچه حضرت خلیل با نمرود مردود
و قوم عنود در افتاد و حضرت کلیم هدف سهام
فرعون لئیم گشت و حضرت روح در دام عناد یهود
جحد افتاد و حضرت فخر رسل مبتلا بقبیله از قطاع
سبل گردید و حضرت اعلی روحی له الفداء در تحت
مخالب سباع شیعه مبتلا گشت اما جمال قدم و اسم
اعظم روحی لترتبه الفداء فرداً وحیداً واضحاً مشهوداً
من دون ناصر و معین بنفس مبارک مقابله با جمیع دول
و ملل فرمود و مقاومت با من فی الارض کرد چون
شمع روشن بود و چون شمس ساطع بر هر انجمن
همیشه پرده بر انداخت و علم بر افراخت و سینه مبارک را
هدف سهام احزاب بساخت نه پرده نشین شد و نه
کشکول بدوش و حیران و سرگردان و فراری در هر

سرزمین دمی نیاسود و شبی در بستر راحت و بالین
 امنیت نیارمید هیچ صبحی آسایش جان نیافت
 و هیچ شامی راحت وجدان ندید در زیر زنجیر ندا نمود
 و در تحت سلاسل و اغلال فریاد بر آورد از بدو امر
 تا یوم صعود در دست اقوام عنود مبتلا بود در طهران
 چون از بند و زندان رها یافت و از وطن مألوف رخ
 بتافت و بحکم محکم اخراج بلد شد در عراق عرب
 شهره آفاق شرق و غرب گشت و با جمیع ملل در مشقت
 و تعب افتاد در را بگشود و صلاهی عام داد جمیع فضلا
 و علمای ملل هجوم آوردند و باعتراض و جدال برخاستند
 و شبهات القا نمودند هر يك جواب صریح شنیدند
 و برهان قاطع دیدند و حجج بالغ شنیدند و از هر
 علمی سؤال نمودند و مسائل غامضه و مطالب معضله
 سؤال کردند و جواب شافی کافی استماع نمودند بقسمیکه
 کلّ ادعان نمودند و اقرار بعلم بی پایان کردند نفسی
 بساحت اقدس حاضر نشد مگر آنکه قانع شد و عالمی

سؤالی نکرد مگر آنکه اقرار و اعتراف ببزرگواری نمود با وجود اینکه وحید و فرید بود و ناصر و معینش معدودی ضعیف زلزله در ارکان عراق انداخت و اهل نفاق را همیشه خائف و هراسان داشت سطوتش چنان در عروق و اعصاب نفوذ نموده بود که نفسی در کربلا و نجف در نیمه شب جرئت مذمت نمینمود و جسارت بر شناعت نمیکرد تا آنکه کل طوائف و ملل متفق شدند و پای دول در میان آمد از عراق بمدینه کبیره هجرت شد و وضع و حرکت و استغناء و وقار و بزرگواری جمال قدم بشهادت صدر اعظم البتّه بسمع شما رسیده سبحان الله با وجود آنکه میرزا حسین خان آنوقت سفیر دربار عثمانی بود و بکمال جهد و جد ساعی در وقوع این هجرت بود با وجود این بوجود مبارك و حسن حرکت و روش و سلوک جمال قدم چه در عراق و چه در آستانه و چه در این سجن اعظم پیش آشنا و بیگانه افتخار مینمود عظمت امر را ملاحظه فرما که بچه

قسم است "الفضل ما شهدت به الاعداء" باری بعد
از مدینه کبیره ببلغار و صقلاب جمال قدم را ارسال نمودند
تا این نداء بکلی منقطع گردد و این انوار منتشره
از مطلع آفاق بکلی مفقود و پنهان شود اما آن جوهر
وجود در محلّ منفی بقدرتی عظمی و قوتی کبری
ظاهر شد که خوف و هراس قلوب اهل آن سامان را
مستولی شد که مبادا این شعله در آن خطّه جهان افروز
گردد و این نار موقده الهیه عالم سوز. در شور بین
سفیر و صدر کبیر کار بر آن قرار گرفت که جمال قدم را
در سجن اعظم قرار و مکان دهند و در گوشه نسیان
اندازند چون آن آفتاب افق رحمن از مطلع زندان
اشراق نمود انوار عظمتش بافاق رسید و توقیعات ملوک
نزول یافت و خطابات شدید بناپلیون و رئیس مشهور
وصول پذیرفت باری عظمت امر بقسمی در سجن
اعظم ظاهر شد که هر کس حاضر میشد گمان سلطنت
مینمود در ساحت اقدسش جمیع اعناق خاضع بود

وکلّ رقاب ذلیل جمیع طوائف و ملل بخضوع تامّ قائم
وکلّ قبائل و امم ببزرگواری و عظمت و علوّ منزلت
و سموّ مرتبت جمال قدم قائل و معترف نهایت اینکه
چنانکه باید و شاید عارف نه
ای عمّه مهربان امکان از نسیم جان بخش خوی
برادر بزرگواریت در اهتزاز و آئینه جهان نمای جهان
از پرتو رویش روشن و ممتاز صیت بزرگواریش طنین
در سپهر برین انداخته و آوازه دلبریش در جهان علّیین
افتاده آیا انصاف است که ورقه از سدره مبارکه اش
مهجور ماند و ثمره از شجره طیّبه اش محروم گردد
لا و الله آن عمّه محترمه باید سرحلقه و رقات مقدّسه باشد
و شمع افروخته در انجمن مخدّرات منجذبه در کتاب
علّیین آیه مبین باشد و در دفتر موقنات عنوان عظیم
قسم باسم اعظم که در نهایت حسرت این کلمات تحریر
و این عبارات تقریر یافت
ای عمّه مهربان این آواره صحرای محبّت الله نظر

بمحبّت مخصوص که از بدو طفولیت بآن عمّه مهربان
 داشت بتحریر این کلمات پرداخت و بنگارش این عبارات
 متصدی گشت من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم
 آیا بخاطر داری که در کودکی و طفولیت چه دل بستگی
 بشما داشتم و الآن نیز بحق تربت مبارکه و مطاف
 ملأ اعلی کمال محبت را دارم و از اینجهت حسرت
 و افسوس میخورم

ای عمّه حنون تا وقت باقی است فرصت را
 غنیمت دار و یوسف مصر الهی را بثمان بخش دراهم
 معدوده مفروش "صحبت یوسف به از دراهم معدود"
 دراهم معدود در این مقام نفوسی هستند که سبب احتیاج
 گردند و علت نقاب آن روی چون آفتاب
 اگر اندک ملاحظه شود مقامات و شئون هر نفوسی
 از روش و سلوک واضح و مشهود گردد
 ای عمّه طیبه تو میدانی که این عبد لسان طعن ندارد
 و تا بحال نسبت بنفسی کلمه نقصی از لسان نراند ولکن

چند کلمه مجبوراً بیان حقیقت است نه طعن و وهن
 در حرکات و سکانات و مراتب درجات و صعود و هبوط
 نفوس ملاحظه نمائید و در روش و سلوک دقت نمائید
 حقیقت هر نفسی آشکار و مشهود گردد احتیاج
 بدلیل و شهود نماند

ای عمّه مکرمه بدر منیر را انوار مبین باید و سراج
 و هاج را پرتو اثر بحر اعظم را موج درر بار باید و عنقای
 مشرق قدم را اوج پر انوار ابر آذری را فیض بهاری
 شاید و نسیم سحری را روائح جان پروری شجره
 طیّبه ثمره آبدار آرد و معین صافی آب خوش گوار
 روح مسیحائی حیات ابدی بخشد و عصای موسوی
 ثعبان مبین بنماید پس معلوم شد که آفتاب را انوار
 باید و گلزار را رائحه عنبر بار دریا را موج عظیم باید
 و عنقا را اوج رفیع ظهور مظاهر احدیّه محض احیای
 ارواح در قمیص خلق جدید است و اشراق شمس
 حقیقت محض تربیت و ترقّی در جمیع مراتب در این

عصر مجید با وجود این نفوس پر خمولی که بذاتها
 محتاج مربی و محافظ و معین هستند چگونه توانند
 که مربی آفاق گردند و فائض بر اهل میثاق لا والله
 ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش
 مریض طبیب نگردد و ناتوان پزشک دانا نشود
 در قرآن میفرماید "یدعو من دون الله ما لا یضره
 و ما لا ینفعه ذلك هو الضلال البعید یدعو لمن ضره
 اقرب من نفعه لبئس المولی و لبئس العشیر" انصاف
 باید داشت از نفسی که در تربیت اولاد و عیال و آل عاجز
 مانده چگونه امید تربیت اهل آفاق نمائیم آیا در این
 قضیه ذره شبهه و تردید است لا والله شما در نهایت
 تصدیق و اطلاعید و میدانید که چگونه است باز امر را
 بر خود و بعضی مستور میدارند و مشتبه مینمایند
 ای عمه عزیزه ابناء برخی از مدعیان که خویشرا
 مربی کلّ میخوانند و قطب فلك اعظم می شمارند باین
 بقعه مبارکه پناه آوردند و بقدر وسع خویش رساله

در ایمان و ایقان خود و استدلال بر امر مبارک و بطلان
 مادون مرقوم نمودند و بخط خودشان در نزد امة الله
 خدیجه سلطان موجود ولی از حرکت و روش
 و تربیت قسم بتربت مبارکه چنان مخجول و در نزد بیگانه
 و خویش چنان شرمسار و ملول میشدم که ایشان را مجبور
 برجوع نمودم حال ملاحظه فرما که چون معین از منبع
 مخلوط بطین یعنی آب از سرچشمه بگل آمیخته بود
 چگونه صفا بخشد و سبب حیات گردد "فاعتبروا یا اولی
 الالباب" آیا انصاف است که بقطره کدره از بحر حیات
 و عذب فرات محروم شد و بشراره از آفتاب جهانتاب
 محجوب گشت لا و الله لا و الله لا و الله
 ای عمّه فطنه قسم بمطاف ملاً اعلی که در فطانت
 و ادراک و عقل و هوش تو بر دیگران که مدعی قطیبت
 جهان رحمن هستند امتیاز و رجحان داری طفلی را که شما در
 آغوش مهر و محبت تربیت نموده بودید از هر جهت
 مشابهت بسائر برادرانش نداشت و مناسبت قبول نمیکرد

ای عمّه خانم گیرم که بعضی لسان عرب ندانند
و فصاحت و بلاغت نشناسند و بصحیح و سقیم کلام
در آن زبان پی نبرند از این جهت امر بر ایشان
مشتبه شود اشعار فارسی از قصائد و غزلیات و مثنوی
که در دست است کفایت است یا لله این چه حمیت
و غیرت پر مضرت است که چشمها را نابینا نموده
و گوشها را ناشنوا سبحان الله این چه سرّیست آخر
بعد از صعود حضرت اعلی روحی له الفدا تا بحال چه
آثار قدرتی و بزرگواری از ما دون حق نمودار شد
که حجاب از مشاهده شمس حقیقت گشت با وجود
آنکه حضرت اعلی روح العالمین له الفدا بنص صریح
میفرماید "ایاک ایّاک ان تحتجب بالواحد البیانیه فانه
خلق عنده" و واحد بیانی هیجده نفر حروفات حیّ
و نوزدهم خود آنحضرت است ملاحظه کنید میفرماید
بمن و حروفات من محتجب مشو و ایمان خویش را
بر اقرار و اقبال ما معلق منما و از جمله حروفات جناب

قدّوس اند که بنصّ بیان سیزده واحد مرآت در ظلّ

او هستند

ای عمّه مهربان قدری در ریاض بیانات حضرت
اعلی روح الوجود لمظلومیّة الفدا سیر و سیاحت نمائید
و بعضی از ابواب بیان را قرائت و تلاوت فرمائید
و تعمّق و تفکر کنید که در مواقع متعدّده در مراتب
و شئون و حقائق مرایا چه بیان میفرماید تا حقیقت
حال چون آفتاب واضح و مشهود گردد
یا عمّتی الی متی تستغرقی فی الرقاد و تضطجعی فی
المهاد فاستیقظی من الهجوع و التزمی الخضوع
و الخشوع تالله الحقّ انّ الشمس قد بزغت و انّ
السحاب قد فازت و انّ الاریاح قد هاجت " و انّ
الارض قد اهتزت و ربت و انبتت من کلّ زوج بهیج "
لو استمعت باذن واعیه فوالله لسمعت نقرات الناقور من
الملاّ الاعلی فی ذکر ربّک الابهی هل یغنیک الغدیر
عن بحر النمیر او یغنیک نعیب الغراب عن سفیر

العقاب او ينفعك طنين الذباب عن هدير الوراق
 او يحميك محتظر الهشيم من جنود عرمرم عظيم او
 يشفيك ويرويك السمّ النقيع و سراب البقيع عن الداء
 الشديد و العطش فى قفر بعيد لا وربك المجيد
 الذى انشأ الخلق الجديد و انعم بالبصر الحديد
 لكل عبد منيب ذى قلب سليم و خلق عظيم

ع ع

هو الله

ای یار مهربان او آرگان نامه نامی که اثر کلك
 عنبرین بود بکمال فرح مطالعه شد صد شکر که مرّده
 صحت وجود ذیجود عالی را داد سبب مسرت وجدان شد
 و باعث راحت دل و جان گشت تفصیلی از سیاحت
 این سفر ذکر فرموده بودید ان شاء الله در این جهان
 سفرهای با روح و ریحان خواهید فرمود و اما سفر
 حقیقی روحانی خوشتر و دلکشتر است چه که این سفر
 از عالم خاک بجهان پاکست و از حیّز لا بساحت

دلگشای آلاست دردمی شرق و غرب طیبی شود
و در ساعتی قدم بعرضه قدم در آید انسان حکم طائر
ساکن و ساکن طائر و جاری منجمد و منجمد جاری
یابد حقیقت جامعه انسانیّه بجمیع شئون و آثار و احکام
و اطوار و تشخّصات و تعیّنات در حیّز وجود و ظهور
تحقّق یابد ای رفیق شفیق اگر همّتی داری و فسحتی
طلبی و سیاحتی جوئی و سیر و تفرّجی خواهی اوّل
چشم از عالم و عالمیان بپوش و از مردم و آدمیان بگذر
از اوج قبول منقطع شو در کنج خمول چون این
آوارگان مأوی کن و از هر فکری و ذکری آزاد شو
و در جمیع آن منتظر شرب کأس فنا شو و مترصد
هجرت از این خراب آباد بجان عزیزت قسم
که تا از آنچه دیده و شنیده ایم نگذریم و بکلی منقطع
الی الله نشویم و از نام و ننگ چشم نپوشیم و صدور را
از هر وهم و خیالی مجرد نمائیم و در گوشه بی توشه‌ئی
بذکر خدا فارغ از ما سوی نشویم و بخود مشغول

نگردیم فسحت حقیقی نیابیم و سیاحت روحانی نکنیم
 پس تا توانی بخود مشغول شو زیرا حقیقت بشریه
 اگر چه مستغرق در ظلمات کونیّه است لکن مقتبس
 از انوار و اسرار مبدأ حقیقی و افق قدس عالم وجود است
 چون بخود مشغول شود نورانیّت تزاید نماید و همه
 انوار گردد و سرّ حقیقت علیکم بانفسکم آشکار شود
 سالهاست که بمشاهده آیات آفاقیّه چشم را روشن نمودیم
 حال خوبست چندی نیز بکشف آثار و آیات انفسیه
 مشغول شویم یعنی سرخویش گیریم و از عالم نوش
 و نیش درگذریم در زاویه فقر صرف مأوی کنیم
 و در گوشه فنای محض اعتکاف نمائیم تا این کأس بقا را
 از دست ساقی فقر و فنا ننوشیم در انجمن یاران شمعی
 نیفروزیم و در خلوتخانه دل مشعلی مشتعل نمائیم
 مثلی است مشهور ایام را چندی وقف مطرب و می نمائیم
 ما نیز چندی اوقات را محصور بتوجه و تنویر حقیقت
 خویش کنیم تا ملاحظه کنیم که از افق اعلی و ملکوت

اسمی چه فیوضاتی ظاهر و لائح گردد از بخل آوارگان
 و سخاء دیگران مرقوم فرموده بودید فقیر بینوا چه
 انفاق نماید و محتاج پیشیز چه چیز احسان کند
 توانگرانند که خوان نعمت نهند و ابواب بخشش
 بگشایند الحمد لله آنجناب بر سفره مهتا و خوان مهیا
 وارد شدید و از جمیع نعماء و الآء موجوده یافتید
 گرسنگی در کاشانه فقرا و بی برگی لانه ضعف را فراموش
 البته نمودید دیگر شکایت چرا و روایت از چه رو
 مگر آنکه بگوئیم از عالم قناعت گذشته‌اید و ابواب
 طلب مزید را گشاده‌اید و از این گذشته ما نه مرشدیم
 نه مسترشد نه مریدیم نه مراد نه مدعی علمیم و نه مدعی
 کمال آوارگانیم بی سرو سامان و بی نوایانیم بی برگ
 و مستمند و پریشان نهایت آشفته جمال دلبریم و دلداده
 کوی مهوشیم دردمند طیب الهی هستیم و مستمند
 توانگر معنوی مرغ ضعیفیم لکن گرفتار دام
 او هستیم پشه حقیریم لکن در پناه سلیمان کشور رحمانی

هستیم و از این گذشته چون بازار جوهریان گذری
 نه تجلی یاقوت رمانی بینی و نه جلوه لعل بدخشانی
 نه لؤلؤ لالا مشاهده کنی و نه درّ درّی یکتا لکن
 چون بدکه خزفیان بگذری امواج خذف بینی
 که مکشوف موج میزند و تلال شیشه بدل ملاحظه
 نمائی که برق میزند لکن صد هزار بار خذف بدانه
 گوهری برابری ننماید تفسیر سور و آیات قرآن
 مجید را خواهش فرمودید چیز مختصری مرقوم شد
 لکن چون میدان مقابلیست خوش نداشتم ارسال
 نمایم لهذا باقی گذاشتم و از این گذشته این آیات
 رنّه لاهوتیه و نغمه رحمانیه است این طیور بال
 و پر شکسته را چه توانائی که در این فضاء وسیع و اوج
 رفیع پرواز نماید مگر "لا یعلم تأویلہ الاّ اللّٰه و الراسخون
 فی العلم" را ملاحظه نفرموده‌اید این عبد خود را تشنه
 قطره‌ئی از بحر علم مشاهده مینماید و اینکه چیزی
 مرقوم شد نظر بخواهش آنجناب بود خبر پر مسرتی

شنیدم و بسیار مسرور و ممنون گشتم که اراده نموده‌اید
 که بمجمع دینی در امریکا تشریف ببرید و بسط
 حقیقت دین مبین الهی و حقیقت قرآن عظیم و علو
 منقبت تعالیم الهی را بفرمائید این عزم بسیار مقبول
 و محمود چه که اهالی آن صفحات ابداً از حقائق قرآن
 و اساس دین مبین و شریعت سیّد ولد عدنان خبری
 ندارند بعضی روایات مفتریه و اوهامات کاذبه
 شنیده‌اند و بآن اکتفا نموده‌اند بسیار خوبست
 که از اسرار مصحف کریم و حقائق تعالیم و روش
 و سلوک و اخلاق و اعمال بزرگان پیشین و قواعد و قوانین
 و اصول و فروع دین مبین اسلام با خبر شوند و نبوت
 خاصّه سیّد المرسلین ثابت و محقق گردد و فی الحقیقه
 شما اگر در این امر عظیم و خطب جسیم همّتی بفرمائید
 اجر جزیل و تأیید ربّ جلیل مقرر و محتوم است
 و چنین امری را مثل شمائی باید اقدام نماید چه
 که سائرین از عهده بر نمی‌آیند از خدا می‌طلبیم که تأیید

و توفیق عنایت فرماید و خبر و تفصیل را باوضح عبارات مفصلاً بما خبر دهید که سبب سرور و شادمانی وجدانی گردد باقی همیشه بر سریر شادمانی مستقرّ باشید والسلام مؤرخه ۱۵ ذی القعدة سنة ۱۳۱۰
هو الله

یا من امتحن عبدالبهاء هل یلیق لمثلک ان یمتحن عبداً خاضعاً خاشعاً لله لا والله ولمرکز الميثاق ان یمتحن اهل الآفاق وليس لهم ان يجعلوا عقولهم موازين الحق ویزنوا بها انوار الاشرار اما سمعت بانّ علیاً علیه السلام كان واقفا علی شفا جرف هار مرتفع فخاطبه رجل من اهل الاوهام وقال یا اباالحسن هل تؤمن بصون الله و عونه و حفظه و کلاتته فقال نعم هذا حقّ بمثل ما انتم تنطقون فقال الغافل عن ذکر الله یا علی اذا فارم بنفسک من الموقع الرفیع الی اسفل الحضيض حتی أومن أنّک مطمئنّ النفس بحفظ الله و حراسته فقال علی علیه السلام فی الجواب لیس لی ان امتحن الله بل لله

ان يمتحننى و هذا ذنب لا يغفر منى اذا فانتبه يا ايها
الخائض فى غمار الامتحان من قوله عليه السلام وانت
تمتحن غيرك من لا تحيط به علماً ثم اعلم بان التثليث
عين الترييع والترييع عين التثليث وهذا يعرفه من يعلم
لحن القول و يطّلع بالاسرار المرموزة فى سطور الكائنات
والرسائل المنزلة من القلم الاعلى و تنكشف عن قريب
لك ما سألت عنه انكشافاً كسطوع الشمس فى كبد
السماء و تنقلب الامور و تقول سبحان مضحك النفوس
من بعد مبكهاها و محيى العظم الريميم بعد بليها سبحان
ميسر المعسور و الشارح للصدور عند تغرغر النفوس
و حشرجة النفوس سبحان من اضاء الظلام الديجور
بالنور الساطع من افق رحمة الربّ الغيور سبحان من
رفع الوضيع و وضع الرفيع و اطمس النجوم و جعلها
رجوماً لاهل الفجور و البهاء عليك اذا فافهم هذه
الاشارات المصرحة للعبارات و اطمئن بذكر ربك
فى كلّ الاحوال و لا تمتحن احداً من بعد هذا فانّ

الامتحان سنن الرحمن فليس للانسان الا الاذعان

بما نزل في القرآن و لنبلوتكم بشى من

الخوف و الجوع و نقص من

الاموال و الانفس و الثمرات

و البهاء عليك

ع ع

هو الله

الحمد لله الذى انشأ سدره السيناء و غرسها فى بحبوحة

الفردوس الاعلى فنشئت و نمت و فرعت و اورقت

و ازهرت و اثمرت و طالت و امتدت فى الآفاق و اهترت

لها السبع الطباق فىا ايها الفروع تمسكوا بالدوحة

الكريمة و تشبثوا بذيل الاصل و الارومة القديمة

و شمروا عن ساعد الجد فى خدمة السدره القويمة لعمر

الله انى لمضطرب القلب و مضطرم الفؤاد و منسجم الدمع

تذرف منى العبرات و تتصاعد منى الزفرات و تشتد عليّ

الحسرات خوفاً من عواقب الفتور حذراً من عقوبات

القصور وانحلال عقد الخريفة الغراء وانتشار اللثالى
النوراء عند ذلك يظلم وجه السماء وتستولى الظلمة الدهماء
على الخضراء والغبراء ربّ احفظ سدرة رحمانيتك
عن عواصف الخلاف و صن دوحه صمدانيتك عن
قواصف الشقاق واجمع شمل احبتك فى ظلّ
كلمة وحدانيتك و لمّ شعث عبيدك فى فىء
شجرة فردانيتك واجعل الافنان آيات
قدس سبوحيتك ورايات عزّ قدوسيتك
انك انت الكريم العزيز الوهاب

ع ع

هو الله

ايها الفرع الكريم من سدرة السينا قد قضت
السنون والشهور بل مضت الاحقاب والدهور ولم
يرد بريد السرور مصحوباً بتحريم من ذلك الحبيب
الشكور هل الاقلام جفت ام الصحف طويت
ام الايدي أخرت بعد ما قدمت ام النجوم انتشرت كلاً

انّ الارض زلزلت وانّ السماء اقلعت و الامتحانات
 اشتدت و افتتاحات سنة الشداد تعاقبت و الجبال نسفت
 و الزوابع اقمعت و الاشجار انقعدت و انك انت ايها
 الفرع الكريم ثبتت القدم على هذا الصراط المستقيم
 و اسلك فى هذا المنهج القويم و تتبع فى السفر القديم
 اللوح المحفوظ و الرق المنشور كتاب الاقدس و الصحف
 المقدس تالله الحق انه لصرط السوى و السبيل المستوى
 ثم انظر الى شرح آياته التى شرحها يد العظمة و الاقتدار
 فى كتاب عهد الله العزيز الجبار من دون حجاب
 و ستار لعمر ك قد تركوا المنصوص و هدموا البنيان
 المرصوص و تمسكوا بالشبهات و اهلوا الآيات
 المحكمات و احتجبوا بالاوهام و غفلوا عن العزيز العلام
 فسوف تراهم فى كرب عظيم. اى فرع كريم وقت
 آنست كه چون سيف شاهر گردى و شهاب ثاقب
 چون علم مبین از نسیم یمن مهّب عنایت بحرکت آئی
 وقت سکوت نیست و زمان سکون نه فرصت

از دست مده و ماهی از شست منه نار موقده شو
 و نیران مؤصده ناطق باش تا نخل باسق گردی و رطب
 فائق ببار آوری بجهت امروز خلق شدی تا شمع شب
 افروز گردی و شعله پرده سوز پرده اوهام انام بدر
 و آفت انعام باش باسم اعظم کورها را بینا کن و کرها را
 شنوا و مرده ها را احیا ایام در گذر است و ملکوت
 مستمر ما بنده آستانیم و دربان و پاسبان بیدار باید بود
 هشیار باید زیست تو در حق من دعا کن تا از هر
 بندی رها گردم و بخدمت عتبه علیا موفق و بجان فشانی
 مؤید سر بر قدم خجالت دارم و از خود شکایت
 خواهم باری تو فرزانه باش و از هر قیدی آزاده
 بخدمت بر خیز و بذیل هدی در آویز مستانه بگو
 مردانه بکوش اللهم یا مفرع الدوحة الرحمانیة بالافنان
 فی سدره الانسان هذا فرع کریم من شجرة الاثبات
 اجعله آیه من الآیات و اثبت قدمیه علی الصراط
 و اشدد ازره علی خدمتک و قو ظهره فی عبادتک

وافتح عليه ابواب معرفتك واسخ عليه نعمتك
واكمل عليه عنايتك واحفظه بعونك وصونك وحمایتك
ای ربّ ربّ فروعہ بفيض غمام موهبتك
واثمر افنانه باثمار رحمتك واحفظ سلالتہ
فی كهف صیانتك انك انت الحافظ
الواقی الكافی المقتدر القدير

ع
ع
هو الله

الهی الھی هؤلاء عباد توجّهوا الی ملکوت
رحمائیّتك وتعلّقوا باهداب رداء فردائیّتك واخلصوا
وجوههم بجمالک وآمنوا بطلعة وحدائیّتك وكلمة ربّائیّتك
النقطة الأولى والعلیّی الاعلیّ الذی بشر من فی الارض
والسماة بظهورک الاعظم شمس حقیقتك النوراء واشتعلوا
بالنار الموقدة فی سدرة السیناء وسمعوا النداء المرتفع
فی البقعة المباركة وادی طوی من جمالک الابهی
وتمسّکوا بالعروة الوثقی الآیة الكبرى میثاقک العظیم

الذی يتموّج اعلامه على الصرح المشيد فى هذه الفتنة
العظمى اى ربّ ايدهم بشديد القوى وانصرهم بجنود
مجنّدة فى الملاء الاعلى وانزل عليهم ملائكة التأييد
تترى واشدد ازورهم بقوة عهدك يا ذا العطاء وثبت
اقدامهم وقوّ ظهورهم بتأييدك يا ربّ السموات العلى
انك انت المقتدر على ما تشاء وانك لعلّى كلّ شىّ قددير
اى دوستان الهى وياران معنوى شمع روشن است
ودلبر ميثاق شاهد هر انجمن صبح منير عهد طالع است
وشعاع آفتاب پيمان ساطع نداء ملاء اعلى بلند است
وسروش ملكوت ابهى همدم هر مستمند همّتى نمائيد
ونصر الهى طلبيد ونصيب موفور بجوئيد واسب آمال
در ميدان اقبال بتازيد موائد آسمانى است و مواهب
رحمانى فيض جاودانى است وجود آسمانى جمال ابهى
از ملكوت غيب ناصر ثابتين است و ظهير مخلصين و مجير
راسخين و معين موقنين و أنّه يناديكم من ملكوت
غيب العماء ثبتوا اقدامكم يا احبّاء الله سوف ترون

هو الله

ای احبّای الهی خبر پر مسرت اتحاد و اتفاق احبّاء
 در اسکندریّه رسید چه خبر خوشی بود که سبب روح
 و ریحان عبدالبهاء گشت قسم بجمال قدم روحی لاحبّائه
 المتّحدین فداء که فرح و سروری از برای عبدالبهاء جز
 بشارات اتحاد و اتفاق احبّاء نه زیرا اسّ اساس امر الله
 وحدت و یگانگی و محبت است که باید چنان قلوب
 و ارواح و انفس احبّاء الله را احاطه کند که کلّ عبارت
 از يك هيكل رحمانی شوند و هریکی جزئی از اجزاء
 و عضوی از اعضاء لهذا باید و شاید و سزاوار چنین است
 که هر يك خود را قربان یکدیگر نمایند و فدائی
 همدیگر شوند اگر احبّاء باین مقام بلند اعلیٰ رسند
 آنوقت جنّت ابھی در قطب امکان خیمه و خرگاه زند
 و کوه و دشت و صحرا ریاض ملاً اعلیٰ شود آه و شوقی

لتلك الموهبة العظمى و ظماء قلبي لذلك الماء العذب
 الفرات. ای احبای الهی قدری تأمل و تفکر در عنایات
 جمال مبارك نمائید که آن ذات مقدّس تحمّل صد هزار
 محن و آلام فرمود و ایام مبارکش جمیع بصدّماّت
 شدیده گذشت تا آنکه نفوسی مبعوث شوند
 که در ظلّ کلمة الله المطاعه آیات توحید گردند و بیّنات
 تفرید مظاهر محبّت گردند و مطالع انوار الفت
 از بیگانگی بگذرند و بیگانگی حقائق و نفوس نورانیّه
 پی برند علم اتّحاد بر افرازند و خیمه اتّفاق بلند کنند
 جام صهبای وحدت اصلیه در دست گیرند و در انجمن
 توحید رقص کنان جنود اختلاف را شکست دهند
 ای احبای الهی آیا از اختلاف در هیچ عهدی ثمری
 اثری بار و بری لا و الله همیشه اختلاف ریشه کائنات را
 بر انداخت و ائتلاف مطموره امکان را معموره
 لا مکان نمود قوّت جامعه محیط بر قوای قامعه بوده
 و وحدت قلوب کاشف کروب پس شب و روز

تضرّع و ابتهاج نمائید و از حضرت ذوالجلال طلب
صفای قلوب و وفای نفوس کنید اگر یکی از احبّاً
قصوری نمود عفو ربّ غفور را بخاطر آرید
و مخالفت نفس شرور نمائید زیرا نفس
در غایت غرور است اعاذنا الله و ایاکم
من هذا المغرور زمام از دست گیرد
و در میدان طغیان جولان کند
چاره جز تضرّع و ابتهاج نیست
و دوائی جز عجز و نیاز نه
"انّ النفس لامّارة بالسوء
الا ما رحم ربّی"
و علیکم البهاء)

ع ع

هو الله

الحمد لله الذی کشف الظلام و محی الغمام و کشف
الحجاب و ازال النقاب فلاح انواره و شاعت آثاره

وظهرت اسراره وفاضت سحائبه فحملت ارض
الوجود بفيضه وسيبه وطيب صيبه واهتزت وربت
وانبتت رياحين العرفان وسنابل خضر الايقان
وتعطرت الآفاق بنفحات قدسه العابقة على الجهات
والتحية والبهاء والثناء والصلاة على الحقائق الرحمانية
والشقائق الربانية التي نمت ونبتت من ذلك الفيض
العظيم والسيل الذي انحدر كالبحر المتلاطم المتدافق
بالموج الكريم والتيار المرتفع الى الاوج الرفيع
الهي الهى لك الحمد بما اوقدت نار محبتك الربانية فى
قطب الامكان فى الشجرة المباركة التى لا شرقية ولا
غربية وتسعرت وتلظت وتهيبت حتى بلغ لهيها الى
الملا الاعلى وبذلك اقتبسوا الحقائق النورانية من نار
الهدى وقالوا "اننا آنسنا من جانب الطور ناراً"
الهي الهى زد كل يوم فى لهيها واجيها حتى يحرك
الاكوان زفيرها اى رب اصرم نار محبتك فى
القلوب وانفخ روح معرفتك فى النفوس وشرح

بآیات توحیدك الصدور و احیی من فی القبور و نبّه
اصحاب الغرور و عمّم السرور و الجبور و انزل الماء
الظهور و ادر كآسا مزاجها كافور فی محفل التجلی
و الظهور انك انت المعطى البازل الغفور و انك انت
الرحمن الرحیم.

ای احبای الهی جام صهباء رحمانی سرشار است و بزم
میثاق الهی پر انوار صبح موهبت میدمد و نسیم عنایت
میوزد و مژده الطاف از ملكوت غیب میرسد بهار
روحانی خیمه در قطب گلشن زده و باد صبا از سبای رحمانی
مشام روحانیان را معطر نموده بلبل معانی آغاز غزل خوانی
کرده و غنچه‌های معنوی در نهایت طراوت
و لطافت شکفته مرغان چمن مطرب انجمن گشته
و بابدع الحان و احسن انغام باهنگ ملاً اعلی بانگ
یا طوبی و یا بشری بلند کرده و صلاهی سرخوشی
بر باده نوشان جنّت ابهی زده با این فصاحت بیان
و بلاغت تبیان بر شاخسار رحمانیت گلبانگ تقدیس

میزند تا افسرده گان بادیه غفلت و پژمرده گان
 وادی فترت بجوش و حرکت آیند و در جشن عیش
 و عشرت حضرت احدیت حاضر شوند الحمد لله
 آوازه امر الله شرق و غرب را احاطه نموده و صیت
 عظمت جمال ابهی جنوب و شمال را بحرکت آورده
 آهنگ تقدیس است که از اقلیم امریک بلند است
 و نعره یا بهاء الابهی است که از دور و نزدیک متواصل بملاً
 اعلی شرق منور است غرب معطر است جهان
 معبر است نفحات بقعه مبارکه مشک اذفر است
 عنقریب ملاحظه مینمائید که اقلیم تاریک روشن گشته
 و کشور اروپ و افریک گلبن و گلشن شده ولی
 چون آغاز طلوع این مهرتابان از افق ایران بود و از آن
 خاور بباختر اشراق فرمود آرزوی دل و جان
 چنان است که شعله آتش عشق در آن خطه و دیار شدیدتر
 باشد و نورانیت امر مبارک پدیدتر و لوله امر الله
 غلغله در ارکان آن کشور اندازد و روحانیت کلمه الله

چنان جلوه نماید که آن اقلیم مرکز صلح و صلاح
 گردد و راستی و آشتی و مهر و وفاء یعنی ایران
 سبب حیات جاودان جهانیان گردد و علم صلح
 عمومی و امان و روحانیت محضه در قطب امکان برافرازد
 ای احبای الهی الحمد لله امر الهی در دوره بهائی
 روحانیت محضه است تعلق بعالم جسمانی ندارد
 نه جنگ و جدال است و نه ننگ و وبال نه نزاع با امم است
 و نه پرخاش با قبائل و ملل جیشش محبت الله است
 و عیشش صهبای معرفت الله جنگش بیان حقیقت است
 و جهادش با نفس اماره بد طینت مظلومیت کبری
 غالبیت است و محویت و فنا عزت ابدیه باری
 روحانیت اندر روحانیت است تا توانید خاطر موری
 نیازارید چه جای انسان و تا ممکن سر ماری مکوبید
 تا چه رسد بمردمان همت بر آن بگمارید که سبب حیات
 و بقا و سرور و فرح و راحت و آسایش جهانیان گردید
 خواه آشنا و خواه بیگانه خواه مخالف و خواه موافق

نظر بپاکی گهر و یا ناپاکی بشر ننمائید بلکه نظر
 برحمت عامه خداوند اکبر فرمائید که پرتو عنایتش
 جهان و جهانیان را احاطه نموده و فیض نعمتش عارفان
 و جاهلان را مستغرق فرموده بیگانه مانند آشنای یگانه
 برخوان انعامش حاضر و منکر و مدبر مانند مقبل
 از دریای الطافش مغترف احبای الهی باید مظاهر
 رحمت عامه باشند و مطالع فیض خواص مانند آفتاب
 برگلشن و گلخن هر دو بتابند و بمثابه ابر نیسان برگل
 و خار هر دو ببارند جز مهر و وفا نجویند و طریق جفا
 نپویند و غیر از راز صلح و صفا نگویند این است
 صفت راستان و این است نشانه بنده آستان. جمال
 ابھی روحی لاجبائہ الفداء تحمّل مصائب کبری فرمود
 و بلا یای بی منتهی دمی نیاسود و نفسی براحت بر نیآورد
 آواره کوه و هامون گشت و سرگون قلاع و سجون شد
 حصیر ذلت کبری را سریر عزت ابدیه شمرد و زنجیر
 و اغلال را طوق عزت و استقلال یافت شب و روز

در تحت تهدید شمشیر بود و حاضر صعود بر صلیب
 تا این جهان را روحانیت بخشد و بسنوحات رحمانیت
 بیاراید و جهان بیاساید نزاع و جدال از میان برخیزد
 و سیف و سنان بدل بروح و ریحان گردد و جنگ
 و عدوان منقلب بمحبت و امان یعنی میدان جیش
 و طیش مبدل بعشرت و عیش گردد و ساحت رزم
 خونریز بزم مشکبیز شود جنگ ننگ گردد و حرب
 و ضرب بمثابه جرب منفور قبائل و امم شود صلح
 عمومی در قطب عالم خیمه بر افرازد و بنیاد حرب و قتال
 از بن بر اندازد پس باید احبای الهی این درخت
 امید را از جویبار همت آبیاری کنند و بنشو و نمایش
 پردازند در هر اقلیم که مقیمند با قلب سلیم یار و ندیم
 قریب و بعید گردند و با خلق و خوئی چون بهشت برین
 ترویج دین و آئین رحمانی نمایند ابد آزرده نگردند
 افسرده نشوند پژمرده ننشینند آنچه جفا بیشتر بینند
 وفا بیشتر نمایند و هر چه بلا و عذاب زیادتر کشند جام

عطا بیشتر بخشند این است روح هیکل عالم و این است
 نور تابنده در قلب عالم و ما عدای این لا ینبغی لعبودیة
 عتبه ربّ العالمین. ای احبّای الهی آفتاب حقیقت
 از افق غیب تابنده و درخشنده فرصت غنیمت
 شمیرید مانند سروروان در این جویبار نشو و نما نمائید
 و سر برافرازید

"تمتّع من شمیم عرار نجد فما بعد العشیة من عرار"
 الحمد لله اعلى حضرت شهریارى حلیم و سلیم
 و بردبار است و مهربان و غمخوار داد پرور است و عدالت
 گستر بشکرانه این نعمت و کمال صدق و استقامت
 بدعای بقای دیهیم تاجدارى و دوام سریر شهریارى
 بپردازید و در ماموریت و آبادی و مدنیت و تحصیل
 معرفت و تزئید تجارت و ترقی زراعت و تحسین صناعت
 و ترقیات عصریه از هر قبیل کوشش نمائید ایران بعون
 و عنایت حضرت یزدان در ظلّ سلطنت این جهاندار
 ان شاء الله دار الامان گردد و مرکز ترقی بی پایان.

ای احبای الهی المنه لله که علم مبین عهد و پیمان
 آناً فاناً بلندتر گشته و درفش غل و غش معکوس
 و منکوس گشته چنان زلزله بر ارکان ظلوم و جهول
 افتاده که مانند قبر مطمور شده و مانند خفّاش کور
 در زاویه گور خزیده و از آن سوراخ گاه گاهی بمتابه
 وحوش فریادی بر آرند سبحان الله ظلمت چگونه
 مقاومت نور منیر نماید و حبال سحر چگونه متانت
 ثعبان مبین بنماید "و اذا هی تلقف ما هم یؤفکون"
 افسوس که خود را بافسانه افسون نمودند و بهوسی
 بی نفس کردند عزّت ابدیه را فدای نخوت بشریه
 نمودند و بزرگواری دو جهان را قربان نفس اماره نمودند
 هذا ما اخبرناکم به فسوف ترون المجانین فی خسران
 مبین. ربّ ورجائی اید احبائك علی الثبوت علی
 میثاقک العظیم والاستقامة فی امرک المبین والعمل
 بما امرتهم فی کتابک المنیر حتی یكونوا اعلام الهدی
 و سرج الملاء الاعلی وینابیع الحکمة الکبری و نجوم

الهدى فى افق العلى أنك انت القويّ المقتدر القدير

ع ع

هو الله

يا من ترشح اناء قلبه بماء محبة الله و تنور زجاج فؤاده
بانوار معرفة الله ائى تلوت كتابك و رتلت آيات شوقك
الى الله و التذ مسمعى بذلك الخطاب و قرّت عينى
بمطالعة الكتاب فلما امعنت النظر فى معانيه وجدتها
فزعاً و جزعاً من فرقة جناب الاستاذ و الحال لو اطلعت
على حكمة اغترابه لطفحت قلبك بملاً السرور من هذا
السفر المشكور لانّ فيه خدمة لامر الله و نشرأ
للفحات فى اقاليم شاسعة الارحاء عظيمة الاهمية فى
مستقبل الزمان و ائى اؤكد لك بانّ هذا الفراق موقت
محدود و سيرجع اليكم ببشارة و سرور يلوح نوره فى
الوجوه و ينشرح به كلّ عبد متوجه الى ملكوت
الوجود و عليك التحية و الثناء

ع ع

اللهم يا موئلي و مهربي و مقصدي و منائي تراني يا الهى
 مستغرقاً فى غمار البلايا و متعمّقا فى بحار الرزايا و يمرّ
 منها على العمق المتلاطم و يموّج منها على القلزم الخضمّ
 المتفاقم و انّ السهام مفوّقة و اللسنة مصوّبة و السيوف
 مسلولة و الهجوم من كلّ الجهات القاصية و الدانية
 و اتى فريد و حيد جريح صريع عليل ذليل بين ملل
 ساطية و امم عاتية و مع ذلك تقدّر على مصائب قاصمة
 للظهور و غالبية على ظلام الديجور شاققة للجيوب قاطعة
 للقلوب منها مصيبة عبدك الذى انشأته فى مهد عنايتك
 و ارضعته من ثدى رحمتك و ربّيته فى حجر موهبتك
 و ارشدته فى حصن هدايتك حتّى اجتذبتة بنفحاتك الى
 مدينتك و شرفته بلقائك و اسمعته خطابك و حملته كتابك
 و ارسلته الى الديار بنفحات الآثار و الواح الاسرار
 و جعلته بريداً لكلامك المجيد و وسيطاً لا يصال كتابك
 الكريم فشمّريا الهى عن اذيال الجهد البليغ و لم يأل

جهداً بالسعى فى المهابة والسباب ولم يقصر بالوجد فى
البوادي والضواحي والبرارى حتى اوصل زبرك
وصحائفك الى احبائك والقى قميص الواحك على اعين
اصفيائك فارتد بصيراً كل عين ابيضت من البكاء فى
فراقك وتعطر كل شم استعد لاستشمام نفحات قدسك
وتتابعت يا الهى منه هذه الخدمات الباهرة فى مدينتك
الزاهرة وهو حامل لالواح تبشيرك وقاصد لاقاليم
تعليمك الى ان هاجرت بقدرك وقضائك الى ارض
السرّ مقرّ نشر نفحاتك واعلاء كلمتك وظهور برهانك
وهو اول من حمل صحفك الى سائر الجهات ونشر
يا الهى تلك النفحات وشرح قلوب احبائك بالبشارات
ولما ارسلوك يا محبوبى المترفون الى هذا السجن المحتوم
وقطعوا عنك النبا الى الذين احترقوا بنار الحرمان فى
سائر الاقاليم القاصية الثغور قصدك ذلك القاصد
الغيور ولم تاخذه لومة الجمهور يا ربى الغيور فدخل
سجنك الاعظم وورد عليك بقلب خافق وفؤاد مضطرم

و دمع منسجم و صبر منصرم و تشرف يا محبوبى بالمشول
و حظى بالحضور و اكتحل بترية عتبتك الطاهرة
الزكية فى عين قريحة منهمرة الدموع ثم ارسلته الى
احبائك الذين قرحت اعينهم من البكاء فى فراقك
و احترقت قلوبهم بنار الجوى فى هجرانك و تفتت
اكبادهم من نيران الاسى مستعري الاحشاء و حملته
الالواح المرسولة الى الاحباء فى اقاصى الارحاء
اي رب طوى البيداء و قطع الصحراء و تجاوز الجبال
و البحار و الهضاب و بلغ رسائلك و فرح قلوب احبتك
و شرح صدور صفوتك و جعلهم ناطقين بذكره فى عتبتك
و متشفعين فى حضرتك و توالى يا الهى منه هذه المساعى
الجليله و تتابعت منه هذه الخدمات العظيمة و توفق
بالقبول و المشول و الاصغاء و الخطاب و صدور الالواح
و حصول الفوز العظيم فى كل صباح و مساء اي رب
نور وجهه فى الملاء الاعلى و عطر مشامه بنفحات
القدس فى جبروتك الاسمى و ادخله فى ملكوتك

الابهى وشرفه باللقاء واسكنه فى جوار رحمتك الكبرى
وانله الموهبة العظمى وظلل عليه السدرة المنتهى واسقه
من كأس التسليم فى الحديقة الغلباء والبسه
حلل الغفران والاحسان فى الرياض العليا
اتك انت الكريم واتك انت

الرحمن الرحيم

ع ع

هو الله

يا احباء الرحمن وامناء الاسرار لعمر الحق ان قلزم
الميثاق قد هاج وماج وطمطم العهد تلاطم وتفاقم
بأمواج كالجبال وقذف الاجسام الميتة والاصداف الخالية
الخواوية الى سواحل الهاوية والدمار وساء مثنوى اهل
الغرور والاستكبار فهؤلاء الاجسام الميتة والاجساد
البالية والعظام الرميمة والاصداف الخاسئة الخاسرة
اجتمعت والتثمت وتمنت منع بحر الميثاق عن الامواج
وتسكين طمطم الاكرم من الهياج بعد ما ارتعدت

الآفاق من دويّ الزمان الّذي طنطن في آذان

الملاّ الاعلى فسبحان ربّي الابهى

والبهاء عليكم يا اهل الميثاق

ع ع

هو الله

الهي الهي كيف يدلع لساني وكيف يتحرّك بناني
وان احزاني تموج موج القلزم الاعظم ويتلاطم كالمحيط
الزاهر المتفاهم واشتدّت عليّ الامور وضافت البسيطة
عليّ كأنها بئر ظلماء ليس لها قرار مقدور وانّي اتجرّع
فيها كؤوس البلاء في كلّ آن وزمان واحترق بنيران
الباساء والضراء في كلّ وقت و اوان منها يا الهي هذه
الكأس الحنظل التي سقيتها في هذه الايام من يد
قضائك المحتوم وقدرك المقدور حيث دعيت عبدك
سليمان العرفان الي ملكوتك فاجاب ورفعته اليك
يا ربّ الارباب واجرته في جوارك وادركته من
الاحتراق في فراقك وتركنتني غائصا في بحور الحرمان

عن وصالك وتائها في تيه الهجران عن لقائك اى رب
 هذا عبدك الذى آمن بك و بآياتك واستشرق من
 انوارك واكتشف من اسرارك وآمن بجمالك الاعلى
 واستظلّ فى ظلّ سدرتك المنتهى وشرب كأساً دهاقاً
 من يد ساقى العطاء الى ان انجذب بنفحات ملكوتك
 الابهى واسرع الى مشهد اللقاء وحضر بين يديك خاضعاً
 خاشعاً متصدّعاً مشتعلّاً منجذباً فائزاً بالاصغاء وسمع
 الخطاب و نطق بالصواب وتولّه من نور الانجذاب
 و ذاق شهد الوصال و ثمل من صهباء مشاهدة الجمال
 فى سرادق الجلال وتوجّه الى العدو القصى جنوب
 الغبراء ونادى باسمك ونطق بشنائك ودعا الى امرك
 و بين برهانك و اشهر آثارك وكشف اسرارك و هدى
 جمّاً الى معين عذب عنايتك و ادخلهم فى خباء هدايتك
 و نور ابصارهم بانوار موهبتك و صفى قلوبهم بظهور
 الطافك فرجع الى مقرّ اشراقك و عاد الى مطلع
 انوارك و مكث فى ظلّ قبّتك النوراء طائفاً حول

مطاف ملأك الاعلى مقبلاً تراب عتبتك العلياء ساجداً
 لتربة البقعة المباركة البيضاء الى ان ارتجى الى جوار
 عفوك و غفرانك و دخل على نزلك بجودك و احسانك
 اى رب ادخله فى خباء مجدك و حديقة قدسك و رياض
 رضاك و ارزقه لقائك و اسكنه فى جوارك و ادر
 عليه كؤوس الطافك و ادم عليه موائد مواهبك
 و اجعله نوراً فى الافق المبين و اعل درجته
 فى العليين انك انت الكريم الرحيم

ع ع

هو الله

قد اشرق الآفاق من انوار نير الاشراق طوبى للفائزين
 قد ارتفع النداء من الشجرة المباركة فى طور سينا
 طوبى للسامعين قد تعطرت الارحاء من نفحات فى
 البقعة البيضاء طوبى للمستنشقين قد تجلى نور التوحيد
 فى هيكل التفريد طوبى للمستشرقين قد كشف
 الغطاء عن وجه البهاء طوبى للمنجذبين قد دارت

كأس العطاء الطافحة بصهباء الوفاء طوبى للشاريين
 قد تجلّل ملكوت الابهى وهلّل الملاء الاعلى طوبى
 للفائزين قد فاض سحاب الكرم بالفيض الاعظم
 انّ هذا لفيض عظيم قد تنوّرت القلوب من انوار
 وجه المحبوب انّ هذا لنور مبين قد تردّى
 عبدالبهاء برداء العبوديّة لاحبّاء البهاء
 وانّ هذا لفوز عظيم

(ع ع)

هو الله

ای پروردگار این دوستان را در بوستان عنایت
 و گلستان موهبت در کنار جویبار احدیت سروهای
 پر نضارت و طراوت فرما و این اختران نورانی را
 در خاور رحمانی روشن و درخشان نما و این تشنگان
 بادیه هجران را بر بحر بی پایان وارد کن و این
 گمگشتگان صحرای اشتیاق را بوثق نور آفاق در آر
 تا در ظلّ کلمه توحید بتمجید تو مشغول گردند و در

انجمن امکان سرمست جام توشوند و در بزم الست
هریک قدحی بدست گیرد و رقص کنان و پاکوبان
در وجد و سرور آید و در شوق و شور نغمه آغاز کند
که محیر عقول و شعور گردد ای یار مهربان ای پاک
یزدان عنایتی نما موهبتی عطا فرما احسانی کن
تأییدی ده توفیقی بخش تا بآنچه رضای مبارک است
موفق گردیم و مؤید شویم توئی مقتدر و توانا
و مؤید و دانا. ای متشبث بذیل عنایت شکر کن
حضرت قیوم را که در فجر هدی بنور موهبت کبری
فائز گشتی و استفاضه از کوکب درّی نقطه اولی
نمودی و استضاءه از انوار مقدّسه شمس حقیقت اسم
اعظم کردی حال از الطاف و عنایت حضرت احدیت
میطلبیم که بقوتی موفق گردی که هزار منزل میثاق را
بنفحات ثبوت راسخ گردانی و چنان در بزم عهد
جلوه کنی که چون شمع پرتوافشانی جمیع دوستان را
فرداً فرداً تکبیر ابدع ابهی ابلاغ نمائید شب و روز

الهي ترى توحدى وتحزنى وتحرقى وتلهفى وتنهدى
فى هذه البيداء من حرمانى عن المشاهدة واللقاء
وهجرانى عبتك العليا وحديقتك الغناء وغيل شوقى
وعظيم توقى الى الصعود الى جوار رحمتك الكبرى
وتضمن الغبراء جسدى تحت اطباقها متذلاً لعظمتك
العظمى وتسمع نياحى وصياحى وصريخى فى هذا الفضاء
مبتهاً اليك ومتضرعاً بباب رحمتك التى سبقت الاشياء
اي رب ترى مدامعى تجرى كفيض السحاب وتلهب
نيران حرمانى كلظى نار مؤصدة فى منابة شجرة الغضا
والقلب يشكو الجوى ويحن الى ملكوتك الابهى
اي رب ارزقنى كأس الردى بعد ما اذقتنى سم النوى
بعزتك انها اشهى واحلى وليس لى من مناص من البلاء
والآس الا الوفود بباب رحمتك يا رب الآخرة والأولى
اي رب ان قدرت على البعاد عن تلك الروضة المقدسة

مطاف المألى الاعلى لا تحرمنى عن نفحاتها المعطرة للآفاق
وفوحاتها المنتشرة فى سبع طباق اى ربّ ارحم اسقامى
وتسهدى واحزانى وتوقدى بنار حرمانى وتوحدى
فى هجرانى وآنسى فى وحشتى وارحنى من دهشتى
واجرنى من عذابى وانقذنى من عقابى فوعزتك ليس
لى شفاء لعلتى ولا رواء لغلتى الا الهلاك فى مفاوز
الفراق متلهبا بنار الاشتياق يا محبوب الآفاق ادركنى
بفضلك وجودك ونجنى برحمتك وهون عليّ
المشكلات وخلصنى من المعضلات واشوقى
للوفات وواظمأى للتجرّع كأس الممات فانّ
العظم يا الهى قد وهن والجسم انضنى
من عظم المحن والبلايا تتابعت
فى السرّ والعلن انك
انت المقتدر الكريم

ای سرگشته دشت و صحراء محبت الله اگر چه
تبریز تب خیز بود و اردبیل از باده بلایا و محن جامی لبریز
آذربایجان زنجیر و زندان بود و قزوین و زنجان اسیری
در دست عوانان سیه جان الحمد لله چون بطهران رسیدید
از ظلم و عدوان رهیدید و در دار الامان منزل و ماوی
گزیدید در پناه شخص خطیری مسکن نمودید
و در مهمان خانه امیری وطن کردید که ملجأ فقر است
و پناه ضعف حصن حصین خائفانست و کهف متین
مضطربان فریادرس مظلومان است و حامی مطلق
ستمدیدگان از نسائم گلشن عرفان مشامی معطر دارد
و از مشاهده آیات باهرات جلیل اکبر بصری منور
در ساحت نیر اعظم حقیقت ذکرش مذکور بود
و بعدالت و انصاف و مروّت موصوف
آمدیم ای شاه اینجا ما قنق ای تو مهماندار سکان افق
از خلق و خوی و احوال دلجوی و گشایش روی آن

حضرت تلافی چوب و چماق و ضرب و شتم و جرح
 اهل نفاق شد زبان بشکرانه گشا و در گلستان
 محامد و نعوت الهیّه چون طیور حدائق ملکوت آغاز
 نغمه و ترانه نما در جمیع اعصار و قرون علماء سوء
 موجود و منشاء فساد و طغیان اهل عناد بودند این است
 که در قرآن میفرماید "واضله الله على علم" و در آیه
 ثانیه میفرماید "فرحوا بما عندهم من العلم" و در حدیث
 میفرماید "فقهاء ذلك الزمان شرّ فقهاء تحت ظلّ
 السماء منهم ظهرت الفتنة واليهم تعود"

شیخ بهائی میگوید

علم نبود غیر علم عاشقی ما بقی تلبیس ابلیس شقی
 ملای رومی گفته

ورنه این زاغان دغل افروختند بانگ بازان سپید آموختند
 بانگ هدهد گریاموزد قطا راز هدهد گو و پیغام سبا

باری آنچه در اردبیل ضرب چوب و چماق بود در اینجا
 پرند و پرنیان کوشک و اطاق در آنجا هر دمی زخم شدید
 و در اینجا در هر نفس مرهمی جدید در آنجا مشقت
 و زحمت بی پایان در اینجا مرّوت و مرحمت بیکران
 در آنجا زحمت اغلال و زنجیر در اینجا حلاوت شهید
 و شکر و شیر در آنجا سبّ و دشنام و در اینجا نقل
 و بادام فردوسی میگوید
 اگر بگذری سوی انگشت گر از او جز سیاهی نبینی اثر
 بعبر فروشان اگر بگذری شود جامه تو همه عنبری
 خوب سیاحت و سیر است گاهی مهمان در مدارس
 و دادرسی نیافتی و گاهی گوشه نشین صومعه و خانقاهی
 و پناهی نجستی گاهی چون صهبای در خمخانه مستوری
 پرده نشینی و گاهی چون گل سوری رسوای کوی و بازاری
 و با یار و اغیار هم نشینی گاهی در ظلمت کده زندان قرین
 مجرمینی و گاهی در بارگاه عنایت و خوابگاه راحت سر بیالین
 پرنیان هند و چین دمی اسیر سلاسل و زنجیری و زمانی

امیرکشور آسایش و راحت و نعمت بی نظیری دیگر
 تماشا و سیری در این عالم فانی اعظم از این نه این سیر
 اجسامست از خدا میطلبیم که سیر روحانی میسر گردد
 و بتفرجگاه الهی پی بری در این وقت زندان حکم ایوان
 یابد و زحمت زنجیر و حدت شمشیر حلاوت شهد
 روضه رضوان بخشد اسیری امیری گردد و مردگی
 زندگی شود زخم مرهم شود و زهر داروی اعظم
 گردد ذلت عزت سرمدیه شود و زحمت رحمت
 ابدیه گردد و سالک گهی چون خلیل در آتش چهره
 بر افروزد و گهی چون یحیی خون خویش سیل سازد
 گهی چون یوسف چاه و زندان جوید و گهی چون
 آفتاب حقیقت فلک شهادت حسین مظلوم روح الوجود
 له الفدا سینه را هدف سهام و سنان سازد زنده دل باید
 در این ره صد هزار تا کند در هر نفس صد جان نثار
 باری علی العجاله تو خوش بخت بودی چه که در ظلّ
 این شخص خطیر افتادی و ابن ابهر در سایه امیر کبیر

آن حبس و زندان دید تو قصر و ایوان یافتی آن زجر
شدید دید تو اجر مزید آن تلخی قهر یافت تو حلاوت
لطف و مهر او بتاریکی چاه راه یافت تو باوج ماه
خون دل و جام می هر یک بکسی دادند
در دایره قسمت اوضاع چنین باشد
خلاصه از الطاف خفیه پروردگار امیدواریم که همیشه
بر مسند عزت مستقر و بر صدر جلال مقرر یابند و در صون
حمایت الهیه محفوظ و مصون مانند و بمنتهای آمال
مقرون گردند السلام علی من اتبع الهدی

ع ع

هو الله

ای شخص عظیم محترم در جرائد شرق و غرب
تفصیل مجلس صلح ملل که در تحت ریاست شما تشکیل
میشود ملاحظه گردید و نهایت سرور و فرح حاصل شد
که الحمد لله در تحت ریاست شخصی جلیل مجلس صلح
ملل تشکیل میگردد امروز در عالم وجود امر مهمی

اعظم از این نه زیرا سبب آسایش آفرینش است و راحت
 جمیع ملل و دول و سعادت هزاران از افراد بشر چه
 امری از این اعظمتر واضح است که نهایت اهمّیت را
 دارد بلکه سبب نورانیّت شرق و غرب گردد
 و باعث صورت و مثال الهی در عالم انسانی و جلوه فضائل
 نامتناهی لهذا این مشتاق هرچند با آن سرور آشنائی
 نداشتم ولی این امر عظیم و همّت عالی شما سبب شد
 که غایبانه نهایت محبّت حاصل نمودم لهذا بتحریر این
 نامه پرداختم این قضیه صلح ملل را حضرت بهاء الله
 در ایران در شصت سال پیش یعنی در سنه پنجاه و یک
 مسیحی تاسیس نمود و در این مدّت در این خصوص
 لوائح و الواح بسیار اول در ایران نشر فرمود و بعد
 در سائر جهات نیز انتشار داد تا آنکه در کتاب اقدس
 که قریب پنجاه سال پیش نازل شده مسئله صلح عمومی را
 تصریح فرموده و بعموم بهائیان تکلیف فرموده که بجان
 و دل در این امر عظیم جانفشانی نمایند حتی جان و مال

خویش را فدا کنند و ترویج الفت ملل و مذاهب نمایند
و اعلان وحدت عالم انسانی در جمیع اقالیم عالم کنند
در ایران ملل متعدده موجود مسلمان و مسیحی و یهود
و زردشتی و مذاهب متعدده نیز موفور بقوت تعالیم
بهاءالله چنان تألیف و محبت در میان این ملل و امم
حاصل گردید که حال مانند برادر و یا پدر و پسر و مادر
و دختر با یکدیگر متحد و متفق و آمیزش مینمایند چون
در محفل اجتماع کنند اگر شخصی وارد گردد از شدت
الفت و محبت آنان حیران ماند ابداً اثر اختلاف
و جدائی نبیند بعضی از الواح حضرت بهاءالله در این
خصوص ترجمه در امریکا شده بطلبید شاید بدست آید
ملاحظه خواهید فرمود که چه اساس متینی حضرت
بهاءالله در عالم وجود تأسیس فرموده که عاقبت منتج
وحدت جمیع بشر گردد همچنین مکاتیب متعدده
بسیار از قلم این مشتاق صادر آنرا نیز بطلبید شاید
ترجمه اش را در امریکا بیابید باری حضرت بهاءالله

در این نشئه انسانی در حدیقه وحدت عالم بشر غرس
 پرثمری فرموده امیدوارم که آنجناب نیز در فکر
 آبیاری این حدیقه هستید لهذا لازم دانستم
 که ممنونیت و خوشنودی خویش را از آنجناب بیان
 نمایم تا نام نیک شما در ایران بلکه عموم شرق انتشار
 یابد تا اهل شرق نام شما را بزرگواری یاد نمایند
 و در حق شما دعا کنند و طلب تأیید نمایند تا این
 مبادی الفت و صلح ملل و دول بل عموم افراد انسانی
 تأسیس تام یابد و انتشار عمومی حاصل نماید و خواهش
 از شما دارم که احترامات فائقانه مرا قبول فرمائید

ع ع

هو الله

یا من انجذب بسطوع نور اشرق من مطلع الاسرار
 حیّ علی الفوز العظیم حیّ علی النور المبین حیّ علی
 الحظّ الجلیل حیّ علی الفضل البدیع حیّ علی الميثاق
 الغلیظ قد اخذت الزلازل و تتابعت النوائب و تفاقم

الامتحان و تعاضم الافتتان و اظلمت آفاق قلوب اهل
النسيان بغيوم كثيفة من الطغيان و نضب ماء الايقان
و نبع حميم الظنون و الاوهام شاعت الشبهات و ذاعت
المتشابهات قد تركوا المركز المنصوص و البنيان
المرصوص و اتبعوا كلّ خابطة عشواء و ناطقة صمّاء
و حادية عمياء احسبوا انهم تركوا سدى كلّ اذا صدح
الورقاء فى رياض البقاء و غنت حمامة القدس فى غياض
الكبرياء و سطعت انوار التأييد فى قطب السماء و اشرقت
مصابيح التوحيد فى زجاجات الاصطفاء و مهّدت
الطرق و استقامت السبل و نفخ فى صور الانجذاب و نقر
فى ناقور الحياة و صال جنود الملكوت الابهى و جال
خيل ملائكة الملاء الاعلى و خفق علم الميثاق و انتشر
شراع العهد و الوفاق يومئذ ترى الثابتين فى جنة النعيم
فى ظلّ ممدود و مقام محمود و عطاء مشهود و ترى
المتزلزلين فى ظلّ يحموم و مقام مشئوم و ضنك و غموم
و خسران الى يوم يبعثون ع ع

أيها الفرع الرفيع من السدرة الرحمانية تالله الحق ان
حوريات القدس فى غرفات الفردوس اخرجن رؤوسهن
من الحجرات و صدحن كالطيور بمزامير آل داود
وقلن ابشروا ايها الروحانيون واستبشروا ايها الربانيون
افرحوا ايها النورانيون سرّوا ايها الثابتون الراسخون
بنصرة ربكم الرحمن و نزول جنود مولاكم الحي القيوم
من ملكوته الابهى و جبروته الاسنى تالله قد خرقت
الصفوف و ارغمت الانوف و تشتت شمل الاحزاب
و تفرقت جمع ملل الآفاق و نبتت الاباهر فى جناح العقاب
و نسل ريش الغراب و اشتدت الريح الدارية على البعوض
و الذباب قد سطع النور و انكشف ظلام الديجور
و دارت كأس مزاجها كافور و ظهرت آيات يوم النشور
و الثابتون فيما اشتهدت انفسهم خالدون و يشكرون ربهم
بما اتاهم و هم فى جنة الخلد داخلون و من نعمات ورقاء
الاحدية يستبشرون و بنعمة ربهم يتلذذون ع ع

قد انتشر نفحات الربّ السبّوح القدّوس في ارض
النفوس و تفتحت اجنحة الطاوس في هواء الفردوس
و ترنّمت الطيور في حديقة الظهور يوم اشرق نير
جبل الطور و اتقدّت نار الله الموقدة في اعلى
قلل السرور و دارت كأس مزاجها كافور
و ثملت الارواح من تلك الصهباء و اما
الآن قد اشتدّت زوابع الافتتان
و الامتحان طوبى للثابتين بشرى
للراسخين من هذا الفضل
العظيم فانّ الامتحان
رحمة للموقنين و نقمة
للمترزّلين

هو الله

يا من انتشأ من سلاف محبة الله قد انتشرت اجنحة
الطاوس فى قطب الفردوس و نعب الغراب فى مزبلة
الخراب و غنت الورقاء فى ايكه الوفاء و نعت البوم فى
ارض الشوم تنبهوا يا احباء الله قد اخبرناكم من قبل
ستنتشر اوراق الشبهات فى كل الجهات و تأخذ زلازل
الارتياب اهل الاجتناب و ترجف الراجفة اركان
الضعفاء الا من تمسك بالحبل المتين و سلك فى
الصراط المستقيم اولئك عليهم صلوات
من ربهم الكريم

ع ع

هو الله

ايها النجمان البازغان فى افق محبة الله قد حمى
الوطيس و فار التنور و تشهق الطاوس و نعب الغراب
و صفر العقاب و خضعت الاعناق و ذلت الرقاب سبوح
قدوس رب السر المصون و الرمز المكنون "ان فى

ذلك لآية لقوم يعقلون" فانظر الى ما يقول الغافلون
 الناكثون الناكصون على اعقابهم وهم عن فضل ربك
 لمحجوبون "ذرهم فى خوضهم يلعبون" حتى يأتهم نبأ
 ما كانوا به يستهزءون "سيستدرجهم ربهم من حيث
 لا يشعرون" أ تظن انهم يفهمون او يدركون
 "كلا ان هم الا صم بكم عمى لا يعقلون"
 والبهاء عليكما من ربكما القيوم

ع ع

هو الله

يا من تعطر مشامه من نفحات القدس اتى اخاطبك
 من هذه البقعة المباركة منشا الانوار مطلع الاسرار
 مشرق الآيات يا ايتها الحقيقة المستفيضة من فيض القدم
 فى يوم ظهور الاسم الاعظم قد جاء يوم خلع العذار فى
 حب محبوب الابرار والنشر لسحيق المسك وعبير
 الذكر وشرب رحيق الانجذاب وكشف الغطاء وجزل
 العطاء واشراق الانوار وهتك الاستار وظهور

الاسرار و بروز الاحرار ينبغى لمثلك ان تسابقى الابرار
و تسعى فى اعلاء كلمة الله و نشر نفحات الله و تعطير
مشام احبباء الله و احياء النفوس الميِّتة بنفحة الحياة
و اظهار الآيات البيّنات لعمرك ليوفّقك ربّك باليد
البيضاء و يؤيّدك بثعبان مبین قد انقضت الايام و مضت
الاعوام و ضاقت الاوقات و تعكرت كأس الحياة
فاغتنى الفرصة فى هذه الايام و اشرقى فى زجاجة الابتهاال
بانوار الهداية الكبرى و الضراعة العظمى ليجعلك
الله آية باهرة ساطعة فى افق التوحيد و راية
شاهرة على جبل التفريد
والبهاء عليك

ع ع

هو الله

اى بشير حقّ بشير مصرى حامل قميص يوسف
كنعان بود اما تو حامل پيرهن عزيز مصر رحمان بيبين
تفاوت ره از كجاست تا بكجا ولى قوت استشمام پير

کنعان لازم تا رائحه این قمیص یوسفی استنشاق نماید
 و قدرت استنشاق یعقوب الهی واجب تا رائحه جان بخش
 پیرهن این یوسف الهی استشمام کند مقصود اینست
 که بوی دلجوی این پیرهن دمن و چمن و گلشن را
 معطر و معنبر نموده ولی حیف که مزکوم محروم است
 و مختل الدماغ مایوس و مشئوم تو این رائحه
 الهیه را عرضه کن و قمیص یوسف الهیه را
 حامل شو "فمن شاء فلیشم"
 و من شاء فلیزکم"

ع ع

هو الله

یا من اضاء وجهه بنور الميثاق قد حسن ما اجریتم
 الملاً الاعلی و صدق ما نطقتم به النور المشرق من مطلع
 البقاء و هتفت بذكرکم السنة اهل الملكوت الابهی
 طوباً لکم طوباً لکم اعظم طوبی فی ملکوت الانشاء
 تالله الحق ان السنة الکائنات فی سرّ الموجودات تعلن

البشارات باشارات يدركها بصائر نفوس رسخت اقدامهم
 فى العلوم و اضاءت ضمائرهم بمشاهدة النور المعلوم و البهاء
 عليك و على كلّ من ثبت فى اليوم المشهود قسم بسرّ
 وجود كه ستايش دوستان ثابت بر پيمان ذكر دائمي
 سكان ملكوت يزدانست اين نغمه طيور حدائق
 قدس است كه در فضاي جانفزاي رياض انس بلند است
 و الحان بديعست كه در جنت نعيم بلند است در جميع
 اوقات در خاطر بوده و هستيد و چون در محافل
 انس جمع گرديم بياد شما افتيم و مسرور و شاد
 گرديم اميد است كه منشأ خدمتى عظيم
 گردي جواب جناب ابراهيم افندي

عنقريب ارسال ميگردد

والبهاء عليك

و على كلّ ثابت

على الميثاق

ع ع

هو الله

يا من تمسك بالحبل المتين اعلم بان غمام الفضل قد
ارتفع فى سماء الامر وخاض بغيث الجود على ممالك
الشهود وارضى حقائق الموجود وانبت الارض الطيبة
المباركة برياحين العرفان و اخرج سنبلات الايقان و احيى
ربوة ذات قرار و معين و انك انت فادع الله ان يجعلك
البلد الطيب حتى تخرج نباتك باذن ربك و تتزين باوراد
المعاني و البيان و تنتشر منك نفحات القدس فى البلدان
و يمر بك نسيم الالطاف على الاكفاف و تتصوع بك
رائحة الرحمن فى شرق الارض و غربها و يشيع ذكرك
فى الملاء الاعلى و الملكوت الابهى " و السلام على من
اتبع الهدى " در جميع احوال توجه بنقطه مركز دائره
غيب قديم در ظل رب كريم محفوظ و مصون
باشيد و بارزوى دل و جان محفوظ
و البهاء على اهل البهاء

هو الله

يا وليّ الله اعلم انّ الولاية نور يتلألأ في وجوه
الذين قاموا على نشر ميثاق الله وسعوا في اعلاء كلمة
الله وجاهدوا في الله حقّ جهاده اولئك عليهم
صلوات الله ونصرهم جنود الملكوت من الافق الاعلى
وانك انت فاشدد ازرك لهداية عباد الله الذين
يستضيئون من الانوار المشرقة من افق هداية الله
ويستفيضون من الفيض المدرار من غمام موهبة الله
لعمرك لو وقفت بهذا هو اعظم من كل شأن يتصور
في الابداع واتى انوب عنك في الطواف
على مطاف الملاء الاعلى ع ع

هو الله

يا ايها الزائر للجدث المطهر الحمد لله الذي وفقك
وايدك ونصرك واسبع عليك النعمة واتم الرحمة وكشف
الغمّة وسيرك في البرّ والبحر وجاوز بك الاودية
والسباسب والوهاد الشاسعة الارحاء وادخلك في البقعة

المباركة المسكية النفحات و طوقك مطاف الملاء الاعلى
و نور بصرك بمشاهدة الآيات الكبرى و عطر مشامك
بنسمة اسحر الروضة الغناء و نفحة ازهار الحديقة
الزهراء لعمرك ان الملاء الاعلى يشنون عليك و يهتفون
بذكرك لهذه الموهبة الكبرى فاشكر الله على هذه
النعمة التي لا تماثلها نعمة و قم على خدمة امر مولاك
حمداً لها و شكراً عليها و بشر الناس بمواهب ربك
و ذكرهم بآيات الله و اكشف الغطاء عن ابصارهم و اهدهم
الى الصراط المستقيم و اسقمهم من هذا المعين
و ادخلهم فى الجنة النعيم و دلهم على الخلق العظيم
و ثبتهم على العهد القديم و الق عليهم ما القى الله عليك
و اجذبهم بمغناطيس محبة الله تالله انه قوة جاذبة لاجزاء
متشعبة متفرقة متبددة فى الفضاء الذى لا يتناهى ان ربك
عن يمينك و روح القدس عن شمالك و ملائكة النصر
عن ورائك و بشارات ربك يستقدمك اذا ثبت على
الميثاق و دعوت الناس الى نور الآفاق و عطرت الارحاء

بنفحات مسكّية ساطعة من الحديقة المقدّسة التربة

المنزهة الريح والريحان ع ع

هو الله

يا من خاطبني بعبد البهاء فى عنوان كتابه يا حبّدا
هذا العنوان اللائح المشرق البليغ فى ظهر كتابك وما
احلى معناه والدّ فحواه فى مذاقى كأنّه بحر من عسل
مصنّى وعين من سلسبيل ماء السماء او معين الحياة
الابدية فى الفردوس الاعلى احسنت احسنت بخ بخ
لك يا على بشرى لى ولك يا حبيبي ونعم المخاطب بهذا
الخطاب ونعم المخاطب المبشّر فى يوم الحساب عظم الله
امرك واجزل نعمك وشرح صدرك وقر عينك ونور
قلبك وانعش روحك وعظم فتوحك وعطر مشامك
واعلى مقامك لعمرك اصبحت غريق محبّتك
ورهين مودّتك واسير سلطان خطابك
اسأل الله ان يزيد فى اجرک وثوابك

يا من ادبّه الله لنشر نفعاته واثبات القلوب الضعفاء على عهده
وميثاقه والقيام على خدمة امره قد تلوت آيات
شوقك الى الله ورتلت كتاب انجذابك الى ملكوته
الابهي ولمثلك ينبغي هذا الشأن العظيم لعمر الله انّ
جنود التأييد مجنّدة فى الملاء الاعلى وانّ كتاب النصر
وفيات الغلبة لفى اهبة النزال والكفاح فى الملكوت
الابهي حتّى يهاجم على مدائن القلوب وحصون النفوس
وتشدّد فى القتال وتبدّد شمل جنود الشبهات ولكن قائد
تلك الجنود يترقّب النقط المهمة المنجية حتّى يسوق الجيش
ويزيل الطيش ويجرى تعبئة الجيش وهذه النقاط
المهمة فى ميدان القتال والقلاع الحصينة فى مواقع النزال
عبارة عن النفوس الكاملة والاسود الصائلة والصفور
الصافرة والعقاب الكاسرة الهاجمة على وحوش
الشبهات وثعالب الارتياب تالله يا حبيبي انّ سكان الرفرف
الاعلى كلّ واحد يتمنى العود الى هذه الدار دار البلاء

و الشقی لعلہ یتوقق الی خدمة الميثاق و نشر النفحات
و ینسلک فی سلك افراد جيش الحياة و یحارب الوحوش
الضاریات من جنود الشبهات. در خصوص اختلاف
در بین احباب از جهت تحیت مرقوم فرموده بودید
در این امور جزئیّه نباید احبّا پرپایی یکدیگر شوند
تا بخود مشغول شوند و از نشر نفحات قدس و اثبات قلوب
بر میثاق باز مانند بلکه سبب میشود که متزلزلین
بر عهد رخنه مینمایند و ضعفاً را متزلزل میکنند حال
وقت تأسیس است نه زمان ترتیب "ثبت العرش ثمّ
انقش" مثل مشهور است آنحضرت احبّا را آگاه نمائید
که حال این گونه اختلافات مثل سمّ نقیع و زهر
سریع است ناقضین بکمال قوّت در هدم بنیان پیمان
ساعی و شما که الحمد لله ثابت و راسخید شب و روز باید
در اتّحاد و اتّفاق و قطع ریشه شقاق بکوشید و اگر
چنانچه مابینت جزئی در مسائل فرعیّه حاصل گردد
پایی یکدیگر نشوید و اصرار در رأی ننمائید بکمال

محبت و یگانگی بدون افسرده‌گی نفسی اختلاف زائل
 و ائتلاف حاصل می‌گردد در مسئله تحیت این چهار
 تحیت از حضرت اعلیٰ روحی له الفداست و مقصد از هر
 چهار جمال قدم روحی لاحبائه الفداست نه دون
 حضرتش و اجراء هر چهار جائز و نص مانع از تلفظ
 یکی از اینها موجود نه پس اگر نفسی هر یک را تلفظ
 نماید از دین الله خارج نگردد و مورد لوم و طعن و ذم
 و قدح نشود و تعرض و تحقیر جائز نه و اعتراض نباید
 نمود چه که هر چهار تحیت در کتاب الهی وارد
 ولی الیوم بانگ ملاً اعلیٰ الله ابهی است و روح این عبد
 از این نداء مهتر هر چند مقصود از "الله اعظم" نیز جمال
 قدم روحی لاحبائه الفداست چه که او است اسم اعظم
 و نیر اعظم و ظهور اعظم اما این تحیت "الله ابهی" کوس
 ربوبیت جمال غیب احدیت است که در قلب امکان
 تأثیر مینماید ولی این اختلاف را بنوع بسیار خوشی
 بدون سرزنش احدی از میان بردارید که مبادا اسباب

احزان قلوب گردد و نفسی دیگری را ملامت نماید
 اليوم باید احبای الهی در نهایت خضوع و خشوع
 و محویّت و فنا و فقر حقیقی و سکون و وقار باشند
 هیچیک بر دیگری اعتراض نکند و خجلتش نپسندد
 تا کلّ در ظلّ کلمه میثاق "اخوان علی سرر متقابلین"
 زیست نمایند در خصوص استعفا از دارالفنون
 مرقوم نموده بودید استعفا جائز نه ان شاء الله
 در دارالفنون رجال ذوفنون تربیت میگردند

ع ع

هو الله

یا من آمن بجمال لاح علی الآفاق هر چند مدّتیست
 که مکاتبه و مخابره بظاهر نگردیده ولی هویت قلب
 بیاد دوستان الهی مهتر و چون نسیم متهیج و چون بحر
 محیط متموج این ایام اقلیم قفقاز استعداد کلی پیدا
 نموده باید همّتی نمود تا بثبوت رسد که ق و القرآن
 المعجید است آشیان عنقای مشرق الهی صوت

سیمرغ امر الله از آن انحا و نواحی بلند گردد و عکس
 این جبل پر صفا باشراق و ضیا بر این فضای بی منتهی افتد
 گفت ای عنقای حقّ جان را مطاف
 شکر که باز آمدی از کوه قاف
 تا چه کند قوه بازوی یاران و البهء علیک

ع ع

هو الله

ای منادی میثاق نامهای محرر چون جامهای مکرر
 نشأه صهبا داشت و نفعه حدیقه رعنا چه که آثار
 انجذاب بود و دلیل التهاب بنار محبّه الله جمیع
 ملاحظه گردید مضمون معلوم و مراد مفهوم گشت
 جواب بعضی ارسال شد و اینک جواب مطالب دیگر
 نیز تحریر میشود در خصوص عقاید مختلفه در حقّ
 این عبد مرقوم نموده بودید الیوم تکلیف جمیع یاران
 الهی در بساط رحمانی این است که آنچه شنیده و دیده
 و فهمیده از عقیده بنهند و فراموش کنند و نسیاً منسیاً

شمرند و آنچه صریح و وضوح بیان این عبد است
 قبول کنند و ابواب تأویل و تلویح و تشریح را بکلی
 مسدود نمایند تا حصن حصین امر الله از تعرض
 مارقین و تصرف مبتدعین محفوظ و مصون ماند
 و اهل ارتیاب رخنه نتوانند و بهانه نجویند و عقائد مختلف
 نگردد و آراء متعدّد نشود و اگر الیوم این اساس
 عظیم محکم و متین نگردد من بعد صد هزار رخنه
 در بنیان الهی پدیدار شود و اساس شریعة الله از بنیاد
 برافتد آفتاب حقیقت متواری گردد و مه تابان
 مختفی شود علم مبین سرنگون گردد و قلوب
 موحدین غرق خون شود سدره منتهی از ریشه
 برافتد و تیشه در بیشه جنت ابھی افتد صد هزار
 شجر دردمی مقطوع گردد و صد هزار ثمر در نفسی
 متساقط و منثور شود نور هدی غائب گردد
 و ظلمت دهما غالب شود آیت رحمت منسوخ گردد
 و امت نقت ممسوح شود لهذا باید الیوم سدّ ابواب

نزاع کرد و منع اسباب جدال و این ممکن نیست
 جز آنکه کلّ متابعت مبین کنند و اطاعت مرکز
 میثاق معین یعنی تمسک بصریح بیان او جویند و تشبّث
 بوضوح تبیان او خواهند بقسمی که لسانشان ترجمان
 لسان او گردد و خامه‌شان راوی بیان او حرفی زیاده
 و نقصان نگویند کلمه از تأویل و تلویح و تشریح
 نیفزایند تا کلّ در ظلّ کلمه وحدانیت محشور گردند
 و در تحت لواء فردانیت مجموع این امر اهمّ امور
 و این اساس اعظم اساس و اگر چنانچه دو نفر
 اختلاف کنند هر دو بیجا زیرا نقضی و خلافی اعظم
 از اختلاف نه و مشاعر متفاوت اگر ادراکات
 نفوس مرجع امور شود بیت معمور در لحظه خراب
 و مطمور گردد و آیت نور منسوخ شود و لیل دیجور
 مستولی گردد پس ای یاران الهی و حبیبان معنوی
 بجان و دل گوش کنید و بصریح عبارت این عبد
 اکتفا نمائید و بقدر خردلی تجاوز نمائید این است

عقیده ثابتہ راسخہ و حقیقت معتقدات واضحه صریحه
 این عبد و اهل ملکوت ابھی کہ جمال مبارک شمس
 حقیقت ساطع از برج حقیقت و حضرت اعلیٰ شمس
 حقیقت لامع از برج حقیقت یعنی آن نور حقیقت
 و مصباح احدیت در این زجاجہ رحمانیت و این مشکوٰۃ
 وحدانیت ساطع و لامع "اللہ نور السموات و الارض
 مثل نوره کمشکاة فیہا مصباح المصباح فی زجاجہ
 الزجاجہ کأنہا کوكب درّی یوقد من شجرة مبارکة
 زيتونة لا شرقیة و لا غربیة یکاد زیتها یضیی و لولم تمسسه
 نار نور علی نور" و آن نور حقیقت در وقت واحد
 و زمان واحد ہم در این زجاجہ فردانیت ساطع و ہم در این
 مشکوٰۃ وحدانیت ظاهر و واضح و لامع ولی مشکوٰۃ
 مقتبس از زجاجہ چہ کہ نور حقیقت در زجاجہ رحمانیت
 ساطع و از زجاجہ و ہاج فائض بر مشکوٰۃ چون سراج
 و مقام مبشری باین برہان محقق میگردد این مشکوٰۃ
 شمس آفاق است و این زجاجہ نیر اعظم اشراق این

مشکاة مصباح عالم بالا و این زجاج کوکب ملاً اعلی
اینست که با وجود وجودشان در زمان واحد و عصر
واحد و تعدّد بحسب ظاهر باز حقیقت واحده بودند
و کینونت واحده جوهر توحید بودند و سازج تفرید
چون در نور نگری نور واحد بود چه که در زجاج
و مشکاة هر دو ساطع و چون بهویت نگری تعدّد
مشاهده شود و زجاج و مشکاة بینی و همچنین این
زجاجه رحمانیه و حقیقت شاخصه بدرجه لطیف و نورانی
و شفاف و رحمانی که با نور حقیقت بقسمی تعاکس یافته
که حقیقت واحده تحقق نموده و صرف توحید رخ
گشوده "یکاد زیتها یضیی و لولم تمسه نار"
رقّ الزجاج و رقّت الخمر و تعاکسا فتشابه الامر
و کائما خمر و لا قدح و کائما قدح و لا خمر
نورانیّت سراج و لطافت زجاج دست بهم داده نور علی
نور گشته این است که میفرماید "ایاکم ان تذکروا
فیّ آیتین" ای آیه اللاهوت و آیه الناسوت و ما دون

این دو شمس حقیقت کلّ عباد له وکلّ بامرہ يعملون
 حضرت قدّوس روحی له الفدا هر چند کینونتی بودند
 که بتمامه از آن شمس حقیقت حکایت فرمودند نور
 بازغ بودند و کوکب شارق جوهر تقدیس بودند
 و سازج تنزیه و البتّه صد هزار اتی انا الله از فم مطهرش
 صادر با وجود این کینونه لا تحکی الا عن الله ربّها
 و کان مظهرأ بدیعاً و عبداً وفیاً و اما مقام این عبد
 عبودیّت محضه صرفه حقیقیّه ثابتّه راسخه واضحه من دون
 تأویل و تفسیر و تلویح و تشریح یعنی غلام حلقه بگوش
 و بنده غاشیه بردوش تراب آستانم و پاسبان و دربان و آنچه
 تعریف و توصیف محض عنایت در جمیع الواح و زبر الهی
 در حقّ این عبد موجود معنی کلّ این کلمه است "عبدالبهاء"
 و هر تأویل و تفسیر که حرفی زاید از این کلمه است اتی بریبی
 منه و اشهد الله و انبیائه و رسله و امنائه و اولیائه و اصفیائه
 و احبّائه علی ذلك من مبین آیاتم اینست بیان من
 و ما بعد الحقّ الا الوهم المبین ع ع

أيها الخليل الجليل قد تلوت آيات شكرك لله ربّ
السموات والارضين بما كشف الغطاء واجزل العطاء
وارسل السماء مدراراً وانزل من معصرات الحياة ماء
ثجاجاً واحيى به بلدة طيبة انبت باذن ربها واهتزت
وربت واخضرت وتزيّنت بكلّ زوج بهيج ولمثلك
ينبغي ان يستبشر ببشارات الله فى هذه الايام التى فاضت
بفيوضات ربك القديم تالله الحق انّ الاشعة الساطعة
قد سطعت وانّ نسائم رياض الاحدية قد هبت وانّ
بحور الحيوان قد ماجت وينابيع الحكمة قد نبعت
وانوار العرفان قد لمعت ونجوم الهدى قد بزغت
ومطالع الآيات قد اضاءت ومشارك البيئات قد اشرفت
بالنور المبين وابواب الملكوت مفتوحة على وجوه اهل
السموات والارضين وانك انت يا ايها المتمسك بذيل
رداء الكبرياء والمتشبّث بالعروة الوثقى دعى المتزلزلين
الضعفاء المستغرقين فى بحور الشبهات الغافلين عن المرجع

الوحيد المنصوص بميثاق ربك الكريم لا تهم في
 معزل من مواهب ربك وفي عمه عظيم تالله الحق سوف
 ترى راية الميثاق تخفق في اعلى قلا الآفاق وان نير
 عهد ربك يشرق اشراقاً تشخص منه الابصار
 عند ذلك ترى المتزلزلين في خسران
 مبين والغافلين في حسرة
 وياس شديد

ع ع

ای خلیل مکتوب آنجناب واصل و از نفحات ریاض
 معانیش چنان مفهوم شد که بعضی مستفسرند که این عبد
 چه مقامی را طالب و مدعی قسم بجمال قدم که این عبد
 از رانحه که بوی ادعا نماید متنفر و در جمیع مراتب
 ذره از عبودیت را ببحور الوهیت و ربوبیت تبدیل ننمایم
 چه که اظهار الوهیت و ربوبیت بسیاری نموده حضرت
 قدوس روحی له الفداء يك كتاب در تفسیر صمد نازل
 فرمودند از عنوان کتاب تا نهایتش انی انا الله است

و جناب طاهره انى انا الله را در بدشت تا عنان آسمان
 باعلى النداء بلند نمود و همچنين بعضى احبّاء در بدشت
 و جمال مبارك در قصيده و رقائيه مي فرمايد
 كلّ الالوه من رشح امرى تالّهت
 و كلّ الربوب من طفح حكمى تربت
 ولى يك نفسى را نفرمودند كه بعبوديت كما هي حقّها
 قيام نمود و اگر چنانچه مقامى را بخواهم خدا نكرده
 از براى خویش چه مقامى اعظم از فرع منشعب
 از اصل قديمست تالله الحقّ ذلّ رقاب
 كلّ مقام و خضع اعناق كلّ مقام
 و رتبة لهذا المقام العظيم

ع ع

هو الله

يا من سعى فى سبيل الله فى الحقيقة سفر آنجناب
 بسمت شيروان و ايروان در نهايت خلوص بود و اين
 عبد هر وقت بخاطر آوردم روح و ريحان حاصل گشت

آن سفر مختصر بود این سفر مفصل لهذا باید بفضل
و عنایت جمال مبارک در این سفر بچنان ارمغانی عازم
گردی که رائحه طیبه اش جمیع آن صفحات را معطر
نماید و بهر اقلیم که عبور و مرور نمائی نفعه از ذکر
الهی بمشامشان رسانی جمیع اقوال و روایات را
فراموش کن و از هر ذکری جز ذکر حقّ خاموش باش
و بجان در جوش و خروش آگوش بحرف بیهوشان
مده و از سروش غیب این ندا را بشنو
گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا
ور نثار جان و دل داری بیا و هم بیار
رسم ره اینست گروصل بها داری طلب
ور نباشی مرد این ره دور شو زحمت میار
ایام امتحانست و اوقات افتتان قدم را راسخ نما
و قلب را ثابت زلزله شدید است و فتنه رو بمزید
زنهار جمال مبارک و وصایایش را فراموش مکن و سمع را
مرهون زخارف قول مکن راه نمایانست و سبیل

واضح و عیان وقت ترویج است و هنگام نشر نفحات
ربّ عزیز هر کس در میدان تبلیغ بتازد گوی از این میدان
ببرد و هر نفسی بنفحات حقّ مؤانس گردد رخس
چون آفتاب بتابد تو استمداد از ملکوت ابهی جو
و استفاضه از ابر میثاق نما از چشمه پیمان و ایمان یزدان
آب خور که ماء حیوان است و عین تسنیم جنّت رضوان
در این سفر بملاقات بعضی در امتحان و خطر افتی بیدار باش
بیدار باش سفر باز میر نما و از آنجا بقفقاز خبر شما باید
متّصل برسد و چنان خبری باشد که سبب روح
و ریحان گردد جمیع دوستان را تکبیر برسانید
و همین ورقه را بجهت او قرائت نمائید

و البهاء علیک

ع ع

هو الله

ای سلیل حضرت شهید عزیز عبدالبهاء

نامه ۲۹ ربیع الثانی رسید و از تفصیل اطلاع حاصل گردید

الحمد لله بخدمت موقفی و بعبودیت حضرت بهاء الله قائم
و مؤیدی و در نزد عبدالبهاء معزز و مقربى پروردگار
عالمیان محض فضل و احسان هیکل ایران را بخلعتی
مفتخر فرموده و ایرانیان را تاجی بر سر نهاده که جواهر
زواهرش بر قرون و اعصار بتابد و آن ظهور این امر
بدیع است زیرا هر امتی و ملتی که بنهایت انحطاط
و اضمحلال مبتلا شد تا رستخیزی عظمی نگردد بر نخیزد
مانند مریضی که مرض مزمن یابد بارهنگ و خاکشیر
تاثیر نکند و ختمی و بنفشه دفع اندیشه ننماید طنظور
خطائی خواهد و معجون الهی شاید تا هیجان عظیم
در خون حاصل گردد و بحران کافی وافی نماید باید
در تاریخ سلف تعمق نمود مثلاً قوم عرب چون
باسفل درکات انحطاط افتاد و بیستی و نیستی معتاد گشت
و از علویت هستی محروم گشت ترقی و نشاط بتدابیر
ممتنع و محال بود زیرا قوه تدبیر ابوذر فقیر را امیر نمیکرد
و فکر و اندیشه انسانی عمار یا سر تمّار را کامرانی نمیداد

افکار و آراء عقلاء سکان جزیره العرب را باوج عزّت
 ابدیه نمیرساند و قیاصره و اکاسره را مغلوب و مقهور
 آن قوم بی سرو پا نمینمود ولی قوّت معنویّه بمیان آمد
 نور نبوّت درخشید رستخیز عظیم حاصل گشت هیجان
 شدید در عروق و اعصاب ظاهر شد لهذا آن قوم
 بلید را در ایّامی عدید از اسفل درکات ذلّت باوج عزّت
 رساند ایران و توران مقهور شد و امپراطوری رومان
 مخدول و منکوب گشت حال چنین امر عظیمی بقوّه
 تدبیر ممکن بود لا والله این قضیه مثل آفتاب است
 اکنون ایران نیز چنین است بعربده و های و هوی
 انقلابیون و حسن تدبیر اعتدالیون و کفایت و درایت
 سیاسیون از این انحطاط نجات نیابد ولی ملاحظه خواهید
 کرد که بتأیید الهی ایران چنان فوران نماید که سیل
 جان بخشش اقالیم عالم را سبز و خرم نماید ولی افسوس
 که ایرانیان از این موهبت کبری در نهایت غفلت
 و نسیان "گوهری طفلی بقرص نان دهد" اما مشیت

الهیّه تعلق یافته و قوه معنویّه در ایران نبغان نموده " هذا امر محتوم و وعد غیر مکذوب " بحضور سرور معالی موفور این قضیّه را عرض نمائید که با وجود این همه احزاب متخاصمه و آراء مختلفه و مفاسد خفیّه و جمعیت‌های سرّیه معلوم است که نتایج مفیده مستحیل است انسان باید بنیادی نهد و بنیانی بنماید که ایوانش از کیوان بگذرد پس شخص دور اندیش تا تواند خدمتی بدیوان الهی کند تا بایوان رحمانی پی برد یعنی ایرانیان را بیدار کند که بآنچه سبب استحکام بنیانست تشبّث نمایند و آبادی ابدی جویند و قوتی در عروق اعصاب مانند روح سریان نمایند که در کمال سرعت ترقّی کند و بر سایر ملل تفوّق جوید ملاحظه نمائید که دو دولت استبداد بر قلع و قمع این آواره سالهای چند قیام نمود علی الخصوص عبدالحمید ولی این عبد توکل بر حقّ نمود و با تمام قوت مقاومت کرد و استقامت نمود عاقبت ایوان وسیع آنان ویران شد ولی بنیان ضعیف این

عبد نمایان گشت آنان تاج و تخت را بباد دادند
و با وجود دو کور سپاه مغلوب و مقهور گشتند ولی
این عبد بی ناصر و معین فریداً و حیدراً در حالت اسیری
و بی مجیری مسجون در قلعه عکا بود با وجود این الحمد لله
بقوه محبت الله چنان فتوحی حاصل شد که در زیر
زنجیر تسخیر کشور امریک گشت و در زندان تاریک
و تنگ علم در ممالک فرنگ بلند شد حال اگر چه
معلوم نیست ولی بانگ این دهل بامداد معلوم میشود
حضرت رسول روحی له الفدا وقتیکه در حرب خندق
محصور احزاب بودند و بحفر خندق مشغول شدند
سنگی گران پیدا شد و یاران نتوانستند از جای بر اندازند
حضرت با عموم اصحاب حاضر شدند که آن سنگ را قلع
و قمع فرمایند عصائی در دست مبارک بود در چنین
حالت بر آن سنگ زدند فرمودند ممالک آکاسره فتح
شد دوباره زدند فرمودند اقالیم قیاصره مسخر گشت
جمعی از منافقین که در آنجا همراه حضرت بودند گفتند

سبحان الله این چه حرفیست ما محصور قبائل ضعیفه
 عرب هستیم حتی آب و گیاه از ما مقطوع و مخدول
 و منکوب این شخص فتوح ممالک اکاسره و قیاصره
 مینماید این چه حکایت است و این چه روایت چندی
 نگذشت وقتیکه همان اشخاص عرب وارد ایوان
 کسری شدند گفتند "هذا ما وعدنا الله ورسوله
 وصدق المرسلون" حال ملاحظه نمائید که قوت
 معنوی چه میکند علی الخصوص تعالیم بهاءالله و اسرار
 این امر و اساس این ظهور منکر ندارد آفاق مانند
 ماهی لب تشنه است و تعالیم جمال مبارك آب روان
 نه حیفی و نه سیفی و نه تکفیری و نه تدمیری و نه تضییقی
 و نه تعرضی و نه تکلفی شمشیرش اعلان وحدت عالم
 انسانی تیغ جهانگیرش موهبت رحمانی قوه
 جندیّه اش محبت الله قوانین و آئین سپاهش بیان معرفت
 الله سپهسالارش نور هدایت الله اصول و قوانینش
 محبت و مهربانی با جمیع نوع انسانی حتی بدرجه ای که بیگانه

آشناست اغیار یار دشمن دوست بدخواه خیرخواه
و باین نظرفتار میشود زیرا خطاب بعالم انسانی میفرماید
یعنی جمیع ملل که "همه باریکدارید و برگ یک شاخسار"
در خصوص جناب آقا میرزا حبیب الله این سلیل
آقا رضای جلیل است هر قسم باشد همّتی نمائید با سائر
یاران که بلکه ان شاء الله مشغولیتی از برای او مهیا گردد
ولو در سائر ولایات و یا خارج مملکت در نزد من این
مسئله اهمّیتی دارد نظر بمحبّتی که بجناب آقا رضا دارم
بجناب مؤید مدّتی است جواب مرقوم شد و ارسال
گردید البتّه تا بحال رسیده در خصوص عضویت
در مجلس احبّای الهی لازم است که بتمام قوّت بخدمت
دولت و ملت پردازند و بنهایت صداقت و خیرخواهی
و پاکی و آزاده گی حرکت کنند حضرات ایادی را
باید بهر قسم باشد عضویت در مجلس داشته باشند
بجناب امام نهایت محبّت و مهربانی مجری دارید
و عليك البهاء الابهي

ای یاران روحانی عبدالبهاء مدّتی بود که از اختلاف
و عدم ائتلاف احبّاً در مدینه الله قلب محزون بود و دل
پرخون لهذا عبدالبهاء را مکاتبه و مخابره با احبّای مدینه
مستمرّاً نبود ولی چون این ایّام از گوشه و کنار
بشارت ائتلاف ابرار مسموع یار و اغیار گردید لهذا
بشکرانه این قلم بذکر آن بندگان پروردگار پرداخت
تا اعتصام بعروه وثقی تزئید یابد و الفت و اتّحاد در میان
یاران ازدیاد جوید یا حزب الله جمال مبارک پنجاه سال
گهی در تحت سلاسل و اغلال بود و گهی مبتلا بعقوبت
فجّار عاقبت در ایران اسیر زندان گشت و بعد از تالان
و تاراج و صدمات فوق الطاقه سرگون بعراق گردید
و مدّت اقامت در عراق دمی نیاسود و شبی در فراش
امن و امان راحت نفرمود همواره هدف سهام بود
و در خطر عظیم از تطاول دست عدوان دوبار بنفی بلاد
بلغار گرفتار گشت و بعد از مدّتی در سجن اعظم

قرار یافت و قریب بیست و پنج سال در آن زندان
 مظلوم آفاق گشت مصائب و بلاهای حضرت مقصود را
 کتب و زیر گنجایش ندارد مختصر اینست که در ایام
 حیات آسایش بکلی مفقود جمیع این بلاها و محن و رزایا را
 جمال موعود تحمّل فرمود تا در میان بشر وحدت
 انسانی تقرّر یابد و اتحاد و یگانگی تأسیس جوید و بنیاد
 اختلاف و بیگانگی بکلی برافتد در جمیع الواح تحریرص
 و تشویق و تصریح فرمود که فلاح و نجاج حصر
 در وحدت عالم انسانست که باید مانند بارقه مصباح
 صباح در آفاق منتشر گردد زیرا در هر ظهوری
 که اشراق صبح هدی شد موضوع آن اشراق امری
 از امور بود در ایام ظهور حضرت کلیم موضوع
 شریعت الله اطاعت و انقیاد ربّ الجنود بود و احکام
 در نهایت سختی و گران اینست که در قرآن میفرماید
 "رَبَّنَا لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَيِ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِنَا"
 و در یوم اشراق نیر منیر حضرت مسیح موضوع

و اساس شريعت آن صبيح مليح حسن اخلاق و ائتلاف
و وفاق و عدم انتقام از اهل نفاق و شقاق بود لهذا
"من ضرب على خدك الايمن حول له الايسر" فرمود
و در يوم ظهور جمال محمدي موضوع امر و اساس دين
الله كسر اصنام و منع عبادت اوثان و تحقير فراعنه
و اذلال طواغيت بود و در يوم ظهور حضرت اعلى
منطوق بيان ضرب اعناق و حرق كتب و اوراق
و هدم بقاع و قتل عام الا من آمن و صدق بود
اما در اين دور بديع و قرن جليل اساس دين الله و موضوع
شريعت الله رافت كبرى و رحمت عظمى و الفت با جميع
ملل و صداقت و امانت و مهربانى صميمى قلبى با جميع
طوائف و نحل و اعلان وحدت عالم انسانست حتى
بيگانه آشنا بود و اغيار يار شمرده گردد با جميع افراد
بشر از هر ممل و نحل بايد بنهايت دوستى و راستى
و امانت و ديانت و الفت و اتحاد معامله گردد حال
اين صبح نورانى امر الله و اين كوكب رحمانى دين الله

آیا انصاف است که بغمام اختلاف بین احبّاً و عدم اتّحاد
 مستور و پنهان گردد لا و الله بلکه جمیع ما بیگانگانرا
 جان فشانی نمائیم تا چه رسد بآشنا اغیار را باید
 بپرستیم تا چه رسد بیار هذه شریعة الله و دین الله
 و امر الله فی هذا القرن الجلیل و العصر العظیم امید
 چنانست که احبّای عراق مانند چراغ مستنیر از اشراق
 گردند و همواره بدرگاه جمال مبارك التجا نمایم
 و آن یاران رحمانیرا موهبت آسمانی خواهیم که هر يك
 از افق تقدیس چون ستاره بدرخشند و مانند نسیم
 مهّبّ عنایت هرافسرده و پژمردهئی را روح
 حیات بخشند و علیکم البهاء الابهی

ع ع

هو الله

ای مشتاقان جمال دلبر مهربان معشوق عالمیان
 و محبوب روحانیان و مقصود ربّانیان و موعود بیانیان
 چون از عراق اشراق فرمود و لوله در آفاق انداخت

و پرتوی نورانی بر اخلاق زد کون بحرکت آمد امکان
 مسرت یافت حقائق اشیاء معانی الهی جست ذرات
 کائنات دلبر ربّانی یافت شرق مطلع انوار شد و غرب
 افق اشراق گشت زمین آسمان شد و خاک تیره تابناک
 گشت جلوه ملکوت در ملک گردید و عالم ناسوت
 انتباه از عالم لاهوت یافت جهان جهان دیگر شد و عالم
 وجود حیاتی دیگر یافت این آثار روز بروز ظاهر
 و آشکار شود و این انوار یوماً فیوماً بتابد و این نفحه
 مشکبار آناً فآناً بر اقطار عنبر بار گردد ولی افسوس
 که ایرانیان هنوز مانند کوران و کران بخواب غفلت
 گرفتار نور نینند و ندا نشنوند و انتباه نیابند
 و هوشیار نگردند جهدی کنید سعی نمائید
 که ایران موطن دلبر مهربان است و فارس مبدأ طلوع
 صبح تابان بلکه بهمت دوستان اهل آن سامان مشاهده
 پرتومه تابان نمایند و از فیوضات ربّ الآیات بهره
 و نصیب برند و علیکم البهاء الابهی ع ع

ای شعله محبت الله آنچه مرقوم نموده بودی
 سبب سرور گردید زیرا آن مکتوب مانند گلشنی بود
 که گلهای معانیش بوی خوش محبت الله بمشام مبذول
 میداشت و همچنین جواب نامه های من مانند باران
 و شبنم آن ریاحین معانی را که در حدیقه قلب شکفته
 طراوت و لطافت زائد الوصف مبذول خواهد داشت
 از امتحانات وارده نگاشته بودید امتحان از برای
 صادقان موهبت حضرت یزدان است زیرا شخص
 شجاع بمیدان امتحان حرب شدید بنهایت سرور
 و شادمانی بشتابد ولی جبان بترسد و بلرزد و بجزع
 و فزع افتد و همچنین تلمیذ ماهر دروس و علوم
 خویش را بنهایت مهارت تتبع و حفظ نماید و در
 روز امتحان در حضور استادان در نهایت شادمانی
 جلوه نماید و همچنین ذهب خالص در آتش امتحان
 با روی شکفته جلوه نماید پس واضح شد که امتحان

از برای نفوس مقدّسه موهبت حضرت یزدان است
 اما از برای نفوس ضعیفه بلای ناگهان این امتحان
 همانست که مرقوم نمودید زنگ انانیت را از آئینه دل
 زائل نماید تا آفتاب حقیقت در آن بدرخشد زیرا
 هیچ حجابی اعظم از انانیت نیست و هر چند آن حجاب
 رقیق باشد عاقبت انسان را بکلی محتجب و از فیض
 ابدی بی نصیب نماید ای امة الله المنجذبة
 چون عباد و اماء رحمان بخاطر من گذرند احساس حرارت
 محبت الله نمایم و دعا کنم که حضرت کبریاء آن
 نفوس مبارکه را بجنود لم یروها مؤید فرماید الحمد لله
 که نبوت جمیع انبیاء در عصر مقدّس مبارک یوم عظیم
 ظاهر و باهر شد ای امة الله المنجذبه قریبت فی
 الحقیقه بروحست نه بجسم و امداد و استمداد
 روحانی است نه جسمانی با وجود این چنین امید است
 که از هر جهة قریبت حاصل گردد مطمئن باش
 که فیوضات الهیه نفوس مقدّسه را چنان احاطه نماید

که پرتو شمس ماه و ستاره را یاران الهی و اماء رحمان را
يك از قبل عبدالبهاء بنفحات قدس مشام
معطر نما و جمیع را بر نشر نفحات الله
تشویق و تحریص کن و عليك البهاء

ع ع

هو الله

ای ثابت بر پیمان ایمان و ایقان مانند شجر
بوستان است و افعال و اعمال ممدوحه در کتاب بمتابه
ثمر سراج را نور ساطع لازم و نجوم را شعاع لامع
واجب از خدا خواهم که یاران الهی را بر آنچه لائق
و سزاوار اصفیا است موفق فرماید و از آن گلهای
روحانی نفحه تقدیس منتشر فرماید و هر يك از یاران
چون باهل غرور مانوس گردد باید بنهایت مهربانی
و سرور سبب تنبه او شود و علت تذکر او گردد
اجتناب بر دو قسم است يك قسم حفظاً لامر الله است
و این باید بروح و ریحان باشد نه بغلظت و شدت

و قسمی دیگر از روی غلظت و آن مقبول نه و اما
 تبلیغ باید بحکمت مجری گردد و بخوشخوئی و خوش
 رفتاری و مهربانی حصول یابد و اگر چنانچه بشروطی
 مشروط شود تبلیغ قلیل الوجود گردد و اما در محافل
 منعقدہ باید بکلی مکالمات خارجه واقع نگردد بلکه
 مصاحبت محصور در ترتیل آیات و قرائت کلمات
 و اموریکه راجع بامر الله است باشد مثل بیان حجج
 و براهین و دلیل واضح مبین و آثار محبوب العالمین
 و نفوسیکه در آن محفلند قبل از دخول باید بنهایت
 نظافت آراسته و توجّه بملکوت ابھی نموده در کمال
 خضوع و خشوع وارد گردند و در حین تلاوت
 صمت و سکوت کنند و اگر نفسی مکالمه
 خواهد باید در نهایت ادب برضایت و اجازت
 اهل مجلس در کمال فصاحت و بلاغت نماید
 و عليك التحيّة و الثناء

ای یاران جانی عبد البهاء شرق معطر نما غرب
منور نما نور بلغارده روح بسقلاب بخش این بیت
یکسال بعد از صعود از فم میثاق صادر و ناقضان استغراب
مینمودند و استهزا میکردند ولی الحمد لله آثارش باهر
وقوتش ظاهر و برهانش واضح گشت المنه لله شرق
و غرب در اهتزاز است و از نفحات قدس جمیع اقطار
مشکبار جمال مبارك بنص صریح در کتاب وعده
فرمودند "و نراکم من افقی الابهی و ننصر من قام علی
نصرة امری بجنود من الملائکة الاعلی و قبیل من الملائکة
المقریین" نوید نمودند الحمد لله این نصرت و تأیید
مشهود و پدید و در قطب عالم مانند آفتاب بدرخشید
پس ای یاران الهی جهدی بلیغ نمائید و سعی
شدید کنید تا موفق بعبودیت جمال قدیم و نور مبین
گردید و سبب انتشار انوار شمس حقیقت شوید
جسم قدیم قدیم امکانرا روحی جدید بدمید و مزرعه

آفاق را تخم پاکی بیفشانید بر نصرت امر قیام نمائید
و لسان تبلیغ بگشائید انجمن عالم را شمع هدی گردید
و افق امکانرا نجوم نورا شوید حدائق توحید را طیور
رحمانی شوید و گلبانگ حقائق و معانی زیند انفاس
حیات را صرف امری عظیم کنید و مدّت زندگانیرا
حصر در خدمت نور مبین نمائید تا عاقبت گنج روان
ملکوتی بدست آرید و از زیان و خسران برهید زیرا
حیات بشر جمیع در خطر اطمینان بقا در دقیقه نه
با وجود این اقوام مانند سراب اوهام در موجند
و گمان اوج دارند هیهات هیهات قرون اولی نیز چنین
گمان مینمودند تا آنکه بموجی از امواج بتراب پنهان
شدند و بخسران و زیان افتادند مگر نفوسی که فانی
محض شدند و در سیل الهی بجانفشانی برخاستند
کوکب نورانی آنان از افق عزّت قدیمه درخشید
و آثار قرون و اعصار برهان این گفتار پس شب و روز
آرام نگیرید و راحت نجوئید راز عبودیت گوئید

و راه خدمت پوئید تا بتأیید موعود از ملکوت احدیت
 موفق گردید ای یاران افق عالم را سحاب تیره احاطه
 نموده و ظلمات عداوت و بغضا و جور و جفا و ذلت کبری
 انتشار یافته جمیع خلق در غفلت عظمی و خونخواری
 و درندگی اعظم مناقب برایا حضرت کبریا از بین جمهور
 بشر یارانرا انتخاب فرموده و بهدایت کبری و موهبت
 عظمی تخصیص داده تا آنکه ما کلّ بجان و دل بکوشیم
 جانفشانی نمائیم و بهدایت خلق پردازیم و نفوس را
 تربیت کنیم تا درندگان غزالان بر وحدت شوند
 و گرگان اغنام الهی گردند و خونخواران ملائکه آسمانی
 شوند نارعدوان خاموش گردد و شعله وادی ایمن بقعه
 مبارکه روشنائی بخشد رانحه گلخن جفا متلاشی شود
 و نفحات گلشن وفا انتشار کلی یابد عقول ضعیفه
 استفاضه از عقل کلی الهی نماید و نفوس خبیثه انفاس طیّبه
 ظاهره جوید این موهبت را مظاهری و این مزرعه را
 دهقانی و این باغ را باغبانی و این دریا را ماهیانی و این

سما را کواکبی نورانی و این علیلان را طیبانی روحانی و این
گمگشتگانرا رهبرانی مهربان لازم تا بی نصیبانرا نصیب
دهند و محرومانرا بهره بخشند و مستمندانرا گنج
روان کردند و طالبانرا قوت برهان بنمایند.

اللهم انى اتضرع يا مغشى و اتدلل يا مجيرى و اتوجع
يا طيبى و اناجيك بلسانى و روحى و جنانى و اقول
الهى الهى قد احاطت الليلة الدلماء كل الارحاء و غطت
سحاب الاحتجاب كل الآفاق و استغرقوا الانام فى ظلام
الاهام و خاض الظلام فى غمار الجور و العدوان ما ارى
الا و ميض النار الحامية المتسعة من الهاوية و ما اسمع الا
صوت الرعود المدمدم من الآلات الملتهبة الطاغية النارية
و كل اقليم ينادى بلسان الخافية " ما اغنى عني ما ليه هلك
عني سلطانيه " قد خبت يا الهى مصايح الهدى
و تسعرت نار الجوى و شاعت العداوة و البغضاء و ذاعت
الضعينة و الشحناء على وجه الغبراء فما ارى الا حزبك
المظلوم ينادى باعلى النداء حي على الولاى حي على

الوفاء حيّ على العطاء حيّ على الهدى حيّ على
 الوفاق حيّ على مشاهدة نور الآفاق حيّ على الحبّ
 والفلاح حيّ على الصلح والصلاح حيّ على نزع
 السلاح حيّ على الاتّحاد والنجاح حيّ على التعاضد
 والتعاون فى سبيل الرشاد فهؤلاء المظلومون يفتدون كلّ
 الخلق بالنفوس والارواح فى كلّ قطر بكلّ سرور
 وانسراح تراهم يا الهى يبكون لبكاء خلقك ويحزنون
 لحزن بريّتك ويترافون بكلّ الورى ويتوجّعون لمصائب
 اهل الثرى ربّ انت اباهر الفلاح فى جناحهم حتّى
 يطيروا الى اوج نجاحهم واشدد ازورهم فى خدمة
 خلقك وقوّ ظهورهم فى عبوديّة عتبه
 قدسك أنّك انت الكريم
 أنّك انت الرحيم لا اله
 الا انت الرحمن
 الرؤف القديم
 (ع ع)

ای زائر مشکین نفس حافظ شیرازی در دیوان خویش میگوید "ترکان پارسی گو بخشدگان عمرند" آن ترک پارسی گو توئی که در نهایت شیرینی و حلاوت بفارسی صحبت میداشتی و من و یاران الهی را سبب سرور و شادمانی میگشتی حال با قلبی نورانی و روحی رحمانی و انجذابی ملکوتی و تأییدی سبحانی بالنیابه از عبدالبهاء توجّه بآستان مقدّس نما و جبین خویش را بر آستان نور مبین بگذار و روی و موی را بخاک تابناک منور و معطر کن و در نهایت عجز و نیاز از قبل من تضرّع و ابتهال نما و طلب تأیید و توفیق کن زیرا مشقّات عظیمه در پیش است و مشکلات کثیره در میان و عبدالبهاء در نهایت ضعف و ناتوان لهذا محتاج امداد اسم اعظم است و مفتقر عنایت جمال قدم تا در این سبیل توفیقات حقّ نعم الدلیل گردد و بدرقه عنایت هادی سبیل شود شاید در این سفر

نفسی در عبودیت دلبر آفاق بکشد و نصیبی از موهبت
 ربّ الاشراق برد یاران الهی را هر يك از قبل من
 در نهایت اشتیاق تحیت ابدع ابهی ابلاغ دار و بگو
 ای سرگشتگان صحرای محبت الله و ای گمگشتگان
 بیابان عشق پرتو عنایت الهی شامل است
 و فیوضات نامتناهی متتابع عنقریب از اشراق نور مبین
 روی زمین بهشت برین گردد و از نسیم گلشن عنایت
 مشام اهل آفاق در شرق و غرب مشکین و عنبرین شود
 یاران الهی باید بموجب وصایا و نصائح نور حقیقت
 جمال قدم روحی لعتبته الفدا قیام کنند و يك يك را
 بموقع اجرا گذارند نه اینکه مجرد بخوانند و مودوع
 اوراق و الواح گذارند باید اوامر روحانیّه و جسمانیّه
 اسم اعظم روحی لترتبه الفداء در حیز شهود جلوه نماید
 و در احوال و اطوار یاران الهی مجسم و مصور گردد
 و الا چه ثمری و چه اثری باری عبدالبهاء را نهایت آمال
 اینکه بکلمه‌ئی از وصایا و نصائح مبارك موفق شود

و یقین است یاران نیز چنین آرزو دارند بهائی باید
 شمع آفاق باشد و نجم ساطع از افق اشراق اگر
 چنین است نسبتش حقیقی است و الا نسبت
 مجازی است و بی ثمر و بی پا مانند شخصی سیاهست
 نامش الماس و بحقیقت زاغ و غراب است ولی اسمش بلبل
 خوش آواز از انتساب اسمی چه فائده و از لفظ بهائی
 چه ثمر بحقیقت باید بهائی بود و ملتجی بعتبه مقدسه
 حضرت نامتناهی جمیع یاران را بجان و دل مشتاقم
 و آرزوی مشاهده دیدار مینمایم و علیکم البهاء الابهی
 ای عزیزان عبدالبهاء اگر بدانید که چه قدر
 اشتیاق بیاران دارم و چگونه شب و روز بذكر و یاد شما
 مشغولم البتّه از شادمانی پرواز مینمائید شما یاران اسم
 اعظمید و یاوران عبدالبهاء در ظلّ الطاف جمال
 مبارکید و بندگان حقیقی صمیمی حضرت کبریاء طوبی
 لکم ثمّ طوبی. لهذا در نزد عبدالبهاء عزیزید و جلیل و رفیقید
 و ندیم و در عبودیت عتبه بهاء شریکید و سهیم ع ع

أيا نفحات الله تنسّمى أيا نسّمات الله تنفّسى واقصدى
ديار الطرف القبلى ارضاً فيها توارت نفس نفت فى
روعه روح من الله وتضمّنت هيكلاً حشر تحت راية
الله وقلباً انجذب بنفحات الله واحشاء واضالع
تسعرت بينها نار محبّة الله وحيى ذلك القبر المنور والرمس
الطاهر المطهر وقولى النور الساطع من الافق الاعلى
والشعاع اللامع من ملكوت الابهى جلّ ضريحك المعطر
وسطع فوق رمسك المعنبر وتتابع طبقات النور من
شمس الظهور بالنزول على بقعة تنوّرت بجسدك
وتضمّنت جسمك واحتوت بهيكلك الزكيّ الطاهر
المجلل الكريم المظلل بغمام الطاف ربك الرحمن الرحيم
طوبى لديار اغتربت فيها وبشرى لبقاع اقتربت اليها
ويا شرفاً لارض تواريت فيها وعزاً لبقعة اختفيت فيها
عليك بهاء الله ورحمته ورضى الله عنك وخصّك بموهبته
واراح روحك بنفحات فاحت من رياض احديته والاح

وجهك فى حدائق رحمانيتته وتنور بصرك بمشاهدة
جمال هويته وسمع اذنك من الحان طيور القدس
الصادحة فى فردوس رؤيته على سدره فردانيته بما سمعت
النداء واجبت الدعاء ولبيت لربك الاعلى وخضعت
لسلطنة محبوبك الابهى واشتعلت بنار
محبة الله وتوكلت على الله واحترقت
بنيران الهجران ولظى الحرمان
حتى رجعت الى الله وتوجهت اليه
واستجرت بجوار رحمته الكبرى
كل ذلك بما وفيت بميثاق الله
وثبت ورسخ قدماك على
عهد الله والتحية والسلام
والثناء عليك
فى الاولى
والاخري
ع ع

وانت الذى يا الهى خلقت وبرئت وذرئت بفيض
جودك و صوب غمام رحمتك حقائق نورانية رحمانية
و دقائق كينونات ربانية صمدانية وربيتها فى عوالم
قدسك بيد ربوبيتك و انشئتها بصرف فضلك و انبتها
من سدره فردانيتك و اخرجتها من دوحه صمدانيتك
و جعلتها آيتك الكبرى و موهبتك العظمى بين
خلقك و من تلك الحقائق هذا الفرع الكريم و الاسم
العظيم و النور المبين ذو الخلق البديع و الوجه المنير
اى ربّ اسمعته ندائك و اريته جمالك و هديته الى
صراطك و شرفته بلقائك و القيت عليه خطابك
و جعلته مظهر الطافك و مطلع احسانك و مهبط
الهامك و اضاءت وجهه بنور عرفانك و عطرت مشامه
بنفحاتك و انطقته بثنائك و شرحت صدره باياتك
و ارحت روحه بجودك و روحك و روحك و شميم نسيم
حديقة اسرارك و اثبتته على عهدك و ميثاقك و مكنته فى

ارض الوجود بقوتك واقتدارك

اي ربّ لَمّا هديته الى النار الموقدة في سدره البقاء
واصطلى بنار الهدى في سيناء العليّ الاعلى مشرب كأس
الوفاء و ثمل من الصورة المشمولة الصهباء و صاح و نادى
يا ربّي الاعلى و فّقنى على ما تحبّ و ترضى و بيّض وجهي
في النشأة الاخرى كما نورته في النشأة الأولى فلَمّا تنفّس
صبح الهدى و اشرفت شمس ملكوتك الابهي
و انتشرت انوارك على كلّ الارحاء توجّه الى ضياء جمالك
توجّه الحرياء و اجاب ندائك ببلى و هام في بيداء الولاء
و استهام في نور جمالك الساطع على الانحاء و قام بالثناء
بين ملاء الاحباء و توكل عليك و توجّه اليك و وفد
عليك و تمثّل بين يديك و تشرف بالاصغاء باذن واعية
و احتظى بالمشاهدة و اللقاء * ببصيرة حديدة كاشفة
و شغفته حباً و ملاء منك عشقاً و غراماً و ناجاك
صباحاً و مساءً و غدوّاً و آصلاً اي ربّ اكمل ايامه
و انتهى انفاسه و ترك قميصه و خلع ثيابه و رجع

اليك طيباً طاهراً عرياناً خالصاً مشتعلاً منجذباً متشوقاً
مهتراً بنفحاتك اكرم مثواه و انزله منزلاً مباركاً
خير نزل في جوار رحمتك الكبرى و ارفعه
الى مقعد صدق مكن قدس في ملكوتك
الابهي و ظلل عليه سدرتك المنتهي
و احشره مع الملائة الاعلى و اسقه كأس
اللقاء و قدر كل خير لمن يزور رمسه
الطاهر المسكى الشدا و اجب
دعاء من يدعوك في بقعة
روضته الغناء اناك
انت الكريم الرحيم
العظيم الوفاء
وانك انت
الرحمن يا ربّي
الاعلى
ع ع

هو الله

يا من تعطر الآفاق من نفحات ثبوته على ميثاق الله
ولمثلك ينبغي هذا المقام العظيم ولشبهك يليق هذا
الشان الكريم تالله الحق ان ملائكة القدس تصلين
عليك من ملكوت الابهي والملا الاعلى يناديك
باعلى النداء احسنت احسنت يا من وفى بالميثاق
واوفى بما عاهد عليه الله فى يوم الاشراق ولم
تأخذه لومة لائم فى تمسكه بعهد الله وتشبته بذيل
موهبة الله فهلل وكبر ونطق و نادى متهلل الوجه
مستبشر القلب منجذب الروح منتعش الفؤاد يا اهل
الوفاء فاثبتوا على ميثاق الله وتمسكوا بعهد الله
فان هذا هو تأييد شديد القوى و به تشييد دعائم دين
الله وتحكيم بنيان شريعة الله و سطوع انوار معرفة
الله و ظهور آثار موهبة الله و عبوق نفحات محبة الله
واعلاء كلمة الله يا قوم ذروا الشبهات و دعوا تأويل
التمسكين بالمتشابهات و تمسكوا بالمحكمات انها هى

الصراط المستقیم و النور المبین و البیان القویم و الحصن
الحصین عن هجوم المارقین ع ع

هو الله

ای بنده ثابت ثابت نابت جمال قدم نامه مفصل ملاحظه
گردید تا توانید در این ایام تبلیغ امر الله نمائید
فرصت بسیار خوبی ید قدرت الهیه فراهم آورده این
فرصت را از دست مدهید جمیع قلوب متوجه بامر الله
و جمیع گوشها مترصد استماع کلمة الله احزاب ایران کل
مشغول بخود و اکثری از شدت نزاع و جدال از حیات
و زندگانی بیزار مفری میطلبند و مفر و مقری و ملجأ
و پناهی جز ملکوت ابهی نه که ولوله و زلزله در آفاق
انداخته و عنقریب ایران را معمور و ایرانیان را
عزیز در دو جهان نماید خیر خواهی ایران این است
که جمیع ملل و شعوب و قبائل عالم را خاضع و خاشع نماید
هر نفسی که ثابت بر عهد است و لو بظاهر خواندن ابجد
ندانند باید در فکر اعلاء کلمة الله و تبلیغ باشد ع ع

ای ثابت بر میثاق چون نیر آفاق اشراق بر شرق
و غرب نمود تفاوت و امتیاز ترک و تاجیک و فرانس
و بلجیک و فرس و امریک و آسیا و افریک از میان رفت
شلیک وحدت عالم انسانی بر خاست این است که
مشاهده مینمائی که شرق دست در آغوش غرب نموده
و خاور و باختر مانند دو دلبر شیفته یکدیگر شده ع ع
هو الله

ایها الرجل الرشید قد هتکت الاستار و اشرفت
الانوار و ظهرت الاسرار و شاعت الآثار و ذاعت
الاذکار و انکشف آية اللیل و تالأت آية النهار
و المخلصون فی سرور و حبور و عیش موفور
و جنّة عالیة و ربّ غفور فی طوبی
للابرار و یا بشری للاخیار
و یا فرحاً للاحرار و یا اسفاً
علی الاشرار ع ع

احمد و اشكر الربّ الجليل البرّ الرؤف الجميل جزيل
العطاء عظيم الولاء على ما اولى عباده الضعفاء من
نعم جليلة و منح جميلة و حكم بالغة و تجارة رابحة و ثروة
طافحة و عزّة شامخة و مرتبة باذخة و بصيرة كاشفة
و قوّة نافذة يوم اشراقه على الآفاق بانوار الميثاق
و اخذه العهد الجليل المذكور فى صحفه و الواحه و فى
البيان و الفرقان و التوراة و الانجيل و حمد و شكر و اثنى
على كلّ من تمسك بهذا الحبل المتين و الثعبان المبين
الّتى تلقف كلّ حبال و عصى و التحية الطافحة بالثناء
و الفائضة بنور البهاء على الحقيقة النورانية الهويّة الرحمانية
و النفخة الصمدانية و النفخة الربّانية و الجوهرة
الوحدانية الّتى تتلأأ على اكليل المجد الاثيل تتلأأ
اشرقت بنوره السموات و الارضين و على الّذين ثبتوا
على الميثاق و نبذوا الشقاق و ركبوا البراق و نادوا فى
الآفاق حيّ على العهد القديم حيّ على الميثاق العظيم

حيّ على النور المبين حيّ على الصراط المستقيم حيّ
على الماء المعين حيّ على جنة النعيم حيّ على الفضل
العظيم حيّ على المائدة الممدودة من الربّ الكريم
الهي الهي هذا عبدك الذي اقبل الى مشرق نورك
الاول النقطة الاولى ولبي لندائك عند طلوع شمس
البهاء في الكرة الاخرى وحمل كلّ تعب ومشقة
وبلاء واصبح من عبيدك القدماء نور قلبه ابدأ سرمداً
بنور صبح الهدى و اشرح صدره بمشاهدة آياتك
الكبرى وانطقه ببرهان ميثاقك الذي اخذته من
ملكوت الوجود من الغيب والشهادة يا ربّ
الملا الاعلى واحفظه من سهام شبّهات
اهل الحجبات والمتشابهات وثبت
قلبه على المحكمات واجعله
سراجاً وهّاجاً في محفل
العهد والميثاق

أيها المستوقد بنار محبة الله في سيناء الصدور أتي
ارسل اليك التحية و الثناء من الوادي المقدس طور سيناء
البقعة المباركة البيضاء و اقول احسنت احسنت يا من
دخل في ظلال السدرة التي ارتفعت في الارض المقدسة
و انتشرت اظلالها في الآفاق بشرى لك بما مررت
من الوادي الايمن و آنت من جانب الطور ناراً
و اصطليت من حرارتها و اهتديت بنورها فعليك باليد
البيضاء و القاء العصا و ارجاعها الى الثعبان المبين الا ان
تلك اليد هي يد قدرة الرحمن و الثعبان هو البرهان
و هذان الامران ظهيران لك في كل مكان و روح
القدس يؤيدك بقوة و سلطان و البهاء
على كل ثابت و راسخ و مستقيم
و ناطق و هاد لمن
في الامكان

آيتها المنجذبة بنفحات القدس اتى رتلت آيات
 شكرك لله على شدة رافته و عظيم عنايته بوصول تلك
 الالواح اليك و اشراق فيض معانيها عليك انها
 الواح انبعثت كلماتها من قلب ممتلى بمحبة الله فارغ
 متجرد عما سوى الله مستبشر مستفيض من فيوضات
 الملكوت الابهي مرتسم فيه آيات التوحيد بنفثات
 من روح موهبة الله يا امة الله عليك بالتلقى لما يفيض
 عليك روح عبد البهاء لا تنظري الى استعدادك
 وقابليتك بل انظري الى فضل ربك فى هذه الايام
 و موهبة ملكوته التى لم تر عين الوجود مثلها فى القرون
 الأولى ان الوجود ارض متعطشة و فيض الملكوت
 غيث هائل ستنبت ارض الوجود رياحين حكمة الله
 حيث نفحات القدس احاطت الارض شرقها و غربها
 و بشارات الله تتابع من ملكوت السماء و شمس
 الحقيقة اشرفت على الآفاق باشد الاشراق فالق على

الآذان الاسم الاعظم حتّى ينادوا الكلّ بين الامم
يا بهاء العالم وشمس القدم الحقّ اقول لك هذا الاسم
المبارك روح الحياة والمنقذ من الممّاة وكلمة النجاة الباهرة
الآيات سوف تسمعين من كلّ الاقطار ضجيجاً
متواصلًا الى الملاء الاعلى يا بهاء الابهى وبلغى تحيّي
الروحية الى ولدك الروحانى والى قرينته المحترمة التى
تقرب اسمها باسمك وبلغى تحيّي الى ابنتك الروحانية
"ورجينيا ويلار" المحترمة وقولى لها يا ابنتى العزيزة
توجّهى الى ملكوت ربّك واستفيضى من الفيوضات
الروحية وانجذبى بنفحات القدس انجذاباً ينفخ الروح
فى النفوس الميتة ويحييهم بحياة طيبة وينور ابصارهم
بنور ساطع على الاكوان فى هذا القرن المجيد والعصر
الجديد وبلغى ثنائى الى امة الله "امانوئل" وقولى
لها ائتّى ابصرت تصوير عبدالبهاء الجسمانى المنطبع
بشعاع الشمس الناسوتى وفاضت عينك بالعبرات
فاطلبى من الله ان يريك تصويره الروحانى بشعاع ساطع

من الملكوت الرحمانى هنالك تأخذك جذبات الله
وتجعلك جمرة نار ملتبهة بحرارة محبة الله يا امة الله
عليك بزيارة حضرة ابي الفضائل حتى تتلقى منه
البراهين والنصوص القاطعة من الكتاب المقدس على
ظهور ملكوت الله فى هذا القرن العظيم ان زيارته
غنم لك وذخر لك وسلوة لقلبك وبهجة لروحك
وتأخذين منه الحكمة والبيان المطابقة للشهود والعيان
يا امة الله ان مستمر مكينات رجل جليل ساع بكل
قواه فى نشر نفحات الله وسوف يؤيده الله بامر
عظيم ويجعله علماً متموجاً باريح التأيد على الصرح
المجيد واما قضية شربى لكأس الفداء فو رب السماء
انه منتهى آمالى وفرح قلبى وسلوة روحى وغاية
مقصدى فعليك بان تدعى الى الله ان ييسر لى هذا
المنى ويقدر لى هذه الموهبة الكبرى ويسقيني تلك
الكأس الطافحة بصهباء الوفاء فى سبيل البهاء
يا امة الله لما تناولت تحريرك كنت فى حالة هزنتى

نسمة محبة الله واهتزت بها اهتزازاً امتلاً المكان
بروح محبة الله ولا شك ان قلبك تأثر ايضاً من
هذا الاهتزاز الروحاني و الجذب الرحماني
و الحب الوجداني و عليك
التحية و الشناء

ع ع

هو الله

الهي الهي هذا عبدك المنجذب الى جمالك الابهي
المتوقد القلب بنار محبتك بين الملا المنهمر الدمع بذكرك
في جنح الليالي الظلما المنصرم الصبر لمحبة جمالك الابهي
المستبشر الوجه برحمتك الكبرى المنشرح الصدر بآيات
توحيدك بين الوري المتغرب في الغرب تاركاً الوطن
الاحلي المتحمّل العناء في سبيلك يا ربّي الاعلى ربّ
انه ترك الراحة و الرخاء و الترف و الرفه و السكون
و القرار و هرع الى تلك العدو القصى ارضاً لم
تطئه ارجل اجداده و الآباء نشراً لنفحاتك رفعاً

لراياتك اعلاء لكلماتك ايضاحاً لييناتك
 ربّ ربّ اجعله آية موهبتك وراية معرفتك و نار محبتك
 و سمة منحتك مؤيداً بملائكتك موقفاً بعونك و رعايتك
 مصوناً بحفظك و حمايتك محفوظاً بحفظك و كلائتك
 حتّى تنتشر آثارك فى تلك الارحاء و يلوح انوارك فى
 تلك الانحاء و يصل نداءك الى آذان اهل الؤفاء
 و يظهر برهانك لملاً الانشاء و كلّ شى بيدك لا نملك
 لانفسنا نفعاً و لا ضرراً و لا حياة و لا نشوراً
 اى ربّ انا ضعفاء قونا بفضلك و فقراء اغننا
 بجودك و عجزاء انجدنا بجنودك و بكم انطقنا بشناءك
 و اموات احينا بروحك تؤيد من تشاء و توقّ
 من تشاء و تعلّم من تشاء و تنطق من
 تشاء و تنصر من تشاء و تؤيد من
 تشاء بما تشاء انك انت
 القويّ المقتدر المتعال

اللهم يا الهى وربى و منائى و نورى و بهائى و ملجئى
و رجائى قد تحيرت فى ذكرك و ثنائك و احترت فى
تمجيدك و تقديسك كلما اتعارج الى سمو الادراك
و اتصاعد الى علو الاكتشاف ارى نفسى عاجزة
عن ادراك كنه آية من آياتك فكيف هوية ذاتك
و حقيقة اسمائك و صفاتك و العقول اذا عجزت يا الهى
عن عرفان لمعة من شهاب متشعشع فى فضاء انشائك
فكيف تستطيع ان تدرك كينونة الشمس مع ظهور
آثارها الزاهرة للعقول فى مملكتك و النفوس اذا
ذهلت عن ادراك قطرة من بحور اسرارك فكيف
الاكتناه فى الاكتشاف عن محيط انوارك و بسيط
آثارك فالعقول يا الهى ذاهلة و النفوس يا محبوبى
حائرة و طيور الارواح هائمة و صقور الافهام قاصرة
عن الطيران فى اوج وحدانيتك و عرفان آية من آيات
احديتك و اتى لهذا الضعيف عهدة هذا الخطب الجسيم

وَأَنى لَهَذَا الكَلِيلِ النُّطْقِ وَالبَيَانِ البَلِيغِ مَالى الْآا ان
اَكْبَ بوجهى على عتبه رحمانيتك و امرغ جبينى
بتراب رحبه فردانيتك و اقول ربّ ربّ ادرك
عبدك المتضرّع الى باب احديتك المنكسر الى حضرة
ربوبيتك الخاضع لظهور الوهيتك الخاشع لسلطان
رحمانيتك الذى اخترته لحبك و اجتبيته لذكرك
و ارتضيت له حمدك و ثنائك ربّ ربّ انه سمع
ندائك عند تبلج صبح احديتك و لبي لخطابك عند
تلجج عباب طمطمام موهبتك و آمن بك و بآياتك
عند سطوع فجر العرفان و خضع لسلطانك عند
شروق انوار الايقان و اقبل الى جمالك الاعلى عند
بزوغ نور الهدى و احتمال كلّ بلاء فى موطنه من شرّ
الاعداء الى ان هجم عليه الدّ الخصماء لحبه لطلعتك
النوراء فاضطر الى الهجرة و الجلاء الى ارض الطفّ
فتحمّل كلّ كرب و بلاء حتّى وصل الى بقعة كربلاء
ارض احمرّت بدماء مطهّرة من الاصفياء و تعطر ارجائها

بنفحات رائحة طيبة انتشرت من ثار سيد الشهداء ثم
مكث يا الهى برهة من الزمان و آونة من الاحيان فاقبل
الى انوار وجهك الساطعة من الجمال الابهى واقتبس
نار الهدى من الشجرة المباركة التى اصلها ثابت
وفرعها فى السماء و اتبع ندائك بتلبية تأججت بها نار
محبّتك فى الكبد والاحشاء وسرع الى عتبتك العليا
وقام على خدمتك بكلّ القوى و ادرك الحضور بين
يديك فى الزوراء وهو يا محبوبى مواصل التحرير
لآياتك من الغداة الى العشاء و يتبتّل اليك و يتضرّع
الى باب رحمانيتك و يدعو الكلّ الى جمال احديّتك الى
ان هاجرت يا محبوبى بتقدير منك من تلك البقاع النوراء
الى المدينة الكبرى و منها الى ارض السرّ الشاسعة
الارجاء و منها الى هذه البقعة المباركة التى أثبتت عليها
فى الزبر و الالواح فوق ذلك الحبر الجليل اسيراً
من الزوراء الى الحدباء و قاسى فى سبيلك الداھية
الدهماء و البليّة العظمى و كان فى خلال الاسر سلوة

لقلوب الاحباء ونامقاً لالواحك المرسله الى كل
الانحاء ثم حضريا منائى باذنك الى هذا السجن الذى
شاع وذاع ذكره باحسن الانباء بين الورى
واستجار فى جوار قربك الادنى متمنياً فضلك
الاوفى واشتغل بخدمه امرك بكل همّة عليا وكان
يحرر آياتك فى الصباح والمساء حتى كلت عيناه
وارتجفت انامله بما وهن عظمه وبلغ من العمر عتياً
فلم يفتريا الهى رمشة عين عن خدمتك ولم يتهاون
يا محبوبى طرفه طرف فى عبوديتك و عبدك بكل
انقطاع وانكسار الى عظمة جلالك وانجذاب الى
ملكوت جمالك وقضى ايامه فى نشر نفحاتك
واعلاء كلمتك واقامة برهانك و بيان حجّتك البالغة
وقدرتك الدامغة وعزّتك الباهرة وعظمتك
الزاهرة حتى اشتهر فى الآفاق بالالفه والوفاق
واقتباس انوار الاشراق فى يوم الميثاق فاشتاق الى
ملكوتك الابهى ورفيقك الاعلى وقال ادركنى

يا بهاء الابهى وارجعنى اليك واجرنى فى جوار
رحمتك الكبرى واسقنى الكأس الطافحة بصهباء
اللقاء وطيرنى الى وكرى الذى فى الفردوس الاعلى
فى جنتك الابهى فاجبت له الدعاء وسمحت بما ناجى
فى جنح الليالى الظلماء وارجعته اليك بوجه مستبشر
بنور الفضل والعطاء ربّ ربّ اكرم له المشوى واجزل
له الندى وادخله مدخل صدق وانزله منزلاً
مباركاً فى مشهد اللقاء حتى يتمتع بمشاهدة انوار
طلعتك الزهراء الى السرمذ الذى ليس له
انتهاء ووفق الذين كل واحد منهم قرّة
لعينه وفلذة من كبده على ان
يقتنوا اثره من بعده انا انت
الكريم الرحيم الوهاب
وانك انت العزيز
القدير المستعان

ای ثابت بر پیمان نامه مفصل شما رسید ولی
از کثرت مشاغل جواب مختصر مرقوم میشود
در خصوص ضیافت در هر شهر بهائی سؤال نموده
بودید مقصود از این ضیافت الفت و محبت و تبئیل
و تذکر و ترویج مساعی خیریه است یعنی بذكر الهی
مشغول شوند و تلاوت آیات و مناجات نمایند
و با یکدیگر نهایت محبت و الفت مجری دارند
و اگر میان دو نفس از احبّا اغبراری حاصل هر دورا
دعوت نمایند و باصلاح ما بین کوشند و در امور
خیریه و اعمال برّیه مذاکره نمایند تا نتایج ممدوحه
حاصل گردد دیگر از الفت و یگانگی و مهربانی سؤال
نموده بودید این واضح و پدید است محتاج
بسؤال نیست الفت و یگانگی مراتب دارد
هر مرتبه‌ئی از مراتبش مقبول و آنچه ترقی بیشتر
نماید مقبولتر و محبوبتر و خوشتر است و سبب تقرب

بارگاه ذوالجلال و حصول تأییدات نا متناهی مدّتی
 قبل مکتوب عمومی در خصوص اتحاد و اتفاق مرقوم
 گردید و نتایج سامیه و فوائد عالیّه الفت و یگانگی
 بیان گردید و باطراف ارسال شد در امریک ترجمه گردید
 و انتشار یافت و در قفقاز بترکی ترجمه شد
 و انتشار یافت البتّه بمصر نیز رسیده در خصوص
 مشورت مأمور بها سؤال نموده بودید از مشورت
 مقصود آنست که آراء نفوس متعدّده البتّه بهتر از
 رأی واحد است نظیر قوّت نفوس کثیره البتّه اعظم
 از قوّت شخص واحد است لهذا شور مقبول درگاه
 کبریا و مأمور به و آن از امور عادیّه شخصیه گرفته
 تا امور کلیّه عمومیّه مثلاً شخصی را کاری در پیش
 البتّه اگر با بعضی اخوان مشورت کند البتّه تحرّی
 و کشف آنچه موافق است گردد و حقیقت حال
 واضح و آشکار شود و همچنین ما فوق آن اگر اهل
 قریه‌ئی بجهت امور خویش با یکدیگر مشورت نمایند

البته طریق صواب نمودار شود و همچنین هر صنف
از اصناف مثلاً اهل صنعت در امور خویش
با یکدیگر مشورت نمایند و تجار در مسائل تجاریّه
مشورت کنند خلاصه شور مقبول و محبوب در هر
خصوص و امور اما مشورت مجلس شور سیاسی
عمومی ملکی و ملکوتی یعنی بیت عدل آن بانتخاب
عمومست و آنچه اتفاق آراء یا اکثریت آراء در آن
شوراء تقرّر یابد معمول به است اکنون بیت
عدلی در میان نه محافل روحانی در اطراف تشکیل
شده است که اینها در امور امریه مانند تربیت
اطفال و محافظه ایتام و رعایت عجزه و نشر نفحات الله
شور نمایند این محفل روحانی نیز با اکثریت آراء
انتخاب شود و اما تجدید انتخاب و تعیین مدت راجع
ببیت عدل عمومی است که جمیع بهائیان عالم انتخاب
کنند زیرا آنچه نصّ قاطع نه بیت عدل عمومی
قراری در آن خواهند داد حال چون تشکیل بیت

عدل عمومی میسر نه قرار شد که محافل
روحانی امریکا را در مدت هر پنج
سال تجدید انتخاب نمایند

ع ع

هو الله

ای بنده جمال ابھی سوال از آیه مبارکه نموده بودی
که میفرماید "عنقریب صرافان وجود در پیشگاه
حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل پاک
قبول نمایند" معنی این آیه مبارکه مفصل فرصت نه
مختصر بیان میشود و آن اینست که ما عداای تقوی
و عمل پاک در درگاه احدیت مقبول نه شجر بی ثمر
در نزد باغبان احدیت پسندیده نیست ایمان مانند
شجر و تقوی و عمل پاک بمتابه ثمر است الیوم اعظم
تقوای الهی ثبوت بر عهد و پیمان است و عمل پاک یعنی
رفتار و کردار و گفتار بهائیان حقیقی که مطابق وصایا
و نصایح الهی است اما مسئله ثانی حمل حرز و دعا یا حلّ

اسم اعظم مرقوم در آب و نوشیدن بجهت رفع امراض
 اگر این دو عمل بتوجه تام و خلوص قلب و نیت پاک
 و انجذاب روح واقع شود تاثیرش شدید است
 اما مسئله ثالث یعنی فال و رمل آنچه در دست ناس است
 امریست موهوم صرف ابداً حقیقتی ندارد
 و اما مسئله چهارم که تفاؤل و تشاؤم و اعتاب و اقدام
 و اقتران و نواصی باشد یعنی تملک حیوانات ذیروح
 فال خوب سبب روح و ریحانست اما تشاؤم یعنی
 فال بد مذموم و سبب انفعال و اما مسئله پنجم هیچ عملی
 در عالم وجود بی ثمر نماند اما عمل با عرفان مقبول و تام
 و کامل و آن اینست که انسان بمعرفت الله فائز و باعمال
 خیریه موفق و حائز گردد با وجود این البته اعمال خیریه
 از برای نفوس سائره ولو از عرفان بی بهره البته بی ثمر
 نیست یعنی دو نفس بی خبر از حق محروم از عرفان
 یکی عادل و دیگری ظالم یکی صادق و دیگری
 کاذب یکی خائن و دیگری امین یکی سبب

ص ۳۰۷

آسایش عالم انسانی و دیگری سبب زحمت و خون
خواری و هر دو غافل از حقّ این دو شخص
در نزد حقّ متساوی نیستند بلکه فرقی
بی منتها در میان و عليك

التحيّة و الثناء

ع ع

هو الله

آیتها الجوهرة ملكوتية و الورقة النورانية
انّی تلوت مکتوبك الناطق بتوجّهك الى الله و اهتزازك
من نسمة الله و انجذابك بروح الله و انكشافك
لسرّ الوجود و تمثال ربّ الجنود و هذا يدلّ أنّه
سيفتح عليك ابواب المكاشفات و يؤيّدك روح الحقّ
بآيات بيّنات و أمّا مشاهدتك في صلاتك هذا العبد
دليل على القرب المعنوي و الوحدة الروحانية
و الانطباع الوجداني و انّی في كلّ حين اتضرّع الى
الملکوت الالهي ان يجعل قلبك مرآة صافية لطيفة

مصيقله متقابلة لملكوت الابهي حتى ينطبع فيه صور
الملا الاعلى وهذا معنى آية التوراة " لنخلقن انساناً
على صورتنا ومثالنا" وتكرار المشاهدة دليل على انّ
الرؤية ستكون روحا وجسما واما الفصل والوصل
والمفارقة واللقاء فهذه امور جسمانية فالروح
مقدّس عن المقارنة والمفارقة والقرب والبعد والاتصال
والانفصال هذه شأن الاجسام ومن لوازم الحقائق
العنصريّة واما الروح لازال في مركز سموه وعلوه
كالشمس المستقرّة دائماً في فلكها انما غيابها
وحضورها عبارة عن صفاء المحلّ ولطافة الجسم المتقابل
لها وبمجرد تصقيل الصفحة المتقابلة تظهر فيها انوار الشمس
وبمجرد تكثّف الصفحة تغيب عنها انوارها
اذاً عرفنا القرب والبعد عبارة عن الصفاء واللطافة
والصدأ والكدر والكثافة ونحن ان شاء الله بسبب
صفاء القلوب دائمون في محفل الالفه ومستمرّون في
الصومعة الروحانية ملكوتية عابدون ساجدون لله

وراكعون مؤتلفون بنفحات القدس و منجذبون
 بمغناطيس محبة الله و شاكرون على هذا الفضل العظيم
 و الفوز المبين و اما الملاقات الجسمانية نسأل الله ان
 يقدر لنا باحسن الوجوه اعلمى ايتها النفس الزكية
 عند انقطاعك عما سوى الله و فراغتك عن شئون
 الناسوت يتلألاً على قلبك انوار اللاهوت و اشراقات
 شمس الحقيقة من افق الجبروت عند ذلك تمتلئى روح
 القوة من الله و تتصرفين كما تشائين هذا هو الحق
 المثبوت و اما تمنيك خدمة نفوس قدسية روحانية
 هذا احسن الآمال و اشرف الخصال طوبى لمن
 تأيد به و توفق به فى مدة الحياة بغية الحياة الابدية
 ثم انك انت ايتها الحقيقة المنجذبة الى الله بلغى
 بملكوت الله بنفثات من روح لانه يؤيدك
 كما كان يؤيد الارواح القدسية
 فى القرون الاولى

ای یاران عبدالبهاء و بندگان جمال ابھی اکنون
 که قلب این محزون چون فلک مشحون مستغرق
 تأثرات گوناگونست بیاد شما افتادم و آرزوی جان
 چنانست که بیاد یاران دلرا صفائی و جان را روح
 و ریحانی حاصل گردد زیرا در ظلمات هموم تسلی خاطر
 یاران ذکر دوستانست و یاد مقربان درگه حضرت
 یزدان و چون بیاد شما افتادم نفعه خوشی بمشام آمد
 و پرتوی روشن در این شب یلدا بر افروخت حمد
 خدا را که از صرف موهبتش عبادی خلق فرموده
 که مظاهر حبّ و ولا و مطالع صدق و صفا و مشارق
 ودّ و وفا هستند یعنی قربانگاه عشق را فدائیان
 قدیمند و نار عذاب و عقاب را خلیل جلیل همواره
 بذکر جمال قدم چون بحر مواجند و در محافل ذکر
 الہی بمثابه سراج و ہاج گلشن محبت اللہ را گل
 صد برگ خندانند و جنت ابھی را شجر سبز خرم

ریّان بحر عرفان را صدف پر در درّی درخشنده اند
 و مطلع محبت الله را کوکب ساطع رخشنده
 بعد از صعود حضرت مقصود روحی لاجبائه الفداء
 دمی نیارمیدند و نفسی براحث نکشیدند سر ببالین
 ننهادند راحت دل و کام جان نجستند دمبدم آرزوی
 شهادت کبری کردند و همواره منتظر یوم فنا بودند
 این نفوس سزاوار انتساب آستان مقدّسند و این هیاکل
 لائق عبودیت درگاه مقدّس عبدالبهاء شب و روز
 از درگاه الهی مستدعی آنست که هر یک از یاران
 آیت رحمن گردند و سبب صلح و سلام عموم
 شعوب و قبائل و ادیان روح دوستی و راستی
 و آشتی در جسم امکان بدمند و هیکل
 ایجاد را برداء موهبت کبری بیاریند
 والله هو المؤید الموفق الکریم
 و علیکم التحيّة و الثناء

الهي الهي اسالك بتأييداتك الغيبية و توفيقاتك
الصمدانية و فيوضاتك الرحمانية ان تؤيد الدولة
العلية العثمانية و الخلافة المحمدية على التمكن في الارض
و الاستقرار على العرش و ان تصون اقليمها عن
الآفات و تحفظ مركز خلافتها عن الملمات
اي ربّ صنّها في كهف حفظك و حمايتك
و احفظها بعين عنايتك و اشملها بلحظات
رحمانيتك لانّها تحمي البقعة المباركة النوراء
و تحفظ على وادي سيناء و يمتدّ ظلّ
حمايتها على رؤس الاحباء

انك انت المقتدر على

ما تشاء و انك

انت القوى

القدير

هو الله

اللهم يا مؤيد كل سلطة عادلة و سلطنة قاسطة على
العزة الابديه و القدرة السرمديه و البقاء و الاستقرار
و الثبات و الافتخار ايد بفيض رحمانيتك كل حكومة
تعدل بين رعاياها و كل سلطة ممنوحة منك تحمي
الفقراء و الضعفاء براياتها اسالك بفيض قدسك و صيب
فضلك ان تؤيد هذه الحكومة العادلة التي ضربت
اطناب خبائها على ممالك واسعة شاسعة و اظهرت
العدالة برهانها في اقاليمها العامرة الباهرة اللهم ايد
جنودها و راياتها و نفذ كلمتها و آياتها و احم حماها
وراع ذمارها و اذع صيتها و شيع آثارها و اعل
علمها بقوتك القاهرة على الاشياء و قوتك
الباهرة في ملكوت الانشاء انك
انت مؤيد من تشاء و انتك
انت المقتدر القدير

هو الله

أيتها الوردة المؤمنة المفتحة في رياض محبة الله
 قد اتى الربيع وفاض الغمام الرفيع بغيث هاطل مدرار
 على الشريف والوضيع وهبت نسيمات الله على رياض
 الملك والملكوت بروح جديد واشتدت حرارة
 شمس الحقيقة على كل نبات طيب وشجر لطيف نابت
 في ارض مباركة من كل اقليم أنك انت بما كنت
 وردة العرفان في جنة الرضوان فاشكرى الله
 واهتزي طرباً على هذه الفيوضات الرحمانية
 التي هي اعظم موهبة للورد والعصف
 والريحان و عليك البهاء

ع ع

هو الله

الحمد لله الذي جعل الالفه والمحبة تجلياً من تجليات
 رحمانيته وآية من آيات محبوبيته حتى تنطبع انوار
 الحب في القلوب الصافية وتشرق شمس الوداد في

الكينونات الباهرة النورانية و لذلك خلق الممكنات
 ازواجاً وفتح لدخول الحبّ فى القلوب باباً رتاجاً
 و جعل تجلّى حبّه فى الصدور سراجاً وهّاجاً واصلّى
 و اسلم على الحقيقة النورانية و الكلمة الرحمانية
 الكوكب الساطع و النير اللامع سيّد الوجود
 قدوة الغيب و الشهود سيّد الكونين و نور المشرقين
 و على ادّلائه و مظاهر حكّمته و مطالع الهامه اجمعين
 ثمّ انّ الله سبحانه و تعالى تعلّقت ارادته بجمع الكثرات
 الى الوحدة و الالتقاء فى القلوب كلمة المحبّة حتّى تأتلف
 النفوس و تستأنس القلوب و تستنير الوجوه من
 ضياء باهر ساطع من كلمة "يحبّهم و يحبّونه" فاقتضت
 الحكمة البالغة ان تكون كلّ الاشياء مزدوجة
 و الحقائق ممتزجة و الكينونات متدرّجة الى اعلى مدارج
 الوحدة و متعارجة الى اعلى مراقى المحبّة كما قال
 سبحانه و تعالى "سبحان الذى خلق الأزواج كلّها ممّا
 تنبت الارض و من انفسهم و ممّا لا يعلمون" فلاجل

ذلك النكاح سنة مسنونة و امر ممدوح ممنوح من
الحضرة الرحمانية " فمن اتبعه كان متبعا لسنن الانبياء
و المرسلين " فبناء على ذلك نتأمل من الله ان يجعل هذا
الزواج سبباً للابتهاج و انشراحاً للصدر و ان جذاباً
للقلوب و يبارك على العروسين و يهبهما ذريةً سالحة
ليكون لهما لسان صدق في الآخرين اللهم
يا مؤلف القلوب و محبب النفوس و الجامع
بين الأزواج كلها حتى يستأنسا و يأتلفا و يصبحا
نفساً واحدة مسعودة في هذه الحياة
الأولى و يطلبوا العيشة الراضية في
الحياة الأخرى بارك على هذين
النفسين بفضلك
و رحمتك أنك انت
الكريم الرحيم
الوهاب
ع ع

هو الله

يا امة الله التي وقفت حياتها لخدمة ملكوت الله
اننى تلوت آيات شكرك لله بما هداك الى سبيل الرب
طريق النجاة الموصلة الى خيمة العهد خباء الشهادة
فى عاصمة الملكوت اعلمى حقّ اليقين انّ كلّ حقيقة
منجذبة بنفحات القدس فى هذا القرن المجيد يفوق
فحول الرجال الذين مضوا الى القرون الأولى فعليك
بالجهد البليغ و عليك بالسعى الشديد و عليك بالتضرع
و الابتهاال و عليك بالتوجه و الاتكال الى ملكوت
الربّ المتعال هيئى نفسك لتكونى كالضياء الساطع
على اعلى مراكز السواحل تهتدى به السفن الخائفة
فى ظلمات الغيوم فى غمار البحار ثمّ اكتسبى التعاليم
الالهية و تعلّمى حقّ التعليم من حضرة ابي الفضل
ولو تمكثى عدة اشهر هناك و اما رفيقتك شيعيها الى
ساحل البحر أو وصلها الى مرسيليا و ارجعى الى
مصر حتى تتعلّمى التعاليم اللازمة ثمّ ترجعى الى

امريكا هذا اذا كان ممكناً لك و إلا كيفما وجدت
السبيل مفتوح و التسهيل موجود قولى باسم الله
و توكلى على الله ولكن تعلمّ التعاليم
فرض واجب و على
الله التكلان

ع ع

هو الله

أيها المؤمنون انّ الله ان يمتحن عباده و ليس للعبد ان
يمتحن عبداً مخلصاً لله فوربى ان طير الروح يرفرف
فى هواء التقديس ولكن اهل الآمال لهم تحير فى
المال و يذهب الفخّ تحت التراب و لا يحصل الثواب
بل جعلوا ذكر دون العبودية فخاً لهذا الطير الطائر فى
الفضاء الروحانى و انّ عبد البهاء متضرّع الى ملكوت
الابهى و ليس شى يخفى اعلموا انّ كينونتى عبد البهاء
و ذاتى عبد البهاء و حقيقتى عبد البهاء و ذروتى
العليا عبد البهاء و غايتى القصوى عبد البهاء و ليس

لی شأن الآ عبودیة البهاء و لیس لی مقام الآ الخضوع
 و خدمة احباء الله و لم یصدر من قلمی الآ اننی عبد
 البهاء و ابن البهاء و رفیق البهاء و بهذا افتخر
 بین الملا لانّ عبودیة البهاء جوهره بدیعة
 نورا توقد و تضی علی اکلیل العزّة
 الابدیة البهّاج هذا شأنی و مقامی
 و انا عبد البهاء و ابن البهاء
 و علیکم التّحیّة و الثناء

ع ع

هو الله

ای ثابت بر پیمان از وقتی که در سبیل الهی بکمال
 توجّه و تضرّع و خلوص آرزوی خدمت شجره مبارکه
 کبریاء نمودید و بجهت نشر نفعات الله بآن دیار
 رحلت فرمودید تا بحال سه مکتوب مفصل مرقوم
 و ارسال گردید و این مکتوب چهارمست
 در مکتوب اخیر اکثر مسائل آنجنابرا جواب مرقوم

نموده بودیم و اگر چنانچه فتوری واقع از کثرت
 مشاغل و غوائل و مصائب و بلا یاست علی الخصوص
 هجوم اهل جفا اگر بدانید که بچه درجه در تعرضند
 و چه قدر فساد و فتنه مینمایند البتّه معذور میدانید
 کتاب ایقان را جناب علیقلیخان ترجمه نمود
 و بهمراهی ایشان ارسال گشت که در آن ارض طبع
 شده نشر گردد اشغال این عبد بدرجه که وصف
 ندارد دقیقه آرام ندارم و آنی راحت نجویم فرصت
 تنفس نیست و نهایت تحیر است که باین قسم جمیع
 امور اداره میگردد و تمشیت داده میشود هویت
 قلب شب و روز در نهایت تضرع و ابتهال است
 و طلب تأیید و توفیق بجهت احبّاء مینماید
 ای ثابت بر پیمان آنچه مقتضای وفا در مقابل عنایات
 جمال کبریا بود الحمد لله مجری نمودید و ما فوق
 طاقت کوشیدید و راحت و آسایش و فراغت و نعمت
 و تجارت و خانمانرا بکلی ترک نمودید و بآن اقلیم

شتافتید در محافل نعره زدید و در مجالس اقامه حجّت
و برهان کردید تأثیر این نفس پاک صد هزار سال
باقی ماند و مشام ثابتان را معطر نماید
در خصوص آنچه جفاکاران نسبت باین عبد اشتها
داده اند که این عبد را ادّعائی و یا خود دعوائی مقامی
در یکی از مکاتیب مرقوم "انّ العبودیّة المحضه و الرقیّة
البحثه فی العتبه المقدسه هی تاجی الوهاج و اکلیلی
الجلیل هذه لمنقبتی العظمی و سدرتی المنتهی
و مسجدی الاقصی و جنتی المأوی" این صریح بیان
و اثر خامه و بنان این عبد است لا ابتغی شأناً غیر هذا
الشأن البدیع و لا مقاماً غیر مقام التبتّل و التضرّع
العظیم از بدایت صعود تا الی الآن فریاد "روحی
لاحبائه الفداء" از لسان و بنان این عبد در جمیع آفاق
منتشر و آوازه عبودیت این مظلوم شرق و غرب را
احاطه نموده و هادم بنیان باثر خامه و مهر خویش
از کمال نادانی هر ادّعائی نموده و موجود که میگوید

"قد ظهر شمس الله الاكبر وكلّ شمس عنده من كلّ
صغير اصغر" با وجود این نعره بلند نموده که عبدالبهاء
مصدق من ادّعی قبل الالف است لهذا مورد
فسوف یبعث الله علیه من لا یرحمه باید بشود
باری الحمد لله نفوس مقدّسه ابرار که کاشف اسرارند
در نزدشان حقیقت حال آشکار این عبد تا بحال خود را
غصن اعظم نامیده بلکه عبدالبهاء خوانده نهایت
شاید در موردی نادر بلکه اندر ابن البهاء از قلم
جاری گشته که این نیز نظر بحکمتهای بالغه بود
و الا من خود را عبد عبید او میشناسم و اطوار و گفتار
و کردار این عبد شاهد این مقال باری آنچه خواسته
بودید در جواب آن شخص در نفس ورقه مرقوم
گردید و ارسال گشت این اذکار بهانه اشرار است
و الا جمیع میدانند که این عبد را نفسی و نفسی
و هوسی جز عبودیت آستان مقدّس نبوده و نیست
بقوه عبودیت خدمت امر الله نمودم تا بنور عبودیت

آفاق روشن شد و برائحه طیبه گلشن عبودیت مشام
 عالم معطرگردید اینست برهان باهر و سیف شاهر
 و اکیلل ساطع این عبد من شاء فلیصدق و من
 شاء فلینکرانی بفضل ربی ثابت علی هذا الصراط
 المستقیم و بتأییده غنی عن العالمین بگوای بیچارگان
 عبودیت عبدالبهاء آفاق را منجذب نموده و صیت
 رقیتش جهانگیرگشته و محویت و فنایش مثل آفتاب
 مشهور اقطار شده

"قصد آن دارند این گل پاره‌ها

از حسد پوشند این فقر و فنا"

هیئات هیئات عنقریب قرین ناله و حنین کردند
 و در خسران مبین افتند و یل للمکذبین ثم و یل
 للمکذبین ثم و یل للمکذبین و علیک التھیة و الثناء
 تلغرافاً رجوع شما را اجازت دادم ولی اگر ممکن
 اول بارض مقدس وارد بعد بمصر عازم
 شوید بهتر است ع ع

هو الله

آيتها المتيقظة بنسمة الله و المهتزة بنفحات الله
 قد اطلعت بمضمون نميقتك الغراء وفرح قلبي بمضامينه
 التي دلت على الخضوع والخشوع الى الملكوت الاعلى
 يا امة الله اعلمى بانّ البلاء عطاء لى من ربى وانّ
 المصائب مواهب بعبدالبهاء وانّ السجن فردوسى
 الاعلى وحديقتى الغناء وانّ السلاسل والاغلال
 قلائد العقيان وعقود الياقوت والمرجان فى عنق
 عبدالبهاء وانّ الصليب حبيى فى سبيل البهاء والكبول
 اثر لقبولى فى عتبة البهاء هذا منتهى آمالى وغاية بغيتى
 وفرح قلبي وبشارة نفسى وسرورى وطربى
 واتى اسأل الله بان يهيا لى هذه المنحة الكبرى ويقدر
 لى شرب كأس الفداء اوسمّ نقيع الردى او الوقوع
 فى بحور متلاطم لا قرار لها او الوقوع فى صحراء
 لا نهاية لها واقول ربّ ربّ قدر لى كلّ هذا فى
 سبيلك وارزقنى هذه الموهبة الكبرى فى محبتك

اعلمى يا امة الله انّ جميع المسائل المذكورة فى
الانجيل من عجائب المسيح انها كلها لها تفاسير
وتأويل لا يعلمها الا كل سميع و بصير
يا امة الله توجهى الى ملكوت الابهى و اطلبى
تأييد روح القدس عند ذلك فسرى كل كتب و زبر
و يؤيدك الله على ذلك بتأييد من روح قدسه و بلغى تحيى
و ثنائى على امة الله التى لا انساها ابداً و اذكرها دائماً
هلن برون و قبلى نجلها الصغير الجميل من قبل
عبدالبهاء و من هذا الطرف كل الورقات
النوراء يصلين عليك و يدعين لك بالتأييد
و التوفيق و عليك
التحية و الشاء

ع ع

هو الله

اى ياران دلجوى خوشخوى مه روى خوشبوى من
جناب حاجى نياز بوصول مصرزبان باوصاف

و محامد آن یاران گشود چندان تعریف و توصیف
از انجمن فارسیان نمودند که دل و جان را مسرت
بی پایان بخشود از جمله اوصاف اینست که انجمن
فارسیان چنان روشن است که محفل روحانیان است
و مجمع یزدانیان بهشت برین است و صورت و نقشه
مجامع علیین احبابش بآتش محبّه الله رخ افروخته
و پرده احتجاب محرومان سوخته آیات توحید
در ترتیل است و جنود الهام از ملکوت ابهی در تنزیل
نعره یا بهاء الابهی بلند است و جلوه ملاً اعلی مشهود
و بیمانند زلزله کشور هند است و ولوله آن اقلیم
بیمثل و مانند عنقریب جلوه بیشتر نماید و نداء بلندتر
گردد و اشراق روشنتر شود و صیت بلندتر گردد
باری از این حوادث جناب حاجی نهایت سرور
و شادمانی و روح و ریحان روحانی حاصل گردید
و سزاوار شکرانه است ای احبّای فارسیان امید
دارم که آنّا فآناً در مراتب روحانیّه ترقّی و تدرّج نمائید

شعله بیشتر زیند و نعره بلندتر بر افزاید محفل محبت
بیارائید و بر انجمن روحانیان بیفزائید نام فارسیان را
در ملکوت ابهی بلند کنید و صیت یزدانیان را
در شرق و غرب منتشر فرمائید جانتان خوش باد
ای یزدان پاک این فارسیان یاران دیرینند و دوستان
قدیم آواره بودند و سرگردان و بیسر و سامان حال
که در پناه خود جا بخشیدی و الطاف بی پایان روا داشتی
معتکف کوی خویش نمودی و دل داده روی خویش
و با بهره از خوی خویش این جانهای پاک را تابناک کن
و در اعلیٰ غرف افلاک منزل و مأوی بخش ظهیر
و نصیر شو و شهریاران کشور اثر فرما
تا هر یک در افق وجود تابنده اختری
گردند و از گنج محبت و هدایت دیهیم
و افسری جویند توئی مقتدر توئی
توانا و توئی شنونده و بینا

ای منادی پیمان آنچه که بجناب میرزا احمد مرقوم
 نموده بودید ملاحظه گردید از ریاض معانی آن نفحه
 خوشی استشمام شد و از هویت کلمات مضمون لطیفی
 استنباط گشت و آن عبودیت آستان مقدّس است
 و بذل دل و جان در سبیل جانان طوبی لك ثمّ طوبی لك
 مقصود از ذبح و قربانی در کور حضرت خلیل
 مقام فدا بود نه مراد قصابی و خونریزی
 این سرّ فداست و سرّ فدا معانی بیحد و شمار دارد
 از جمله فراغت از نفس و هوی و جان فشانی در سبیل
 هدی و انقطاع از ما سوی الله و از جمله محویت و فناء
 دانه و ظهور در شجر و ثمر بجمیع شئون فی الحقیقه آن
 دانه خود را فدای آن شجره نموده زیرا اگر دانه
 بحسب ظاهر متلاشی نشود آن شجر و آن شاخ و آن
 ثمر و آن ورق و آن شکوفه در حیز وجود تحقّق نیابد
 و از جمله معنی سرّ فدا اینست که نقطه حقیقت بجمیع

شئون و آثار و احکام و افعال در مظاهر کلی و جزئی
 ظاهر و مشهود و عیان گردد یعنی نفوس مستفیض
 از اشراقات او شوند و قلوب مستشرق از انوار او
 و این سرّ فدا بحسب مراتب در هر حقیقتی از حقائق
 مقدّسه و کینونات علویّه و مظاهر اشراقیه مشهود
 و واضح گردد کلّ ذبیح هستند و کلّ فدائیان سبیل
 الهی و کلّ بقربانگاه عشق شتافتند لهذا اسحق
 و اسمعیل هر دو ذبیحند بلکه جمیع بندگان الهی و این
 مقامی از مقاماتست که از لوازم نجوم توحید است
 و از این گذشته در مقام توحید اسمعیل و اسحق حکم یک
 وجود دارند عنوان هر یک بر دیگری جائز است
 و اما در توراة ذکر اسحق است و همچنین در احادیث
 حضرت رسول نیز ذکر اسحق هست و ذکر
 اسمعیل هر دو و این عبد ذکر اسمعیل را نموده بحسب
 اصطلاح قوم چون در السن و افواه اهل فرقان ذکر
 اسمعیل است لهذا باین مناسبت در ضمن بیان احبّای

الهي را هريك كه باسمعيل موسومند باين

مقام اعزاعلى دلالت كرد

و عليكم التحية و الثناء

ع ع

هو الله

ايتها المنتبهة الى فناء الدنيا اعلمى ان هذه الدار

الفانية ضاقت على الارواح ولو طابت بها الاجسام

لان الروح الهى سماوى روحانى لاهوتى طير لا يسعه

قفس الناسوت بل لا زال يحن الى رياض اللاهوت

وجناحه الانجذاب الى الله و الاعمال الصالحة

و اتباع تعاليم الله و التمسك بدين الله

و عليكم التحية و الثناء

ع ع

هو الله

ايها المهتدى بنور الملكوت قد اطلعت بايمانك

و ايقانك و ثبوتك على هذا الصراط المستقيم الحق

اقول لك كما قال المسيح له المجد "المدعون كثيرون
والمختارون قليلون" اذا اعلم قد خصصك الله بالهداية
من بين المدعوين واختارك للدخول في ملكوته
العظيم ونور وجهك بنور يتلأأ في سمائه الرفيع
اطمئن بفضل مولاك وقم على خدمة ربك ولا تقتنع
بالناسوت واطلب عزة الملكوت لان هذه هي
الموهبة الكبرى بين العالمين وبلغ تحيتي الى قرينتك
المحترمة وبشرها بفضل ربها الكريم واما
الحضور الى هذه البقعة المباركة فمحدور فيه الآن
وفي الاستقبال يحصل المنى ان شاء الله و اراد
وعليك التحية والثناء

ع ع

هو الله

ايتها المنجذبة الى نور الميثاق اعلمي ان ملائكة
السماء يصلين عليك بما اقبلت الى ملكوت الله والملائكة
الاعلى تبشرك بالموهبة الكبرى و عبد البهاء يهنئك

بالهداية العظمى حبّذا هذا المقام الكريم الذى قدّر
الله لك فى هذا العصر المجيد يا امة الله تعلّمى
اللسان الفارسى و اللسان العربى ولكن اجتهدى فى
نشر نفحات الله وقولى لك الحمد يا الهى بما انعمت
عليّ بفضلك وجودك وهديتنى الى ملكوتك
وسقيتنى كأس هدايتك وظللت عليّ شجرة
وحدانيتك اذك انت الكريم اذك انت الرحيم
الهى ثبتنى على عهدك واجعلنى مستقيمة فى حبّك
ونجنى من كلّ افتتان شديد ربّ ربّ اجعلنى
فداءً لامائك وشهيداً فى سبيلك
وخاضعاً خاشعاً لخلقك ومحباً
لجميع عبادك وخادماً للسلم
العالم والصلح والحبّ
والامان اذك انت
الكريم المتعال
ع ع

هو الله

ايتها المؤمنة بوحداية الله اعلمى انه لا ينفع الانسان
الا حبّ الرحمن ولا ينور قلب الانسان الا الشعاع
الساطع من ملكوت الله دعى كل فكر و اتركى
كل ذكر و احصرى الافكار فيما يرتقى به الانسان
الى سماء موهبة الله و يطير به كل طير ملكوتى الى
الاج الرفيع مركز العزة الابدية فى عالم الامكان
و عليك التحية و الثناء

ع ع

هو الله

ايتها المنشرحة الصدر بانوار الملكوت اعلمى ان
الحكمة الالهية اقتضت ظهور الامتحان و الافتتان فى
عالم الامكان و لا يكاد يتم امر فى الوجود من غثه
و ثمينه و حقيره و خطيره الا بالامتحان فلو كان ابواب
الراحة و الغنى مفتوحة على وجه حوارى المسيح من
اين كان يظهر خلوص بطرس الحوارى من خباثة

يهودا الاسخريوطى انما ظهر فضائل الاول و ردائل
الثانى بسبب الامتحان و الافتتان فهذا من جملة حكم
ظهور الامتحان فى عالم الانسان ولكن سيغنيكم الله
من كنز ملكوته العظيم و هذا كنز لا يفنى
و اما كنوز الدنيا حسرات على اهلها فى عاقبة الحياة
بتأسف شديد و اسأل الله ان يكشف الغطاء
ويظهر لك الحقيقة البسيطة الكلية
المقدسة عن عرفان اهل الاوهام
و عليك التحية و الثناء

ع ع

هو الله

ايتها المنجذبة الى جمال الله انى قرأت تحريك البليغ
و ابتهجت قلباً بمضمونه اللطيف لانه دلّ على خلوصك
فى امر الله و تعلق قلبك بكلمة الله و خدمتك فى
كرم الله يا امة الله اعلمى و اطمئنى بانّ روح
القدس فى هذا العصر المجيد يعلم كلّ نفس خالص

مؤمن موقن منجذب الى ملكوت الرب العظيم
 و اتى اخاطبك بقلب طافح بمحبة الله و اسأل الله ان يقدر
 لك غاية المنى و شرف اللقاء و يجعلك خادمة صادقة
 فارغة عما سواه حتى تخدمى فى كرمه العظيم و يهدى
 ابنك الى صراطه المستقيم فسوف تنظرين بانّ تعاليم
 الله شاعت فى تلك الاقطار بنفثات من روح القدس
 و نفحات من رياض الملكوت انّ هذا لبشارة عظمية
 لك و لاماء الرحمن و رجال الله فى ذلك الاقليم الواسع
 و عليك التحية و الثناء ع ع
 هو الله

اللهم يا واهب العطاء و يا كاشف الغطاء و يا ذا الرحمة التي
 سبقت الاشياء اسألك بنور وجهك الكريم
 و صاحب الخلق العظيم ان تقدر لعبدك المتجرد عن
 شؤون الهوى النفس الزكية الراضية بالقضاء الفوز
 بمشاهد الكبرياء فى الآخرة و الأولى و اجعله آية
 الهدى و راية التقوى و ملحوظاً بلحاظ اعين الرحمانية

يا ذا الاسماء الحسنی انک انت الکریم الرحیم و انک
انت الفضال العليم الحکيم

این مجموعه را جناب آقا شیخ فرج الله طبع و نشر فرموده
فی الحقیقه در آنچه باید و شاید قصور ننموده از حق
تأیید او را میطلبم ع ع
بتوفیق الله تعالی و تأییده این مجموعه عظیمه نفیسه که حاوی
مطالب عالیه روحانیّه و کاشف مسائل علمیه الهیّه میباشد
حسب الاذن مبارک و قتی که اقطار مصریّه را مشرف
و منور فرموده بودند در مطبعه "کردستان العلمیه"
که منسوب باین عبد فانی که مدعو "بفرج الله زکی
الکردی" میباشد در سنه ۱۳۳۰ هجریّه با سعی
و جهد کلی این عبد در ترتیب و تصحیحش
علی قدر الامکان بزبور طبع رسید
تم

لیعلم انّ حقوق طبع هذه المجموعة محفوظة لطابعه المذكور